

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE2363



ای بنامت صحیفه شاهی به شهبه مشهور ماه تاماهی به نقش نام تزیین خامنه من به نامور از تو گشت
نامین به عنوان نامه فصاحت نام خجسته فرجام بنام مالک الملیت که بنطبق مؤلفی الملكة نساء
صحیفه شاهی و دارائی قلم کرامت رقم نشی و دیوان قدرتش مرتوم و مزبور است و بنجای قالله یونی ملکه
صیقل آنرا ساله سلطنت فرمان فرمائی بنجامه لطافت شمایه دبیر دفتر خانه حکمتش محروس طور نظم
هر نامه که مفصل اکلامست به از زیور نام او تمامست به عنوان صحیفه است نامش به هر نامه
نامها کلامش به و و بیاید دفتر بلاغت بیان صفات معانی سمات رعیع الله ریت که بشود
الامع النور و افصح الجبور اعجازش بطغرای غرای قالله یونی ملکه و شال بنمال سمات

رسالتت طرازش بتوقیع وقیع و الفکر و مایک طر و ن مزین و مشی بیت منشا را ایش روح و قلم
 منشی دیوان عطا و کرم و منطق و منطق معانی شده و کسکه بزدان از انا افسح زده شعر محمد سید
 الْکَوْنِیْنَ وَ الثَّقَلِیْنَ وَ الْفَرِیقَیْنِ مِنْ عَرَبٍ وَ مِنْ عَجَمٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ سَلَامٌ
 فَصَحَّای الْعَرَبِ وَ اصْحَابِهِ امراء دیوان الادب و سلاطین کرامت کرم
 و بعد چون بتوفیق حضرت شتم الامور تحت رسال جلال نعمته بین الجمهور کتاب مخزن الانشا
 در قسم محاورات با تمام رسید و جوهرش بر طبق بیان معروض ملازمان درگاه عالم پناه حضرت خلافت
 تبیت سلطان سلاطین الافاق و ارث سریر سلطنت بالارث و الاستحقاق فریدون فردار
 دار و گیر سکنر شکوه کیمبر و سریر صاحب قرآن دوزان مظهر انوار امن و امان قطعه شهرار
 جهان ابو الفازی پیل حق آفتاب ملک آرای و شاه سلطان حسین که عدلش و اندر آسایش
 خلق خدا و خلد الله تعالی بسم الله ملک و سلطانه و افاض علی البراکه و احسان گشت
 ثانیاً اشارت ملهم غیب از بشارت خانه لاریب بفقیر حقیر حسین بن علی الواعظ الکاشف اسع الله
 تعالی بِاللُّطْفِ الْخَفِیِّ رسید که جوهری چند که پاکیزه و دل پسند از ان مخزن ارجمند برشته تا البیت
 در ملک ترتیب و ترمیم کشیده به عرض عرض خدام لازم الاحترام حضرت شامراوه عالمیان زیور
 بیطر زمین و زمین صحیفه زمان جوهری جهان یابی اختصر برج صاحبقرانی نامسب اعلام
 کامرانی رافع بینان گیتی ستانی بیت شمس که روی زمین راز راه دانش و داد و نسیم عاقلتش سا
 چون بهشت برین و معین دولت و دارای دین ابو الحسن که بهشت طالع احکام او زمان
 و زمین خلعت ظلال دولتی و ابداً انا عظمته و سطوته و در آرد که زمین و قافش طرغان

باز از سخنوری را محلیست قابل طبع نقادش جوهریان عرضه نسپردری را منیر نیست کمال باعی
ای طبع گهریخ تو میران سخن چو پیوسته دل تو تازه از جان سخن چو حقا که نثار بارگاه تو نرسد به سر جای
گهری بر آید از کان سخن چو بنا برین معنی خلاصه نقد و مخزن و نقاد و انفایس آنرا در روح این رساله
درج که دو زبان بیات عربی و فارسی و فقرات خطابی و جوابی آنچه حسن و اشعر بود ایراد نمود و احوالی را
که ثبت آن مکاتیب از جمله ضروریاتست بجزیر تحریر در آورده شاید که ضبط قبول حضرت سلطنت پناه
مفرگشته سبب سرزنی این شگسته شود و این رساله که بصیغه شاهی می شده بدستور اصل مشتمل است بر
عنوانی و صحیفه خاتمه و تمهید بدعای دولت آنحضرت انسب نمود و او را ولی و لله الحمد و ذلک الخیر و الاکثر
نظم هم در اضمحکم کند و شیران میرت که خاک آستانش افسر چرخ برین شاید چو معین السلطنت سلطان
ابوالحسن بنشاهی چو که روزیم خرج او خرج رم چین بد + عنان زنگاه رم چون تابد سو سه میدان +
دران دم تو سن شد سپهرش زیرین شاید + بدنیسان جوهری از مخزن انشای ربانی + برون تا
که لعل آفتابش در گین شاید + بجز فکر خردم غوطه تا گوهری یابم + که از بجز نثار داور روی زمین شاید
برون آوردم از مخزن بسی درهای خسته از بجز آینه ان شاهی تبار یخچین شاید + با خلاص آن
دعا بگردوام دولتش گویم + که آیین که نقش از حضرت روح الامین شاید + خداوند انبیا بذاتش ساز
نازان ملک عالم را + که عالم را بدنیسان پادشاهی نازنین شاید عنوان در بیان آنچه کاتب را
فروقت مقصدی بکتابت رسائل را بای که از قوف بهر علوم عربیه و ادبیه عاری نباشد تا کجیب
کلامش منظم و ترتیب بخشش بجزالت متصف و قسم بود و اشعار عربی و فارسی مطالع نماید و ابیات
الایق جهت ایراد موارد معینه حفظ فرماید و از احوال و اخبار هر فرقه واقف و بمبراتب طبقات

میزر و فرقه عارف باشد تا بحکم انزل الناس من ازلهم از عهد تعریف هر کس مناسب
 حال وی بیرون تواند آمد و محل ایجاز و موقع الطاب را بشناسد تا سخن بر مقتضای حال مورد
 گردد و با غیر بلغا و فصحا شیوه بلاغت و فصاحت نورزد و با فضلا و آرایه عبارات و الفاظ غنی و خطابه
 و مکاتبه نماید بطریق کمال و الناس علی قدر عقولهم رعایت نموده باشد
 و باید دانست که مکتوب خطابی باشد یا جوابی در خطابیات بر دوازده رکن است اول
 افتتاح و دوم صفات مکتوب الیه سوم القاب وی چهارم اوصیه نسبت وی پنجم
 ذکر کتاب ششم عرض تحیات هفتم اظهار خلاص هشتم شرح شوق نهم ذکر زمان کتاب
 و هم ذکر مکان کتاب یازدهم اختتام و دوازدهم عنوان و ارکان جوابیات در محل خود
 تفصیل خواهد یافت صحیفه اولی در خطابیات و آن مشتمل بر دوازده سطر است سطر اول
 در افتتاح و آن دو نوع است اول تین بنام فرخنده فرجام حضرت ملک علام غراسمه فرمودن
 و آغاز کتاب یکی اناسماء الهی نمودن و در آن رعایت برباعیت استمهال لازم است یعنی اسمی
 ایراد کند که مناسب مضمون مکتوب باشد مثلاً ذکر نبش بل بر فتح هو الفتح نویسد و در عیادت هو الشافی
 و در طلب غنی هو العفون و علی هذا یا ملاحظه نام مکتوب الیه نماید چون هو المحسن هو العزیز
 به نسبت از باب این اسما یا هو الناصر هو المعز یا ملاحظه اصحاب این القاب یا مرتب و صفات
 مکتوب الیه ملحوظ دارند چون هو الملك هو الحاكم نسبت ملوک و امر او حکام یا هو العظیم
 هو الحفیظ هو الحی کبریه است علما و حفاظ و حکما و اشغال این تصرفات تعلق نزدین
 نشی و ارد اما نوع دوم از افتتاحات را در دو وسیع و ساحق فصیح هست و هر طایفه بر مقتضای

طبع خود حکم کل جذب بآلایم و حیوان طریقه اختیار نموده و با سلیب گیر میل فرموده قبل از شروع در آن نموده میشود
 که تیب مکتوب این خالی از آن نیست که در تیب کاتب بر تیب پای و قریا مسا و مکاتیب هم اول را مرفعات خوانند و اینجا
 بطبقات مذکور خواهد شد و رسایل قسم اخیر را در رسالات گویند و اینجا با خوانیات هم ذکر خواهد یافت و صحیح هم مخصوصه بر قائم
 طبقات بر قسم است اول اعلیٰ و اول آن طبقه باب حکم باشند چون سلاطین امر و صدور و حکام و وزراء و سایر ارکان دولت
 و این طبقه بر قسم تقسیم یافته و هم اشراف و اهل آن طبقه اشراف الناس باشند چون سادات و قضا و علما و مشایخ و فضلا
 و شال ایشان این طبقه بر هفت قسم تقسیم شده سوم و وسط و اهل آن طبقه عیان ولایت باشند چو روسای قبائل و معارف شهر تجار و
 و باقیین مانند آن این طبقه چهار قسم قرار یافت و محتاج هر یک از طبقات و خوانیات بر انواع است اما طبقات از نوع
 افتتاح بنظر سیده میشود مقبول و سهل و خوانیات را بخفوضها محتاج دیگر است پس این سطر یعنی بر دو کلمه باشد
 اول در افتتاح طبقات دوم در افتتاح خوانیات کلمه اولی از سطر اول در افتتاحات مکاتیب صحیح طبقات آن سه
 نوع است در ابی تبیین هر یک حرفی آورده میشود و حرف اول از کلمات اول و بی افتتاح مشهور شرح اینچنانست که در مکتوب
 بنامی مناسب مکتوب اندیشیده شود و اگر تمام سبای عربی یا فارسی که بر این نسبت آراسته باشد رقم ثبت یا آینه سخن را
 دیگر باشد چه بر اندیش را بر این نظم زبانی تمام حاصلست نظم انشیر را بر این نظم و پیشک آراش در باشد چه چون زربوز روی
 نظم در حسن چون که باشد گوهر زرباجا خوانند چون شود جمع خیر باشد و درین اوراق بحسب هر یک از اقسام
 طبقات خاص چند جدول مقرر شده و در هر یک از این خوانیات از دعوات افتتاحی مکتوب است و آنچه بر دعوات قدیم بایستد
 از ابیات نیز رقم ثبت یافته و اینجا که میراد صفات باید نمود که کنایت از لفظ فلان باشد مذکور است
 و صفات در سطر دوم این منجمله خواهد آمد و من الله الاعانة و هو المجد و صلی
 الله علیه خیر خلقه محمد و آله و اصحابه اجمعین

<p>ایات عربیه</p>	<p>قسم اول از طبقه اعلی ملوک و سلاطین</p>	<p>ایات فارسیه</p>
<p>یا من یؤخر الامور عن انصافه</p>	<p>آفتاب عالم تاب دولت قاهره و ماه جهان افروز سلطنت بابره حضرت و از مشارق اقبال مطلع جلال شارق و طالع باور و سیل خلافت یایالت زمین بهت جلالت ساطع و لامع</p>	<p>ای قباها پدید شایسته نبیهای نور</p>
<p>یا من یدل الدین عن شایع</p>	<p>طلال قری سلطنت همایون و زمین عدلت روز افزون و بر وفارق اعظم عالم و اکرام اولاد آدم و خلد و پابنده باد و افتاب عظمت و جلال از فوق و دو تیر و ال بقینا حضرت نور جلال پدیدانند</p>	<p>ای خرمی تا ظهور تو جهان را ای قباها پدید شایسته نبیهای نور</p>
<p>یا من یدل الدین عن شایع</p>	<p>دور و روضه کشور کشائی و اغصان شادان فرمان روانی و شایسته صحاب عدلت آرائی و تازه و نامی باد و حضرت مالک و لک بجایت تنهایی از طریق حوادث زمان و جدت طوائف و از احسان</p>	<p>ای درخ تو پدید انوار پادشاهی</p>
<p>یا من یدل الدین عن شایع</p>	<p>درجات عالیاد دولت همایون و عرفنا شرف سعادت روز افزون و بانوار طوع العوالم خلافت و شایسته و انار سع طوع مطلع سلطنت زمین بی ابد الدین زمین</p>	<p>ای آفتاب عالم دی ساری</p>
<p>یا من یؤخر الامور عن انصافه</p>	<p>امداد و قوت و حاجت غیبی و از رویا و فیوضات لایبی بایام دولت افزون و متصل باد و غراض آفات و طوارق مخافات از سعادت منقذات و نگاه جلال و احافات مخیم قبالش منقطع</p>	<p>ای پیش از آنکه در قلم شایسته نبیهای نور</p>

ايات فارسه	تمتہ قسم اول از طبقہ اسلا دعوات اقتضايه	ايات فارسي
ای بیدار خلاقیت سالهاست که ای بیدار خلاقیت سالهاست که	اسباب عظمت و جهاننداری و آثار اہبت و کامکاری حضرت ف خطہ خطہ در توانی و نہاید باد و کیکبالتان و دانی اختر جلال و جہانی بغیض فضل ربانی ساعت بساعت در ترقی و تصاعد	ای بیدار خلاقیت سالهاست که ای بیدار خلاقیت سالهاست که
ای بیدار خلاقیت سالهاست که ای بیدار خلاقیت سالهاست که	سراوق عظمت جہانبانی و بارگاہ خلافت و کامرانی و ایزاد خلودالی پریم الموعود و مرطب باد و موعود کافہ برایاد و مام جمہور ایمان و رعایا بمیامن دولت ہمایون منتظم و منضبط	ای بیدار خلاقیت سالهاست که ای بیدار خلاقیت سالهاست که
ای بیدار خلاقیت سالهاست که ای بیدار خلاقیت سالهاست که	فرود منبر اسلام نہایت اہم جہتہ فرجام و نہایت و مجاہد و حکم دین متین و رایت شرع مبین و بستباری دولت قاسم آن تہدہ سلاطین و درباط بسط زمین و شرف و سعادت	ای بیدار خلاقیت سالهاست که ای بیدار خلاقیت سالهاست که
ای بیدار خلاقیت سالهاست که ای بیدار خلاقیت سالهاست که	شہر عظمت جہانبانی و داری و تخت گاہ خلافت و فرمان گذار بیمامن و است ہمایون و دولت و نور افزون و تاغایت و ہوز عصار و نہایت قرون اود و بغیض فضل حضرت آفریدگار زمین و شرح باد	ای بیدار خلاقیت سالهاست که ای بیدار خلاقیت سالهاست که
ای بیدار خلاقیت سالهاست که ای بیدار خلاقیت سالهاست که	سندہ خلافت پناہ و عقبتہ چہر شہاد و تہوالی اعداد و عطایای الہی و تراوی و پدای نامتناہی محض و باد و دولت بارگاہ علی و درگاہ معلی تبغاب اسباب ارتقاء و تضاعف آثار علی سکنا نھم بنیکات و منصوص	ای بیدار خلاقیت سالهاست که ای بیدار خلاقیت سالهاست که

ایات فارسیه		بقیه قسم اول از طبقه اسطی دعوات		ایات فارسیه	
هم آفتاب ملکی و هم سایه ابرار ملک را ملک تقابل دور احوال	ای با ملک در تیرتیر زان و جرم	سده عالی تبت و تبسمه سحر مرتب فتیله و در غنایات بانی خود و در عظمیات سجانی از مواعید فیوضاد با آمان آمانی راسته با ویرانگی و در غنایات غیر غنایات تبتی حق مجاور با نگاه علی ملایک و نگاه سحر آسانا است	ای کو کتب سعادت و پیوسته غنایات	شاهان نهاده و نهاده غنایات	تو سحر سحر خجسته جوان تو
ای سیر ملک را نشین ملک را تقابل	ای بغیر ملک که کشور در تیرتیر	ملک غنایات و رافت و سایه محبت و عاطفت و در مفارقت طرا انام و اعظم انام بقیض فضل ملک علی قیام اساطیر و سحر و سحر مهد و دو موبد و موبد و موبد و موبد	ای غنایات ملک که انان است	تو سحر سحر خجسته جوان تو	تو سحر سحر خجسته جوان تو
ای سیر ملک را نشین ملک را تقابل	ای سیر ملک را نشین ملک را تقابل	ساخت تبتیک فرسوده و معلا سحر اساطیر و سحر اساطیر و سحر اساطیر اعطاسی ابرار و غنایات و غنایات و غنایات و غنایات و غنایات و غنایات بعون ملک متعال مضرین و مکتوف	ای سیر ملک را نشین ملک را تقابل	تو سحر سحر خجسته جوان تو	تو سحر سحر خجسته جوان تو
ای سیر ملک را نشین ملک را تقابل	ای سیر ملک را نشین ملک را تقابل	سایه رعایت گستره و ملل رافت و رعیت بروری و رعیت منظله اهل ایمان است و منش آراستار من امانی غنایات و غنایات و غنایات الانما بر مفارق کافه آدمیان موبد و موبد و موبد و موبد و موبد و موبد	ای سیر ملک را نشین ملک را تقابل	تو سحر سحر خجسته جوان تو	تو سحر سحر خجسته جوان تو
ای سیر ملک را نشین ملک را تقابل	ای سیر ملک را نشین ملک را تقابل	مواهب تبتیک بانی تمیاس تبتیک و غنایات سحر با یام دولت انعام و اوقات سعادت و غنایات و غنایات و غنایات و غنایات و غنایات و غنایات بی جبا بجهانه با علما طفرنگار و یافضرت شعرا متحصل و مقررین	ای سیر ملک را نشین ملک را تقابل	تو سحر سحر خجسته جوان تو	تو سحر سحر خجسته جوان تو

<p>ابیات فارسیه</p>	<p>قسم دوم از طبقه اساطیر اولاد ملوک</p>	<p>ابیات فارسیه</p>
<p>ای راجه شایسته ملک تو در دیار ملک دوی خنجرین حکم تو بر دانه فلک</p>	<p>کوکب کعبه جهاندار تو است و کامکار دوده اسبنت شکر آید بر مقام قیام تو ایام قیام و ساقیام موبد و پائینه</p>	<p>ای راجه شایسته ملک تو در دیار ملک دوی خنجرین حکم تو بر دانه فلک</p>
<p>ز فرود دولت تو در جهان روشن اسلام در حاشیه شادین در پناه است</p>	<p>انسان الطاف الهی انواع عطا و اوقات همایون تو مازم را بابت ملت امین</p>	<p>ز فرود دولت تو در جهان روشن اسلام در حاشیه شادین در پناه است</p>
<p>ای تو تباری بی شک خاکیا تو بر دیده کرده خسر و سیاه جانها</p>	<p>اعلام دولت و جهان بانی در اطراف او کائنات جهان و دولتش بر بادق جزائر روزگار و نهاده بحر و مکشور</p>	<p>ای تو تباری بی شک خاکیا تو بر دیده کرده خسر و سیاه جانها</p>
<p>ای سمنو از انوار طاعت نیردانی ز بهی بساطت جاودانه از نرانی</p>	<p>بارگاه سدره آسوده گاه فلک و حلیه عدلت گشتری آراسته بانوار لطف ربانی و آناه فیض جاودانی و پیرایه</p>	<p>ای سمنو از انوار طاعت نیردانی ز بهی بساطت جاودانه از نرانی</p>
<p>ای سمنو از انوار طاعت نیردانی ز بهی بساطت جاودانه از نرانی</p>	<p>درگاه اعلی و بارگاه معلی و مانوس باد و کمال عظمت و جلال آن مظهر فیض لایزال تقرض زوال و طرق عین الکمال و مأمون و محروس</p>	<p>ای سمنو از انوار طاعت نیردانی ز بهی بساطت جاودانه از نرانی</p>

ابیات فارسیه		قسم چهارم از طبقه اعلیٰ امر و ارکان دولت		ابیات فارسیه	
دعوات					
ای خدایان را برین دولت وضع پیاپی	ای خدایان را برین دولت وضع پیاپی	سده سنی ملک پناهی و باداد تو فیقات الهی و اعداد	تائیدات پادشاهی ابرو مزین باد و مناشیر مناقب منافع	ای خدایان را برین دولت وضع پیاپی	ای خدایان را برین دولت وضع پیاپی
ای پادشاه را برین دولت وضع پیاپی	ای پادشاه را برین دولت وضع پیاپی	خواب اعلیٰ و سده والائی و مقصد اعظم مشارق	و معارب باد و معتبر دولت پناهی کعبه حاجات و	ای پادشاه را برین دولت وضع پیاپی	ای پادشاه را برین دولت وضع پیاپی
ای پادشاه را برین دولت وضع پیاپی	ای پادشاه را برین دولت وضع پیاپی	تو عیالالت مجبانی مبانی جلالت کرامانی بمیان معدت	و مشید و مضبوط باد و فطال نوال عا طقت بیکران	ای پادشاه را برین دولت وضع پیاپی	ای پادشاه را برین دولت وضع پیاپی
ای پادشاه را برین دولت وضع پیاپی	ای پادشاه را برین دولت وضع پیاپی	توجه نور سقا آسمانی و در دو قوافل تائیدات جلالتی سده نفع	و عتبیه نفع و مادام المساوین قیام الی یابد افانعا غایب	ای پادشاه را برین دولت وضع پیاپی	ای پادشاه را برین دولت وضع پیاپی
ای پادشاه را برین دولت وضع پیاپی	ای پادشاه را برین دولت وضع پیاپی	اعلیٰ جناب مارت مناب و قبله تبار و قبلان عالم و کعبه	آمال عالم و اولاد اوم باد و سده عالی ملک پناهی بمیان	ای پادشاه را برین دولت وضع پیاپی	ای پادشاه را برین دولت وضع پیاپی

در این

ابیات فارسیه		تسبیح از طبع اعلیٰ صدور و مقربان ملک دعوات		ابیات فارسیه	
چرخ فلک از روی روشن پدید نور	زهی صورت تو قوتی عدل را بسوز	امداد ارتقا و ارتفاع بی شایسته انصراف و انقطاع و امداد اغراض و اجلا بی غرضه و ال انتقال بر نگار معالی آثار و متوالی متواتر باد و مستقر حوادث و تسلط صوارت از ازیال جاه مجملاتش من کل الوجوه قاصر	ای آسمان جنان ترا می پریشان	ز غور من جهان توانا خورشید	صفت
سند قوت قدرت بر فوق که یوان با تست	ای فیض تو چشمش جفا نمیزد	لوامع آیات می در کرامت و طالع ریایات صدارت و شهادت و در بسیط مباح کامکاری و نشر مناشیر بر گواهی از مطالع بختیائی مشارق آیات نامداری ابد اطلال و لامع باد	ای گهر کمال ترا عقل کل شناسد	ز غور من جهان توانا خورشید	صفت
ای ملک خدای منیرت کمال با تست	ای آنکه ملک تو کمال خدای با تست	آیات معالی و مناقب و کرامت صدارت بدان مجلی شد بر کافه انام ظاهر و واضح باد و امارات مکارم و مناقبش که طرق آیات و جلالت از ان مجلی گشته بر قاطبه خواص معوالم و لامع باد	ای تقدیر تو قدا صدور	ز غور من جهان توانا خورشید	صفت
ای ملک خدای منیرت کمال با تست	ای آنکه ملک تو کمال خدای با تست	خیام رفعت اعلام دولت و فرگاه سپهر اشتباه سعادت و با و تاد و دام و اطنب و خرم مشد و باد و مسالک و نواب و منایج و ادشاز و ورود و بختیاب آیات انتسابش مستحکم و مسدود باد	ای شرافت تو که به جمال	ز غور من جهان توانا خورشید	صفت
ای ملک خدای منیرت کمال با تست	ای آنکه ملک تو کمال خدای با تست	سجده چهر رتبت و همواره محط رجال مانی و آمان و عجب مدینه و مطرح شمع الطمان حضرت ملک متعال آثار ترقی و فیض عیارایش بقا ظاهر و انوار تصاعد از مراتب زکیه اش بر همه اعیان لایح و راسخ	ای صبر و در خدایت قدر و کرامت	ز غور من جهان توانا خورشید	صفت

ایات فارسیه		تفسیر نظم از طبقه اعلیٰ یونانیان و مباشان امور		ایات فارسیه	
		دعوات			
نیست از این پادشاه تو غلامی که در فرمان نهاده بود هر مصالح جمهور	ای که در حکم دوران چون تو صاحب شوی	تبدیل کلیات امور و قوانین نهیدات اصلاح احوال جمهور بر سر آسمان از آنکه در مدیریت تاثیر و نفوذ و ماکول باد و جناب عالی آبش قبله نجات و کعبه حیل سراسر مملکت		ای که بر این غنیمت سباحت استقامت در یکایک شکست غلامان مملکت	
ای که در فرمان نهاده بود هر مصالح جمهور	ای که در حکم دوران چون تو صاحب شوی	افشارت ریاضت صلاح الممالک و طراوت حدائق امان لسان و السالک بر شفات خامه مشکین شمامه و حاصل باد در اتقام اقلام در بارگاه زینتارشن نظام امور جمهور اکامیل		ای که در حکم دوران چون تو صاحب شوی	
ای که در فرمان نهاده بود هر مصالح جمهور	ای که در حکم دوران چون تو صاحب شوی	ای که در حکم دوران چون تو صاحب شوی		ای که در حکم دوران چون تو صاحب شوی	
ای که در حکم دوران چون تو صاحب شوی	ای که در حکم دوران چون تو صاحب شوی	ای که در حکم دوران چون تو صاحب شوی		ای که در حکم دوران چون تو صاحب شوی	
ای که در حکم دوران چون تو صاحب شوی	ای که در حکم دوران چون تو صاحب شوی	ای که در حکم دوران چون تو صاحب شوی		ای که در حکم دوران چون تو صاحب شوی	

ایات فارسیه		قسمت ششم اهل قلم و سایر ملایان ملوک		ایات فارسیه	
دعوات اقتضایه					
نورنگ خاتم نوکای عالم را	توئی که در وقت ملک از عیانت تو بجا	ز نام مصلح ارباب ایالت و نظام منافع اصحاب غرت	و جلالت همین سرور و پروردگار منوط باد و حصول مطابقت و موافق	ایات فارسیه	ایات فارسیه
نوروز بیان تو ملک را دستور	ز بی سبب تو در وطن کاشی بجهور	اوقات تمام مدام نامم که کفایت مصالح اکابر و اصناف ارباب است	و منی اهتمام و تقدیر باد و فیض غنایست الهی و حمایت پادشاه	ایات فارسیه	ایات فارسیه
حاصل زیر ملک تو شد کام همه	ای در وسط نظم در احکام همه	صحافت منشیات و لطافت تفرعات و جلیار سائل معانی	و فضائل باد و بدائع اقلام بلاغت ارقام و روح الکلام نصفا	ایات فارسیه	ایات فارسیه
ز ملک تو بر آید اوراق چهر	ای سواد و قلمت تو در صفه مهر	اوراق و دفتر خانه غرت و اقبال و صفحات روزنامه مافی ازل	تعیین مشکین رقم و خانه غنیمت شمامه و صفه مرقوم باد و معانی	ایات فارسیه	ایات فارسیه
فضل را بجای تو اتجا	ای سده معالی تو صد عیلا	طوایر قواعد کفایت و فائز قوانین و سبب انانی اهتمام و	مربور و محروم باد و صفائی مشاع مسرات و مشارب خیرات و	ایات فارسیه	ایات فارسیه

ایات فارسیه		تمتہ ملازمان در گاہ عالم پناہ سلطین	
ایات فارسیه		دعوات	
نوازع	ای بر بخت در مالک نامدار	ای بخت بر مقاصد کار نگار	طلایع جنود عزت و کام نگار می طلوع وفود سعادت نامداری قادره مرا کب ختیار دلازمه مرا کب تقدار و شاد و مشارب طبع حریفان مشر از شوائب خطر مصفا فیض نصرت الهی غایت پادشاه نسبت مرثیت
استیلا	رایت علم لوز درین رایت مغرور	ای خطا مر تر از شفق غافل باور	مبار و مقاصد و مشارب آرب و شوائب خلل و تقاض زلل صافی باد و اقسام اقبال و شادمانی و انوار و کمال فی و منازل و مراحل و یاب و یا لبش وافر و انی
یساول	در گاہ سلطین تو	ای همه را صورت تمکین تو	نمال اقبال و تقسیم و دو و اعضا ان اجلال و تکریم و با قطار اسرار فضل آن فرید کار نامی باد و کرامت اوقات ملازمت در کار در گاہ و بیگاه مستوجب کامرانی و دوست کامی
مقتدره	بر قدرت لباس اقتسام	ای تو از دولت عزای احترام	جناب حشمت یاب یا لب و یاب و باقسام اکرام الهی و انواع و صفت پادشاهی مشمول و محفوف باد و ضرب نوایب ان و جنون و حادث دوران از سده احترام و عقبه احتشامش ممنوع و مکفوف
ایضا	زهی اعظم ایام غرق غایت	زهی اکابر عالم همین اکرام است	طلوع آفتاب حشمت و از مطالع افانسات نعم الهی مشارق اشاعات عطیات پادشاهی طلوع باد و انواع انوار و تزیین و اقبال سر مدد زده و افضل موبد لامع و ساطع

چند ساری		ایکات عربیہ		تسلیم اول طبقہ شریف بنقبای عظام سیادت ذوی الاحترام		ایات فاسیہ	
وفی البیت من لک الکتاب		بآل محمد عرف الصواب		دعوات			
فصل الله و منه باب فوری		حسب الایمانی راحة روحی		زیائن زاهره سیادت و حدائق باهره ولایت بر شحات نفرات بدایت سمات و نامی نامر باد و احداق اعظم آفاق بانور عاجب طاهر و نسب طاهر شریف و روی اراوت کامل و عقیدت خاص		ای شحات حضرت و طالع خاص	
بآل محمد عرف الصواب		حسب الایمانی راحة روحی		شعرات شمرات نقابت مخصان سیادت منجلیت بر شحات حجاب عواطف افاضات مطاخرات و صفات علیة الشکرات فروعها فی السماء سماء مبینة ففیها نزلت آیاتنا و احکامنا		ای زلف شوق شحات ازین	
کان جبریل خلقا کما یرید		ان لا استعین معک کما		سده سیادت پناه و آستانه سده شهباه و عظمی و کرم و کرم الادب و متون انوار سموات ازلی و مطرح انظار کرات لم یزل سدر فیضات عالی صفات شمس الایمان و فروعها فی السماء سماء مبینة ففیها نزلت آیاتنا و احکامنا		ای کمال نسب ملک علما شرف	
فوسیلہ جنتی کمال شمس		وان الی حال و سوافا یوسیلہ		مصدق تقدیر نقابت بکرام ذات همایون صفات سوره مقصد ازنا فضل و فضائل سوره و در محاب قبول قبالی و شکر است شحات مجرب شرف احساب و نسبا و شمس ملک پر ذوی الاجلال و حویر حال رجال		نبی شریف شریف شحات سیادت	

ابکات عربی	قسم سوم از طبقه شریف قضایه حکمه شریعت	
	دعوات ابتداءیه	
و بیا که موی دور و صفا و بیا که موی دور و صفا	حکام شریعت غر و منفه حکم معالم ملت نیز از برکات زات ملک صفات و متوجلات و کرامت و مستقر فضیلت شهامت باد	
و بیا که موی دور و صفا و بیا که موی دور و صفا	عالمین شریعت پناه اسلام ملاذات ابدامور و مقابله احکام ملت اسلام و مصدقان برداران او امر شرع سید انام باد	
و بیا که موی دور و صفا و بیا که موی دور و صفا	خل علی اعلی خباب شریعت انساب و بر مفارق اهل ایمان بسوط باد و حصول میامن نصفت بکفایت احکام عکالت انجاش مشوط و سر بوط	
و بیا که موی دور و صفا و بیا که موی دور و صفا	سند شریعت زاسره و سریر ملت با سر و بنود با جو و حق و مزین و آثار احکام حق و نور اعلام صدق بین امانت و حسن رعایتش موضع و بین باد	
و بیا که موی دور و صفا و بیا که موی دور و صفا	سده اعلی پناه معالی دستگاه و محل درود اعظم و انا فضل و منزل و نور اکبر و اما مثل باد	
ایستادگی و اقامت ایستادگی و اقامت	ایستادگی و اقامت ایستادگی و اقامت	ایستادگی و اقامت ایستادگی و اقامت
ایستادگی و اقامت ایستادگی و اقامت	ایستادگی و اقامت ایستادگی و اقامت	ایستادگی و اقامت ایستادگی و اقامت

الکافی عن مکیه	قسم چهارم از طبقه اشرف مشایخ دین ملت	ابیات فارسیه
وَعَلَى آصَافٍ أَنْتَ لَا تَسْتَعِزُّ بِوَجْهِكَ وَلَا تَسْتَعِزُّ بِوَجْهِكَ	حضرت قدسی منقبت فردوسی منزلت و همواره مظهر آثار کمالات ملکوتی و مطمح انوار افاضات لاهوتی باد	ای کاشفت اسرار افلاکی منیر بیخیز از در صفای غیبت
وَأَعْلَى الْفَرْشِ مَجْرَى الْفَلَاكِ وَأَعْلَى الْفَرْشِ مَجْرَى الْفَلَاكِ	ذرات قدسی صفات و عنصر ملکی ملکات و چون جوهر مقدس مغفول مجروده از عروض حوادث و حدوث عوارض در ضمان امان مبعی زمین مان باد	یا خدای من یَدْعُ الْكُلَّ عِظِيمَةً وَأَكْرَمُ مَنْ يَدْعُو إِلَيْهِ الْمَرْجُلُ
مقتدای شرف و عزت مجتاز از مقتدای شرف و عزت مجتاز از	انوار اسرار فیض اقدس از باطن منور مقدس و بر قلوب مستعدان قبول افاضات و مستندان مشایخ ریاضات فیض قدسی فائض باد	بیست و نهمین غنیمت از شریبان عالم غنیب بیست و نهمین غنیمت از شریبان عالم غنیب
جوهر سوخت گویا بر خط یقین	فوائد انقاس مبارکه و حقایق آیات متبرک و سبب استخراج قلوب طالبان منابع طریقت و موجب اشراج صدور سالکان مسالک حق و حقیقت باد	یا مَنْ لَهُ فَضْلُ الْكَوْنِ وَ قُوَّةُ الْهَدَى وَلَا جَبْرَ فِي سَخَرِ الشَّيْءِ لَا يَدَّ
یا مَنْ لَيْسَ بِالنَّاسِ كَالْأَشْيَاءِ یا مَنْ لَيْسَ بِالنَّاسِ كَالْأَشْيَاءِ	خاطر عاقل از امور و ضمیر منیر با هر و دنیا گستر مرآت مشاهدات طوابع غیبی و محفل مخاطبات رابع عوالم لاریی باد	ای خدای من یَدْعُ الْكُلَّ عِظِيمَةً وَأَكْرَمُ مَنْ يَدْعُو إِلَيْهِ الْمَرْجُلُ

الکتاب	تترتیم پنجم از طبعت به اشرف و عوالت	ایات فارسیه
صمدی الاختیار خط المصطفی یا اذن و کلامه که کلامه است	در جات منابر اسلام همین خطاب و حسن تلاوت و صفا با زوده ذات البرج مسادی با و ذوات اشرف منقش صبح آشرو و مناتب را جان نرو عادی	ایک در ذوات خط ابی انوار پایان از منبت اسرار و پدیدها
حقیق بنابر الفضا کاف و الفضا یا اذن و کلامه که کلامه است	زوده منبر معالی بوجود معالی است شریف با و حقایق جمیع و امید و وقایع و عروج عید همین ادا و حسن بیانش بر کاف و خلق منفع و مبین	زیر ذوات خط ابی انوار پایان از منبت اسرار و پدیدها
در بیان کلامه که کلامه است یا اذن و کلامه که کلامه است	مجلس شاعت فضائل منینه و تحفل افادت مواظب شریف که موجب سرور و قلوب طالبان طریقت وین و سبب جود و عود سازگان مناجات حق الیقین است مود و الطاف الهی باد	ای در ذوات خط ابی انوار پایان از منبت اسرار و پدیدها
و دان به الافاضل و الافاضل یا اذن و کلامه که کلامه است	تحفل افادت به برکت عادات و صفا انوار و کلامه و فاضل و مخزن اسرار معالی و فضائل باد	زیر ذوات خط ابی انوار پایان از منبت اسرار و پدیدها
قدح و کلامه که کلامه است یا اذن و کلامه که کلامه است	ذات نجته صفات و کلامه که کلامه است مقام بهیه معروف با و ایام نجته انجامش تجسید کمال است تحقیق مقارن صفا	ای در ذوات خط ابی انوار پایان از منبت اسرار و پدیدها

ایات عذیه		مستم ششم طبقه شرف اهل بیت است		ایات عذیه
مجموع	صدر	مجموع	صدر	
ایمان الشریع یا من والی و لا ینکره لک الله ما لا	جناب ایاة الفضل الکبری	ایمان الشریع یا من والی و لا ینکره لک الله ما لا	جناب ایاة الفضل الکبری	ایمان الشریع یا من والی و لا ینکره لک الله ما لا
اجرای امام الهی اوسامی تواند نفسی مشکلات و مناسبات با اوقات	فیوض اوقات و اتم البرکات و در ترمیم قواعد	اجرای امام الهی اوسامی تواند نفسی مشکلات و مناسبات با اوقات	فیوض اوقات و اتم البرکات و در ترمیم قواعد	اجرای امام الهی اوسامی تواند نفسی مشکلات و مناسبات با اوقات
خاطر عاظم و مفوض و مکرول باد و نهائات مطالبتش در	جمعیت حاملان قرآن و تشکیک مبانی زلفایت تالیان و نوا	خاطر عاظم و مفوض و مکرول باد و نهائات مطالبتش در	جمعیت حاملان قرآن و تشکیک مبانی زلفایت تالیان و نوا	خاطر عاظم و مفوض و مکرول باد و نهائات مطالبتش در
تاسیس بنیادین و تاکید معاد شرع متین بجهول و حصول	بطواسر و بوالطن اهل ایمان و اصل متواصل باد	تاسیس بنیادین و تاکید معاد شرع متین بجهول و حصول	بطواسر و بوالطن اهل ایمان و اصل متواصل باد	تاسیس بنیادین و تاکید معاد شرع متین بجهول و حصول
میان رسد روایات قرابت کلام و مواهب تجویدات تلاوت	کلام رب الانام که از جناب عالمی و نافع است بخوا	میان رسد روایات قرابت کلام و مواهب تجویدات تلاوت	کلام رب الانام که از جناب عالمی و نافع است بخوا	میان رسد روایات قرابت کلام و مواهب تجویدات تلاوت
کافه نام و در همه مشهور و اعوام مقرر باد	کافه نام و در همه مشهور و اعوام مقرر باد	کافه نام و در همه مشهور و اعوام مقرر باد	کافه نام و در همه مشهور و اعوام مقرر باد	کافه نام و در همه مشهور و اعوام مقرر باد
نواید تلاوت و عواید قرارت و واسطه نوبت	ارباب قلوب باد و برکات تکرار و تکرار	نواید تلاوت و عواید قرارت و واسطه نوبت	ارباب قلوب باد و برکات تکرار و تکرار	نواید تلاوت و عواید قرارت و واسطه نوبت
را بطه انگشت انواع مبرور و	را بطه انگشت انواع مبرور و	را بطه انگشت انواع مبرور و	را بطه انگشت انواع مبرور و	را بطه انگشت انواع مبرور و
میان امت و نازل کرمت با اهتمام و مبرور و	و اقامت قواعد طاعت و اقامت انفاق و جانش از آسیب	میان امت و نازل کرمت با اهتمام و مبرور و	و اقامت قواعد طاعت و اقامت انفاق و جانش از آسیب	میان امت و نازل کرمت با اهتمام و مبرور و
میان امت و نازل کرمت با اهتمام و مبرور و	و اقامت قواعد طاعت و اقامت انفاق و جانش از آسیب	میان امت و نازل کرمت با اهتمام و مبرور و	و اقامت قواعد طاعت و اقامت انفاق و جانش از آسیب	میان امت و نازل کرمت با اهتمام و مبرور و

<p>ابیات عربی</p>	<p>مستم منقظم از طبقه اشرف ارباب علوم حکیمه</p>	<p>ابیات فارسی</p>
<p>حکیمه الوری یا منقظمه والتجید فی التفسیر</p>	<p>ریاض حقائق معلوم وحدائق مفهوم بر شجاعت افاضات و نامی یاد و ذات معلی صفاتش که مائت و قصبات کما است در همه احوال نامی و گرامی</p>	<p>ای افغان طوطی خوش نقش گریز جلوس باب حکمت انور و زیاده</p>
<p>ایضا والتجید فی التفسیر</p>	<p>طلال افاضت و نوال افادت و بر مغارق مقبسات انوار فضا کل یلمتسنا انوار اسرار فاضل مبسوط و مستدام باد</p>	<p>زهی عود و کمال تو بر زبان زد یک حکمت تو در جمل رایت یک</p>
<p>ایضا والتجید فی التفسیر</p>	<p>برکات انفاس مبارک و میاسن اقدام تبرک و نه که هباب صحت مسلمات علامات عافیت و کرامت راسابع ستره ضروریه است مخلد و موبد باد</p>	<p>ای عبادات تو قیاسات شریح و موا در اشارات تو کلیات قانون شفا و کرامت</p>
<p>ایضا والتجید فی التفسیر</p>	<p>میاسن انفاس شریفه و نه که بحقیقت بر قانون شفا و کرامت و ذخیره خزان صنعت کامله را حاوی برای نجات نفوس و ماندگان بیمارستان حیرت تا قیام قیامت باد</p>	<p>ای زمین مقدوسه با انوار کرامت در نسیم فزین تو پیدا خواهم بکرامت</p>
<p>منجین والتجید فی التفسیر</p>	<p>انوار سعود و نملکیه و انوار اتصالات اجرام علوی و قرین اوقات و ایام منجسته انجام باد</p>	<p>ای انوار شمع نور شریحه در ایام منجسته انجام باد</p>

ایکات عیبہ		تتمہ این قسم از اہل فضل و حکمت		ایکات فارسیہ
مصرعہ		دعوات		ایکات فارسیہ
کائنات تجلیات انوار حق تعالیٰ	یا اقصی القصر یا اقصی القصر	نقاس انکار و عرائس البکار و زین نگار خانہ اشعار باد و عنایت ربانی بوقت سخن رانی قرین اوقات ان خلاصہ ادوار	طبع گوہر نشان نودن لطافت نشان و عزیز اسرار الہی باو ضمیر منیر و خاطر الہام پذیرش مطلع انوار نامتساب	
کائنات تجلیات انوار حق تعالیٰ	یا اقصی القصر یا اقصی القصر	صنائع صدقہ و سحران و حیران و قلوب مستفیدان بناز قلم گوہر نگار خانہ و در شرف قرین عظمی و مرتفع بقی باو	ایں ضمیر بار و جہش سرورم با مقام علام رقائق باو و حقیقہ خاطرش محل نقوش و صور حقائق	
کائنات تجلیات انوار حق تعالیٰ	یا اقصی القصر یا اقصی القصر	بواطن اصحاب جہش و فیاض از باب صدور نبیات روح آمیز و الحان طرب انگیز و روح و ضمیر در باد	ایں ضمیر بار و جہش سرورم با مقام علام رقائق باو و حقیقہ خاطرش محل نقوش و صور حقائق	
کائنات تجلیات انوار حق تعالیٰ	یا اقصی القصر یا اقصی القصر	بواطن اصحاب جہش و فیاض از باب صدور نبیات روح آمیز و الحان طرب انگیز و روح و ضمیر در باد	ایں ضمیر بار و جہش سرورم با مقام علام رقائق باو و حقیقہ خاطرش محل نقوش و صور حقائق	

قسم ششم از طبقه شریف جمعی که ممتازند از عوام بفضیلتی			
ایات عربیه	دعوات	ایات فارسیه	حاجی
وَلَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ فِي غَيْرِهَا وَلَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ فِي غَيْرِهَا	عزم احترام و حریم احتشام و سبک دلو بیت المحرام مقام تعظیم و تکریم طائفان روضه رضا و تسلیم بار	دعای محکم و حال تو سبب کبر و نا کفایت کبر و کوی قوی از جفا	
وَلَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ فِي غَيْرِهَا وَلَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ فِي غَيْرِهَا	رایات جهاد و جهاد و در مضار اعتبار با خود باد و ایات فتح مبین بکلیک نصرت بر صفحات غور و انش نکاشته	قوی که کفر ترا و حق تو را ببرد خداوند تیر و تیرت بکلیک تو را ببرد	فانی
وَلَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ فِي غَيْرِهَا وَلَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ فِي غَيْرِهَا	میا من قیام و قعود و مواهب کن و بجز و وقت شامل حال مریدان معتقد باد و مضایل زیادت و عبادت و معطشان کمال کمال و کمال را غلبه بر	ای نکال رخ بکمال یقین بدان راه و مصلحت و بر باریان	زبان و مصلحا
وَلَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ فِي غَيْرِهَا وَلَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ فِي غَيْرِهَا	موارد عطا یا الهی و فواید پر ایای زانتا هجی از برکات انفا بس مستحقان زلال کمرست و معطشان زلال مرحت و اصل بار	دعای خود و بار بار بجهاد و مقصود حفاظت کنی و در دوا و تو صبر و	زاویه داران
وَلَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ فِي غَيْرِهَا وَلَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ فِي غَيْرِهَا	برکات ایام عبادت انجام و ترمین احوال طبقات نام و ترمین و نگار بهیون خواص عوام باد	ای بد و بدی و علم افراشته دعای کار و دعا علم افراشته	سائر فقر

قسم اول از طبقه اوسط اصول و اعیان قسم دوم معارف و مشاهیر			
ابیات فارسیه	دعوات	ابیات	دعوات
ای دولت داده گیتی را کمال قدیر خنده بر زلف از تو نوال	بهت عالی و زینت والی و کافل مصالح و ادانی باد و مال احوال شمل بر قبایش بیکان شادمانی و کامرانی	ای صرامانی ز خطای تو مشید و ای محمود عالی بطلای تو مکر	ای دولت دادگر ای شادمانی و کامرانی
و جو تو سر و قفسه روزگار زهی ذات تو زیور روزگار	آتش خیمه صفات و در انظار بسیط غبر اسرار و ساری باد و جناب معلی مناشین محط رحال کامکاری و نامداری	ای بهت و دای چرخ آتش و ای صرامانی ز خطای تو مشید	ای دولت دادگر ای شادمانی و کامرانی
آسمان با علو قدر تو نیست ای بهت بر آفتاب است	مجامع مطالب اقتدار و جوامع آرب اختیار و حسب المرام بغین حضرت مبدع الانام مقدر و میسر باد	ای تو ابراهیم ملک وجود و ای صرامانی ز خطای تو مشید	ای دولت دادگر ای شادمانی و کامرانی
بهر تو دل را بای و هر گشت گریه زهی زلف قدر تو در یک پرتو	سایه الطاف و اعطاف جناب مکرمت آب و نهر فراق اعیان ایام و معارف انام مود و مستدام باد	ای ز دولت یافت قدر و شکال و ای صرامانی ز خطای تو مشید	ای دولت دادگر ای شادمانی و کامرانی
ای محفل از بند خطای تو ای صرامانی ز خطای تو مشید	لغات آناه عالی از افق کرامت و بطالع مجید و شهابت منور صفحات احوال امثال روزگار باد	ای صرامانی ز خطای تو مشید و ای محمود عالی بطلای تو مکر	ای دولت دادگر ای شادمانی و کامرانی

قسم سوم اوساط الناس : قسم چهارم سائر عوام الناس			
دعوات	ابیات	دعوات	ابیات
امداد غلات ربا و حمایت حضرت سجانی نبیست تا از فطام زانک مدام مستدام باد	قلی که طلعت نور در خروست خدای سحر ترا داد آن کجاست زبانم زار که چون تو لال است	سیت صفات پسندیده در اطراف جهان بایم صبا و شمال همنان باد	ای زانواران خوشنیتان ای وی که بر دست هر دستیاران
شادمانی و تعاقب آثار کامرانی فست علی المودام باور سبب مدی الانام و تو شادمان	تو ای که زانک شرفیت جهان تبا زبانم زار که چون تو لال است	نصاب مکرست و شب بخت رنیمه دانسته باد و شرب مستش از شوائب مکاره و تناس پاکیزه و صانے	ای جناب تو سر جمع ایران و گدست صفه جواداران
مور و سر و شرب بجست و تو شادمان مبارک است و تو شادمان	ای که زانک شرفیت جهان تبا زبانم زار که چون تو لال است	دولت معاش و سعادت معاد موفق و مهیا باد و شرب صلاح و فلاح مبارک است و تو شادمان	ای جان ترا صفاست انجم و رضای تو کارزاره جان مروت
مبارک است و تو شادمان مبارک است و تو شادمان	ای که زانک شرفیت جهان تبا زبانم زار که چون تو لال است	انوار الهی پرده کار و شرف مقارن باد و امداد فیض ناقتناست در بهر و نقش ناصرو معاون	ای سپهر عظام و عالم بود شکل تو در زمانه نامور بود
ابواب خضر و نور و شادمان و اسباب کامرانی و شادمان حسب المکرر آمده	ای که زانک شرفیت جهان تبا زبانم زار که چون تو لال است	ذات ستوده صفات و مبارک و توفیق نشر میرات از بارگاه حضرت و اسباب اعطای موفق باد	ای بخاک کمال کرده قیاس در عظمای خدای چو تو عظام

ایمان		دعوات	دعوات	دعوات
دورستان از دولت اسیر و ار	ای که در دولت ترین و بختیار	عواقب غنائم دعواتم امروغ نجسته و نیمون با وسایل مصالح مبنای آمل و آمانی تغرون	چهره احوال نجسته مال و بحال تقاضا حقوق احباب عالی با	مشرک سرت ف از شوائب مکاره مصفا باد
مثل خود روزمانه کم دیده یک	ای که خراج فلک جسد دیده	جمال خلق تنوده و احوال پسندیده مروت و زینت مجالس کرم و نفوت باد	ذات بابرکات توفیق مبرات موفق باد	اوقات عزیز بجسول مقاصد و مطالب برین باد
برگه نخست و لذت از یکس	ای که از روی کار ساز یکس	جوامع اوقات و جماع ساعات مرضیه مصروف با و دامن آناش از دست تصرف عواقب مکفوف	ذکر خیر براس اعزّه زمان مدی لک جاری باد	تمامی مرام و علی الدوام بختیار ملک علما میسر باد
راست تر از خود در دانا در	ای ندیده چهره زنگار	ساخت مراد فواف عریف باد و سحاب رحمت فائض البرکت بر اراضی امیدش مطیبه و مفیض	ریاض نیکامی بر شحات سحاب حسن نیکامی باد یعنی خوب بالیده ۱۲	اوراق اوقات شریف و با تمام اختتام مرقوم باد
بیشتر با ان بطلان و روشن	ای دل دورستان ز تو گاشن	مینت ادعیه بیداران سحرگاه بر وزگار پروسته مقرون باد و اوقات عمر عزیزش از حد شمار افزون	صحیفه زندگانی بر قوم کامرانی و تقو شادمانه برین باد	جناب ف پیوسته بالطاف ادبی و تأیید شری موفقی و باد

این بیتی چندست که ابتدا را شاید جهت هر طبقه بر سبیل اجمال نوشته شده و بعضی متعلق بکتاب دارد

طبقه	اسل	طبعت	اسل
ای ملک خاتم حکم و تاج گیتی	زنی عنایت تو شال صغیر و کبیر	ای آستان حضرت که کعبه جلال	زنی زانکه فضل و سز زانکه تو
حفظ اطاعت جهان را عدل تو حصین	زنی حمایت تو حاشی ثقی و نقی	ای آستان حضرت که کعبه جلال	ای ملک کمال است آستانه تو
ای بانسختاق بیتی را پناه	ای خدایت قافله پیچ یک جا داده	ای آستان حضرت که کعبه جلال	ای بالام الهی قدسیان آسمان
آسمان عزت و خورشید جا به	دین دو کله را زنده عالم پخته داده	ای آستان حضرت که کعبه جلال	ای آستان حضرت که کعبه جلال
ای نظام ملک را را تو متور آورده	ای نظام سر پرستی منیع مجبور	ای آستان حضرت که کعبه جلال	ای آستان حضرت که کعبه جلال
شکریه منم تو خیر خاوند منصور آورده	ای دولت از دولت دایت منصور	ای آستان حضرت که کعبه جلال	ای آستان حضرت که کعبه جلال
زنی فضل و شرف گرفته در جهان مروت	تو کیچیک بنام تو نامدار بود	ای آستان حضرت که کعبه جلال	ای آستان حضرت که کعبه جلال
نعمت یک تو را بر نهان ملک و قوت	اساس ملک بپیل تو پائیدار بود	ای آستان حضرت که کعبه جلال	ای آستان حضرت که کعبه جلال
تو کی که دایت جلالست و خیر و صفت	ای ز اخلاق تو زانکه گشته آثار سلف	ای آستان حضرت که کعبه جلال	ای آستان حضرت که کعبه جلال
زین عدل تو ارکان ملک مهورست	پیکاه ملک از اخلاص است صدور	ای آستان حضرت که کعبه جلال	ای آستان حضرت که کعبه جلال

تمتہ الابیات الابدائیۃ

زہے جمال تو نورشید آسمان کرم	منور است بانعام تو جہان کرم
------------------------------	-----------------------------

طبقہ اوسط

ابیات عربیہ

جَنَّا لَكَ يَا بَابَ رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ	وَفِيكَ تَمَالُ غَايَاتُ الْمَلَائِكَةِ
---	---

ایضاً طبقہ اوسط

ذِكْرُكَ رُوحِي وَأَنْتَ رَجِيَانُ	يَا حَيِّ قِي فِي الْهَوَايِ وَبِئْسَ تَانُ
رُوحَ رُوحِي بِذِكْرِكَ	فَحَيَّاكُمْ اللَّهُ حَتَّى كَسَمُ

اخوانیات ابیات فارسیہ

نہ نیم نفسے تانمی کنسم یادت	کہ بخت نیک بہر حال ہم نشین یادت
حریم کعبہ دل آستان کوی تو باشد	نسیم روضہ جان از بہشت روی تو باشد
مرا تو غایت مقصودی از جہان ایدوست	مہر از جان عزیز تاندا ای جان ایدوست
ای روشنی چشم من از دیدن رویت	وی چشم مرا سر نیز خاک سر کویت
ای دل عشاق را بروے تو شادے	غایت مقصود و ہمت ساسی مرادی
مرد تو ام زانکہ جان را مرادے	إِلَيْكَ اسْتِنَادِي عَلَى عِتَادِي
تو محبوب جانی و جان جہانے	فدا تو صد عمر و صد زندگانے
انے محروم از روز ازل تنفس ما	کو تا روز دامن تو دست ہوس ما
ای صبح سعادت ز جبین تو پیدا	این حسن چہ نیست تقدس و تعالی
ذہانت بحقیقت کہ در جہان بکہ مانی	جہان در ہر چہ در و بہشت صبر است تو بہا

حرف دوم از کلمه اول را اقتضای مقبول و بیانی آن بر آنست که غایت تعریف و نهایت تمسک مکتوب را
 وسیله مختصا اوصاف القاب وی سازند و این صورت بر انواع مقصودست و از آنجمله عبارتست از بنظر قریب رسیده اول
 آنکه قاتب مکتوب الیه را تعریف کند متضمن آنکه عقول و اقام ام را از عهد توصیف ذات و صفات او بیرون آرد
 شذرت و این معنی را در بعضی مختصا ساخته متعرض لغوت و صفات متذکر و در و در ادای مقصود خود شری و غنای
 دوم آنکه اشتها در این مختصا بر وسیله ترک ایراد آنها سازد و بدین صورت او آنکه که جناب عالی مکتوب الیه
 از شرت بر تبه است که احتیاج تعریف ندارد بلکه بذات خود مستغنیست از آنکه او را تعریف کند چه همه کس را اند
 بر تبت لغوت و منصب عزت او این غایت تعظیم و تکریم است سوم آنکه کثرت صفات که الیه به مختصا ساخته شده
 از آنجمله که پنجاه قیاس بر و در این مختصا از آنکه می توان شد چهارم آنکه تصدی او را مکتوب الیه را
 لائق حال خود را در بعضی تصور اعتراف نموده تعریف اوصاف و القاب نکند چون این اقسام بنامها مکتوب الیه بر تمام ابرار و
 پس بجهت ایه الا کلمات یکدیگر لفظی مناسب است که توب الیه چون حضرت خلافت پناهی یا عالیجناب است تناسبی یا
 جناب شریعت همکار یا علی جناب ارشاد بانی یا حضرت محمد صی و امید گاهی و امثال این ایراد باید نمود و اینها
 و آنکه که کتابت ارفط فلانست که تقادیر و باقی مفضا بظانست که است که نسبت و دیگر سوابق کلمات را که مکتوب
 خواهد بود از لواحق کلمات بدان تمام کرد و چهارم نیست مقدم بر سوابق اگر بیتی عربی یا فارسی موافق صورت اختصار
 آورده شود مزید حسن کلام و در آخر سربیک از لواحق هم ایراد بیتی مناسب زیبا مینماید و بر ضمایر صافیه شریفست
 که این نوع از اقتضای مناسب اعظم طبقه اعلی و اشرف تواند بود پس درین اوراق اثبات صورتی چند از این مطابق
 مراتب خطای زمان اتفاق افتاد و در اول هر صورت از نوعین اولین بیتی عربی یا فارسی آورده شد
 و در نوع آخر فقرات را بر ابیات تقدیم نمود اگر کاتب خواهد بیتی دیگر در اول برابر او و سبب تواند نمود و بعد
 از ترقیم صورت را بر دو صفحه دیگر علیحده ابیات فردی و ثنائی و مصراع عربی و فارسی مناسب این مبنا
 مستطوره با بوقت حاجت میا باشد و کاتب باید هر یک در جانش مجاز و مفضل است و افند المواقف

نوع اول از افتتاح معنوی

عربی	سوابق	لواحق	فارسی
الذی لا یحیی علیک تناء لقد صدقت تعالی ذکرک عا یضا	درجات جاه و جلال و عرفات غطت اقبال از ان بالاتر و بالاتر است که قدم علم تجاریم و نصحایم و محرم با علی در جرات آن بلکه با علی باید از ان ترقی و تصاعد تو اند نمود	پس از روی نیاز سلوک طریق ایجاز افتیای نمود میگوید مصراع خاموشی از شنای تو خورشای تست	درست بر خفا گذرانی چون گنجینه هر چه در خفا است آن مدنیان
ما اذا قول فقیه کفیفه کما لقد صدقت تعالی ذکرک عا یضا	رفت جناب اعلی عظمیت عقیده علیا و در مرتبه است که نیسیاح دور زایش و هم پس از هر اوقات آن تو اند گذشت و نیسیاح عقل روشن رای بسا حل در نیای بیان آن تو اند گذشت	لاجرم قدم تجا سر بر بساط انبساط نا نهاده الزام طریق صمت مینماید مصراع و فی مثل هذا مثلاً لا یتکلم	چگونه که از ان ارتفاع یافت در صمت و علم اینها چنانست زیر چه در علم اینها چنانست
فانت کما یشی و قوا الذی فی ان یفی بالمکح اذا انما یضاح	در چه وصف والا و تیره رفعت معارف از ان زیاده است که بسفارت عبارت و دلالت تشبیه استعارات آن راه و پیوی و از ان باب جستجوی تو اند فرمود	پس فکر تفسیر و لسان کشیر التفسیر چگونه در ان باب شرح تو اند نمود مصراع من از کجا و ادای صفات از کجا	چگونه که در ان کتب تفسیر نفس ناطقه را نقد زبانیان
وقال لکلا و راه صد حاجت کما ان یفی بالمکح اذا انما یضاح	اندیشه فلک بجا از ارتقا بر علاج او علیه قاصر است و خرد خرد شنای در تصاعد بر مدارج نعت سینه و با خرد و فائز	پس مست تامل این حقیر بر این جهان مطلوبی کجا تو اند رسید و دیده تفکر این حقیر چه بر این صورت کجا تو اند دید مصراع لسان کجا جزو القهقهه او	ترا خفا تو قوی کس چگونه صفت کند آن که بر این جهان کس تو اند خیال سیرت
و انما یضاح اذا انما یضاح و انما یضاح اذا انما یضاح	غمهای تان خرد و پشیمندان را در هر ادای دعا و شنای و بال تامل شکسته است و شهبان بلند پرواز فکر سر بلند را در راحت تفاهل صفاتش خفاخ حاج از هم گسته	پس تجریر بیان و تقریر زبان مسجع توضیح و تبیین آن رسیدن از جمله و قوت استیلا می تواند بود مصراع فهمنا غایة البیان الشکوت	چون قاصر است کلمات از شنای آن که بر این جهان کس تو اند خیال سیرت

	تتمه نفع اول از آفتتاح مقبول	
فارسه	لواحق	سوابق
سخن باین تقدیرش فرستاده و در نزد قصد نور و طاعت نیکند تقصیر	پس بفتح عبارات این ضعیف چگونه فتح ابواب ادا آن میسر تواند شد خبر گرو این اندیشه گشتن نیست مهر هر کس	چون دست ادراک خود در انمایه بنا باز باین نکات صفات جلال و راه نیست و شیر فکر قوی پایه از دقتانی مراتب و حقائق مناجاتش آنگاه نرسد
این نه در پیشگاه کائنات و جلال این حدیث از دلکری پویا و توانا	کینه در جست و جوی عقل بعضی این شروع غنیمت اند و گفت و گوی و هم در تعریف این امر طریق خود نمیدانند عمر لا ادرقی انشا عرفت مراد فیضها	چون قلم باین شرح عرض بر این مروج و قلم حضرت و زبان قلم از وصف صعود و نزول و سپهر نفوس او عاجز و مقصر
هر چه اندیشه را بجان دست پیش قدم نشیند و دست	یقین که دست جهاد بدامن آن مطلب اعلی و مقصد اقصی رسانیدن مستعد میسر خواهد بود و مصراع زبان باب اگر دم نزنم معذروم	چون ابصار ارباب و کار چهره تفصیل صفات عالی سمات و ندره و اقدام اهتمام کرام بجاشیه باطنی تراکیب القاب عالیان با و نمیدانند
بزرگوار و صاحب قدر و شرف هم گمان فرستد و خاطر یقین	در این تقدیر زبان را در قوت ساینده ست و نه فهم را در ساخت اداسه آن مجال گنجایش مصراع و کیف نشیر و فیما لا کفاد له	زبان ناطقه شیرین ادا را در بیان شماره صفات سامیه و قوت گفتار نیست پایانی تا فکر فلک به مدار طریقی کلمه از نفوس آیه اش را قوت قناری
عقل نه با نوازده فقره نیست که صد پند از آن سخن بماند	پس فهم قاصر این کمینه بکینه چگونه را در بر دوم عاجز این سرکش گردد سر پرده آن چه سان گذرد چون منی شرح آن چگونه کنند	چون تصدی اظهار قانع تحریرات و اثبات حقایق تقریرات از شرح او کلمات ذات عدم المثال بست عجز و قصور و شگفتی است و نیست دین و تصور معترف

نوع ثانی از اقتضای قبول

ایمان	سوابق	لواحق
در وصف حسن و بی نقصی که کسی مرآت اقتضای صانع است	چون و نور مناقب و ظهور مراتب و انزاعیات شتهار بر روی آفاق و اقطار احاطه نموده و اسماع ادا فی واقاصی و بدیه جمال و طنطنه کمال از انس و فاضل و ایمانی شنوده	اقدام بایراد آن که خبر تمام است لافت نمی داند
و حاصل آن وجهی است که در آن نور و جلال و کبریا	ذات اشرف اعلی و صفات اکمل الهی و چون جمال دولت روافز و نش تجلیه افتخار ندارد و نهال سعادت از حد حساب بیرون همت بتغیر پسیر من توصیف خود نمیکند	پس در بیان آن قدم تجاسر از اندازه داد سیر دل نمی نهند
و در بیان آن وجهی است که در آن نور و جلال و کبریا	صد کسیت دولت و کامکاری و بند آوازه چشمه و بختیار و در آفاق اقطار جهان به جمع جمیع انبازمان رسیده و در هر یک از ادلی الا بصار ملو از لمعات صفات اولعین لطیفین دیده	پس تصدیق ثبات آن از اسماوت ادا مینماید
و در بیان آن وجهی است که در آن نور و جلال و کبریا	چون اشعه لمعات اوراک اوصاف کمالات و مانند لوامع انوار صحر جهان تاب و سواطع آثار صبح جهان افروز بر همه ساکنان اقطار آفاق لایح و واضح است	پس هرگز کمینه از نظر تقیه عادل نمودن شرط ادب نمی داند
و در بیان آن وجهی است که در آن نور و جلال و کبریا	شرف ذات معلی و صفات مکرر کای و که دامن آخر الزمان بطراز اغراض مطرز ساخته از استلاح زبان هر مدح و اتصاف درین هر و صاف مستقیمست	پس در ایراد و اثبات آن طریق اختصار اختیاری نماید

نوع ثالث از قضاوت مقبول	نوع رابع از افتخار مقبول
فقرات	فقرات
<p>از قضاوت و جرات مقدار و قهاری عرفا افتخار و نه در آن نصیحت است که هرگاه قضاوت و خطا او کام بر شرح و ضبط اندکی از آن اقدام تواند نمود</p>	<p>ایات تقریرین قضاوت علیه و توصیف مراتب زاکیه قضاوت لائق حال و نه فراخور مقال این کینه بی بقاع و بیچاره قلیل الاستطاعت</p>
<p>میاسن او صفات ساینده و موجب خطا و انیمه و زیاده از آنست که سبقت توان جرات بیان نصیحت فطری بل به دست سطر بل تفاهیل آن توان رسید</p>	<p>ایات افتخار ابواب شرح مکان و معنی معانی و بفتاح میانی این فستولی شکسته زبان و شیر امکان نیست</p>
<p>تصدی ای می توان فرض آن غرض و علف که سبقت از پیشه بجا شایسته با تقریر آن که در فکر سازد و به تحریر از آن نیز قضاوت و قضاوت در نمود که اولیست از بعد آن نیز قضاوت</p>	<p>ایات صورت شناختن این صفت دعا گوی نسبت به از زبان و قضاوت که بیان بهمان برای بیان تصویر و تصویر و تصویر حد این تصویر و تصویر</p>
<p>تقریر آن که در آن مرتبه است و به شرح آن نیز زبان و قضاوت و قضاوت پیرامین تحریر آن توان گشت و بجای بیبا تقریر آن توان گذشت</p>	<p>ایات شرح و شرح مناقب و قضاوت و قضاوت مناسب و قضاوت که از سر حد بیان تجاوز نموده و مقدم بر این فقرات است و در این حقیر معترف بقصر</p>
<p>عاجان صفات و میاسن ذات فاضل آنکه و به شرح آن نیز بیان و قضاوت و قضاوت استاد از پیرامین همان آن نیز قضاوت و قضاوت و احسن و معشرین اینها است</p>	<p>ایات نظریاتی شریف و قضاوت و قضاوت در بیان او صفات و قضاوت و قضاوت میسانند به بافتور و قضاوت و قضاوت نویس نمودن لایق میسر آمد</p>

ایات
تقریرین قضاوت علیه و توصیف مراتب
زاکیه قضاوت لائق حال و نه فراخور
مقال این کینه بی بقاع و بیچاره
قلیل الاستطاعت
ایات
افتخار ابواب شرح مکان و معنی
معانی و بفتاح میانی این فستولی
شکسته زبان و شیر
امکان نیست
ایات
صورت شناختن این صفت دعا گوی
نسبت به از زبان و قضاوت که بیان بهمان
برای بیان تصویر و تصویر و تصویر
حد این تصویر و تصویر
ایات
شرح و شرح مناقب و قضاوت و قضاوت
مناسب و قضاوت که از سر حد بیان تجاوز
نموده و مقدم بر این فقرات است و در این
حقیر معترف بقصر
ایات
نظریاتی شریف و قضاوت و قضاوت
در بیان او صفات و قضاوت و قضاوت
میسانند به بافتور و قضاوت و قضاوت
نویس نمودن لایق میسر آمد

الآیات الناسبة بالافتتاحات المقبولة بحملها

عبر	آیات	فارسی	تشیات
اِنَّ الْخَمِيصَةَ مِنَ الْعَمَلِ وَالْاَهْلَ وَالْاَهْلَ	مَاذَا اَقُولُ وَفِيكَ قَوْلِي قَائِمٌ	عَلَمٌ نَوَاصِيحٌ كَمَا مَدَامِي مَفَاسِي	سَكَنُ كَفَايَتِ عَمَلٍ فِي الْاَهْلِ وَالْاَهْلِ وَصَفَةُ كَلَامٍ سَلَامَةٍ كَمَا يَجُوزُ فِي الْاَهْلِ وَالْاَهْلِ
هِيَ مَا تَرَى اِنَّ الْخَمِيصَةَ مِنَ الْعَمَلِ وَالْاَهْلَ وَالْاَهْلَ	اِنَّ الْاَهْلَ وَالْاَهْلَ وَالْاَهْلَ وَالْاَهْلَ	وَصَفَةُ كَلَامٍ سَلَامَةٍ كَمَا يَجُوزُ فِي الْاَهْلِ وَالْاَهْلِ	مَاذَا اَقُولُ وَفِيكَ قَوْلِي قَائِمٌ وَقَدْ كُنْتُ اِلَى الْاَهْلِ وَالْاَهْلِ وَالْاَهْلِ اِنْ كُنْتُ اِلَى الْاَهْلِ وَالْاَهْلِ وَالْاَهْلِ اَوْ كُنْتُ اِلَى الْاَهْلِ وَالْاَهْلِ وَالْاَهْلِ
كَانَتْ لَهَا لَحْلٌ وَمِنْهَا قَصَصٌ	اِنَّ الْاَهْلَ وَالْاَهْلَ وَالْاَهْلَ وَالْاَهْلَ	زُرِّي مَرْتَبَةً اَفْزَنْ اَفْزَنْ اَفْزَنْ اَفْزَنْ	بِاَوْصَافٍ صَدْرُ الدَّاهِيَةِ مَا لِقُدْرَةٍ وَلَيْسَ يُوَدِّي بَعْضُ اَوْصَافِهِ الشَّيْءُ وَلَيْسَ لِقَطْرِ الْمَيْثِ قَدْرُ لَدِي اَخْبَرُ بِمَوْجٍ مِنَ الْعُلْيَا فِي بُحْبُوحَةِ الْبَحْرِ
بِاَوْصَافٍ صَدْرُ الدَّاهِيَةِ مَا لِقُدْرَةٍ	اِنَّ الْاَهْلَ وَالْاَهْلَ وَالْاَهْلَ وَالْاَهْلَ	بِاَوْصَافٍ صَدْرُ الدَّاهِيَةِ مَا لِقُدْرَةٍ	بِاَوْصَافٍ صَدْرُ الدَّاهِيَةِ مَا لِقُدْرَةٍ
وَلَيْسَ يُوَدِّي بَعْضُ اَوْصَافِهِ الشَّيْءُ	اِنَّ الْاَهْلَ وَالْاَهْلَ وَالْاَهْلَ وَالْاَهْلَ	وَلَيْسَ يُوَدِّي بَعْضُ اَوْصَافِهِ الشَّيْءُ	وَلَيْسَ يُوَدِّي بَعْضُ اَوْصَافِهِ الشَّيْءُ
وَلَيْسَ لِقَطْرِ الْمَيْثِ قَدْرُ لَدِي اَخْبَرُ	اِنَّ الْاَهْلَ وَالْاَهْلَ وَالْاَهْلَ وَالْاَهْلَ	وَلَيْسَ لِقَطْرِ الْمَيْثِ قَدْرُ لَدِي اَخْبَرُ	وَلَيْسَ لِقَطْرِ الْمَيْثِ قَدْرُ لَدِي اَخْبَرُ
بِمَوْجٍ مِنَ الْعُلْيَا فِي بُحْبُوحَةِ الْبَحْرِ	اِنَّ الْاَهْلَ وَالْاَهْلَ وَالْاَهْلَ وَالْاَهْلَ	بِمَوْجٍ مِنَ الْعُلْيَا فِي بُحْبُوحَةِ الْبَحْرِ	بِمَوْجٍ مِنَ الْعُلْيَا فِي بُحْبُوحَةِ الْبَحْرِ
بِاَوْصَافٍ صَدْرُ الدَّاهِيَةِ مَا لِقُدْرَةٍ	اِنَّ الْاَهْلَ وَالْاَهْلَ وَالْاَهْلَ وَالْاَهْلَ	بِاَوْصَافٍ صَدْرُ الدَّاهِيَةِ مَا لِقُدْرَةٍ	بِاَوْصَافٍ صَدْرُ الدَّاهِيَةِ مَا لِقُدْرَةٍ
وَلَيْسَ يُوَدِّي بَعْضُ اَوْصَافِهِ الشَّيْءُ	اِنَّ الْاَهْلَ وَالْاَهْلَ وَالْاَهْلَ وَالْاَهْلَ	وَلَيْسَ يُوَدِّي بَعْضُ اَوْصَافِهِ الشَّيْءُ	وَلَيْسَ يُوَدِّي بَعْضُ اَوْصَافِهِ الشَّيْءُ
وَلَيْسَ لِقَطْرِ الْمَيْثِ قَدْرُ لَدِي اَخْبَرُ	اِنَّ الْاَهْلَ وَالْاَهْلَ وَالْاَهْلَ وَالْاَهْلَ	وَلَيْسَ لِقَطْرِ الْمَيْثِ قَدْرُ لَدِي اَخْبَرُ	وَلَيْسَ لِقَطْرِ الْمَيْثِ قَدْرُ لَدِي اَخْبَرُ
بِمَوْجٍ مِنَ الْعُلْيَا فِي بُحْبُوحَةِ الْبَحْرِ	اِنَّ الْاَهْلَ وَالْاَهْلَ وَالْاَهْلَ وَالْاَهْلَ	بِمَوْجٍ مِنَ الْعُلْيَا فِي بُحْبُوحَةِ الْبَحْرِ	بِمَوْجٍ مِنَ الْعُلْيَا فِي بُحْبُوحَةِ الْبَحْرِ

تمتہ الابیات المناسبة لافتاحات المقبولہ

تنبیہات	فرویات	ابیات	مصاع	ایضاً
گر بخاطر درنگ بجمع تو شکفت زانکہ سرخش در توان یافت از قدرت کلم ابجدت تو حاصل زبان و پیرشان کادش بش علم الانسان فاکم لعلم	چون نیست تو قدرتی باین آن بخوبی و خوبی دانم	نکند بر تو نماند نیست بر تو بیجا لا مکان افت	اسان اوجا جفا فافتخار	نور زلال داشت در نور
پایه تو روان بشیش است که تو اتم اداسے آن کردن بلکه تو ان بعد سزار زبان عشر اوصاف اوبیان کردن	چون نیست تو قدرتی باین آن بخوبی و خوبی دانم	نکند بر تو نماند نیست بر تو بیجا لا مکان افت	اسان اوجا جفا فافتخار	نور زلال داشت در نور
کمال تو تر انعامی معین نیست که بر بنای کوس را تو را گیر سیا که رسد اناس مع سنده فرز پاد دیگر نهاده باشد پای	چون نیست تو قدرتی باین آن بخوبی و خوبی دانم	نکند بر تو نماند نیست بر تو بیجا لا مکان افت	اسان اوجا جفا فافتخار	نور زلال داشت در نور
شعای حضرت تو بیکر اندر دایمت کو کد نکند تو هم آردنی بشنا رو میج در ازت و پای فکر ملک اساس وصف بلند و بلند	چون نیست تو قدرتی باین آن بخوبی و خوبی دانم	نکند بر تو نماند نیست بر تو بیجا لا مکان افت	اسان اوجا جفا فافتخار	نور زلال داشت در نور
پیر خرد که در همه پایی ز روی علم بر سدر بارگاه ملاقات ملکن و خزانین تها تو از خلق عاجزست در گفتن مدح تو از غیر ملکن	چون نیست تو قدرتی باین آن بخوبی و خوبی دانم	نکند بر تو نماند نیست بر تو بیجا لا مکان افت	اسان اوجا جفا فافتخار	نور زلال داشت در نور
و هم را دست بدان صفات نرسد در چه نگریمی افلاک نه بر تو قدم هم خود کیست که بادش خود پیر خود در بیان صفات ذات تو گشته اکم	چون نیست تو قدرتی باین آن بخوبی و خوبی دانم	نکند بر تو نماند نیست بر تو بیجا لا مکان افت	اسان اوجا جفا فافتخار	نور زلال داشت در نور
همی گویم که لاجرمی چرا زیر که میگم نکند بر تو نماند نیست چنان در کند در آن تا بر گشت که از بسیاری دهشت نیامدم در نون	چون نیست تو قدرتی باین آن بخوبی و خوبی دانم	نکند بر تو نماند نیست بر تو بیجا لا مکان افت	اسان اوجا جفا فافتخار	نور زلال داشت در نور

حرف سیم از کمال اول در افتتاح سهل طریق این افتتاح نیست که مناسب هر کس از اسباب متناهی ایراد نمایند
 اگرگاه لقب مکتوب ایراد نکرده و بعد از ذکر لقب ملاحظه بایند نمود اگر مرتبه مکتوب ایراد در غایت محبت است ملاحظه گاه نام نوشتن
 رد نیست و اگر خواستند نامش را در مکتوب او بنمال آن نویسند و در باقی نام توان نوشتن آن و مکتوب و مکتوب
 بود و نامش عربی باید پس چنانچه مشورتی با کسی باشد فقط که امر دعای منظوم عربی و پاسی می باید اما و گاهی که بعضی
 شاعران گنبد بایک بر نور فصاحت و ذوق است آراسته باشد و الفاظ گریه و غریه در آن نباشد اگر در صنعت شاعران است
 از منی محبت چنانچه نظم اندر نام نظام اول اندر سبک که گاه اول شد معالیه اول و شال این تصرفات را مجال نیست و محال
 است اگر در آن عاشارتی بر مکتوب آن حال که مکتوب آن منظوم می خواهد بود هرگز نیست مستحسن افتخار مکتوب که مکتوب آن است
 التفات و محبت مکتوب اینها بدین نویسد که اوام اندر طلال عطفه علی مفاخر السلیح و السلب و السبک و السبک و السبک
 عن زمره المختصین و اگر مشغول به شکار است از عدم التفات تاخیر بکتابت است این ال او خواهد لالالت الویغایه
 و در این مکتوب و لا مکتوب و لا مکتوب و لا مکتوب و لا مکتوب و لا مکتوب و لا مکتوب و لا مکتوب و لا مکتوب و لا مکتوب
 الحامی که شریف هوادار هم که مکتوب و لا مکتوب و لا مکتوب و لا مکتوب و لا مکتوب و لا مکتوب و لا مکتوب و لا مکتوب
 که هم لقب برده و مکتوب و لا مکتوب و لا مکتوب و لا مکتوب و لا مکتوب و لا مکتوب و لا مکتوب و لا مکتوب و لا مکتوب
 واقع شده چنانچه نام علی الانام طلال خلافت و ابید می الایام طلال عطفه و رانته چون ادویه مکتوب و لا مکتوب
 بصیغه ماضی مودی میگرد و چه و متقدمان برین و تیر و عمل کرده اند چون ابد الله دولته و جمعی از متاخران اسم
 الهی را تقییم فرموده اند بصیغه دعا را بطریق مستقبل ایراد مینمایند چون الله یوید دولته و در همه ادویه این نوع میباشد
 بود و درین اوراق فراخ و طائفه از اهل البقات بطریق مجبور چند دعا آورده ایم تا کاتب سرچین خواهد از آن
 کند اما اگر بدست منظوم افتتاح کند عربی یا فارسی تحقیق این مقام نیست که کاتب همان اقتفا نماید و بعضی تحت
 در شرح احوال اشتغال نماید و اگر جمع میان منظوم و مشوری نماید اما خالی از تکلفی تحقیق نیست و مقرر است
 که منظومات نیز بهر باب الحقیقین و همین اختصاص است فارسی همه را شامل است پس با توجه به این و انشراح دعا
 منظوم عربی و فارسی سبب مقرر کرده ایم و جهت طبقه که وسط از منظومات جزا نماید و هم که از آنجا محال نیست
 هر چه که به نسبت مکتوب ایراد آید و اول باشد افتتاح مکتوب بدان نسبت و اولی که در مکتوب و لا مکتوب

الأربع المنقوشة في لافتتاح الأسفار لاهل الطبقة الاولى

السلطين	اولاد الملوك	السلطنة	الامراء والحكام
خدا الله طلالا لطيفه عالم في العالمين وانه نور عظمي يلهي الدين لا زالت رايكات دولته مؤمنة في قسمة السماك رايات شوقيه مكتوبة على صفحات افلاكه ما رحت شيان سلطته مستند بالخير التاريخ الخالد وان كان دولته يا فخر القاسم المودع نشر الله لواءه عند اقطار الارض ما جاز والله من البسيط والعرض اشرف الله مشارق سماء سلطنته خلائقه واقهر اقسامه في افلاكه لا زالت عظمته بنواميس أخذت واولاده في جميع الشرق والغرب نافذة رغم الله سريرة الخلائق الزاهية مبكر في اياته وتورثه من السلطنة الباهرة بكونه انوار صفاته	لا زالت سماء دولته العظمة والجلال رتبة ولاك انتصته على صفات الكائنات بالدولة لا زالت رايكات دولته مؤمنة في قسمة السماك رايات شوقيه مكتوبة على صفحات افلاكه رفع الله رفيع الدرجات أوية ملكه وسلطانه واعلى العلى شانه شان عدله واحسانه انك الله بالظن ابدي ملكه واجرى بالفيض السموي في بजार العظمة والأنهية فلكه لا زالت نجوم سلطنته مشرقة الانوار وعصون عظمتيه مؤمنة الاغنان مؤمنة الافهار	رفع الله ايام دولته العظمة بالخلود وابتد مساقد عصمتها الكبرى خدا الله ملكه عظمتها الشاملة وابتد ميامين عصمتها كاملة لا زالت تمار في جلالها مؤمنة وسند اقبالها بالعظمة والجملة ارسل الله قواعده ولته واضياء صفاته الايام بكونه عصمتها لا زالت شمس علالها عن العروب وسه وساحا عظمها بانيها بون والعظمة ماله لا زال ظل عظمتها ظليلا وطرفا لحوادث عتق بجمال عصمتها كليلها اعلى الله تعالى بالعلى الكاميل معالي قدرها وخصص من اياها العظمة والعظمة ماله	ابتد الله الامن والامان بوجوده واقاض على اهل اركان سما عدله واحسانه وجهه رفع الله ايام دولته الغراء بميامين قدره واعلى اوية المسلة البيضاء بآثار امره لا زالت قوامه المملكة منقوشا بانوار معدته وبظلال اسباب السلطنته بونورا باقوال عظميه لا زالت طراف المصالح المعجزة بممارجها استرة انشاء الافاعي مؤمنة بآثار سياسته اعلى الله بالقدر العزيم القوي الامنة واجرى في البسيطة العزيم بالعدالة والكرامة لا زال مستقيما على مسند العز والجلالة ومستند افلاك الامانة والايالة لا زالت بنيان امارته العلية مؤمنة وان كان ياليله القاهر بالعدالة مستندة

بقية الادعية المنشورة للطبقة الاولى

الصدور والاركان	الوزراء الكبار	ارباب الدواوين	سائر الارضين
يَدِ يَرْبِ اللَّهِ دَوْلَتُهُ الْعَالِيَةِ بِالْبَرِّ الْفَائِزِ وَيُسَبِّحُ حُجَّتَهُ الْوَافِيَةَ بِالشَّرَفِ الْكَاشِمِ	لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْوَزِيرُ الْمُجَلِّبُ وَيُجَوِّدُ سِرُّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ بِكَمَالِ كَرَمِهِ وَيُجَوِّدُ	أَعْلَى اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَأَقْبَلُ فِي الدَّوَانِ وَمُسَانِدِهِ	لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْوَزِيرُ الْمُجَلِّبُ وَيُجَوِّدُ سِرُّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ بِكَمَالِ كَرَمِهِ وَيُجَوِّدُ
أَدَامَ اللَّهُ أَيْسَارَ دَوْلَتِهِ الْفُرَّاءِ وَرَفَعَ أَرْكَانَ سُدَّتِهِ الشَّامَةِ السَّمَاءِ	أَبْدَلَهُ تَعَالَى فِي دَوَائِمِ الْوِزَارَةِ وَقَوَامِ الْأَسَالَةِ عُلُوشَانِهِ وَمُؤَلِّمِ حَسَانِهِ	عَظَّمَ اللَّهُ مَعَالِيَهُ تَسْلِيمًا وَتَقَرُّعًا مُسَانِدًا	جَعَلَ اللَّهُ أَيَّامَهُ مَعْرُومَةً بِحَسَانِ الْإِسْلَامِ وَمَقْرُونَةً لِوَرَاثَةِ الْحَضَرَةِ الْخَالِقِ
لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ كَوَلِّبْ صِدَارَتَهُ عَلَى فَرْجِ الْكَمَالِ أَمْعَةً وَفُجُورًا جَلَالَتِهِ أَوْ جُودًا وَأَمْنًا طَالِعًا	لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ رِيَاضُ الْعَدْلِ بِأَقْطَارِ أَمْطَارِهِ لَيْسَ مَعْمُورَةً وَرِيَاءُ الْفَضْلِ إِذْ رَأَيْتَ أَرْضَهُ مَطُورًا	أَدَامَ اللَّهُ مَعَالِيَهُ وَأَقْبَلُ فِي الدَّوَانِ وَمُسَانِدِهِ	لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ مَحَافِلُ الْفَضْلِ لَيْسَ بِنَفْسٍ مُسَكَّنَةٍ تَحْتَ الْكَمَالِ وَلَا فَاضِلٍ مَرْتَبَةٍ بِكَرَامَةِ الْإِسْلَامِ
زَيْنَ اللَّهِ سِرِّهِ الصَّدَارَةِ بِوَكِيلِهِ عَمَلِهِ وَتَقَرُّعِ صِدْقِهِ أَلَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ بَرِّكَاتِهِ	أَعْلَى اللَّهُ الْعِلْمُ بِالْعَاسَانَةِ الْعَالِي وَزَيْنُ يَدِ وَأَمْرُ بَقَائِهِ سِرِّهِ الْفَائِزِ وَالْعَاسَانَةِ	أَعْلَى اللَّهُ مَعَالِيَهُ وَأَقْبَلُ فِي الدَّوَانِ وَمُسَانِدِهِ	أَجْرِي بِالصَّوَابِ أَقْلَامُهُ وَقَرْنِي بِالْخَيْرِ صَلَاتُهُ كَلَامُهُ
لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ بِأَصْوَابِهِ كَلَامِهِ مَعْمُورَةً أَوْ مَادَامَتِ الْكَمَالُ بِأَنْزَارِهِ وَجَلَالَتِهِ مَشْهُورًا	لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ مُؤَسَّسُ جَلَالِهِ عَاقِلُهُ الْوَزِيرُ الْمُجَلِّبُ وَغُضُوبُ دَوْلَتِهِ وَأَقْبَلُ فِي الدَّوَانِ وَرِيَاءُ الْفَضْلِ	أَعْلَى اللَّهُ مَعَالِيَهُ وَأَقْبَلُ فِي الدَّوَانِ وَمُسَانِدِهِ	وَفَقَّهُهُ اللَّهُ بِتَدْبِيرِ الْأُمُورِ بِمَقَاتِلِهِ أَوْ لَمْ يَسْأَلْهُ رِيَاضُ مَصَالِحِ الْجُودِ
لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُدَّتُ جَلَالِي الْإِقْبَالِ سَامِيَةً وَمُحِبَّ إِجْلَالِهِ بِالْفَضْلِ الْإِقْبَالِ سَامِيَةً	لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ مَوْجِدُ السَّعَادَاتِ أَمْنَانَهُ وَمَوْجِدُ الْإِعْيَانَاتِ اللَّهُ أَنْصَارُهُ وَأَعْوَانُهُ	أَعْلَى اللَّهُ مَعَالِيَهُ وَأَقْبَلُ فِي الدَّوَانِ وَمُسَانِدِهِ	أَمِنَهُ اللَّهُ بِمَيَامِينِ الْأَمَانَةِ وَمَقَاتِلِهِ أَوْ لَمْ يَسْأَلْهُ رِيَاضُ مَصَالِحِ الْجُودِ
أَدَامَ اللَّهُ أَيْسَارَ دَوْلَتِهِ وَالْفُرَّاءِ وَرَفَعَ أَرْكَانَ سُدَّتِهِ الشَّامَةِ السَّمَاءِ	لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ رِيَاضُ الْعَدْلِ بِأَقْطَارِ أَمْطَارِهِ لَيْسَ مَعْمُورَةً وَرِيَاءُ الْفَضْلِ إِذْ رَأَيْتَ أَرْضَهُ مَطُورًا	أَعْلَى اللَّهُ مَعَالِيَهُ وَأَقْبَلُ فِي الدَّوَانِ وَمُسَانِدِهِ	لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ مَحَافِلُ الْفَضْلِ لَيْسَ بِنَفْسٍ مُسَكَّنَةٍ تَحْتَ الْكَمَالِ وَلَا فَاضِلٍ مَرْتَبَةٍ بِكَرَامَةِ الْإِسْلَامِ

الأدعية المنشورة في لافتات أهل الطبقة الثالثة

سادات الكرام	أئمة الاسلام	قضاة الانام	مشايخ العظماء
استمع الله تعالى لجلال جلال نقائبه وحله ميامين سيادته كما الباد ماثر نجاسته	خلد الله طالك جلاله على ما فاطمة العباد وانافس ما وكان على كفة سكنة البلاد	أصل الله العلماء في الدنيا ميامين الحكماء ورفع الوعد فأعز الله البياض بآثاره	أزالت الله سدة الرقبة التي ترفع شأنه ورفع في نقاد أحكامه لليلة النيفة مكانه
أزالت الله حصره الرقبة مشرقة الأضواء وسدته النيفة محمية الأمان	استمع الله طلبه الحق يطول بقائه ومن على كفاف البراييد وأبصر الوعد	عظم الله في علو أعماله التي ترفع شأنه ورفع في نقاد أحكامه لليلة النيفة مكانه	أزالت الله سدة الرقبة التي ترفع شأنه ورفع في نقاد أحكامه لليلة النيفة مكانه
أزالت الله على الشان التقاية يوجوه العظام جلاله على مقارفا لسائر أهل العلم	أزالت الله على العلو في حيزه عالية وأمان مجاهدات المنهومة ميامين سيادته	أزالت الله على العلو في حيزه عالية وأمان مجاهدات المنهومة ميامين سيادته	أزالت الله على العلو في حيزه عالية وأمان مجاهدات المنهومة ميامين سيادته
أجل الله بغير السيادته والسعادة قدرة وشرفه التقاية والتجابه صدرة	أزالت الله على العلو في حيزه عالية وأمان مجاهدات المنهومة ميامين سيادته	أزالت الله على العلو في حيزه عالية وأمان مجاهدات المنهومة ميامين سيادته	أزالت الله على العلو في حيزه عالية وأمان مجاهدات المنهومة ميامين سيادته
مما الله أركان العباد سيادته الكبرى شدة بيان الهداية بمنتهى العظم	أزالت الله على العلو في حيزه عالية وأمان مجاهدات المنهومة ميامين سيادته	أزالت الله على العلو في حيزه عالية وأمان مجاهدات المنهومة ميامين سيادته	أزالت الله على العلو في حيزه عالية وأمان مجاهدات المنهومة ميامين سيادته
خلد الله في مناول التقاية التي ترفع شأنه ورفع في نقاد أحكامه لليلة النيفة مكانه	أزالت الله على العلو في حيزه عالية وأمان مجاهدات المنهومة ميامين سيادته	أزالت الله على العلو في حيزه عالية وأمان مجاهدات المنهومة ميامين سيادته	أزالت الله على العلو في حيزه عالية وأمان مجاهدات المنهومة ميامين سيادته
زين الله مسند سيادته وحيه وورق روضه التقاية من حيزه	أزالت الله على العلو في حيزه عالية وأمان مجاهدات المنهومة ميامين سيادته	أزالت الله على العلو في حيزه عالية وأمان مجاهدات المنهومة ميامين سيادته	أزالت الله على العلو في حيزه عالية وأمان مجاهدات المنهومة ميامين سيادته

تتمة الادعية المثقاة

اهل الله من تقوا	تقوا اهل العباد والبرية	اهل الدنيا والديار
<p>نَسَمِ اللَّهَ فِي عَقِيْقَةِ التَّكْلِيفِ بِالتَّحْرِيزِ وَالتَّوْقِيْعِ لَا نَامُ لَيْتُنِي تَأْوِيلَاتِ تَكْلَافِي وَفِيهِ زِيَرَةٌ</p>	<p>لَا تَسْأَلِ الْإِنْسَانَ وَحْدَهُ مَمْنَةً أَلَمْ يَكُنْ وَاللَّهُ عَالِمُ وَجَعَاتِهِ فَضْلُهُ وَجُودُهُ مُسْتَكْرَمُ الْبَسْمَةِ وَالْقَوَائِدِ</p>	<p>أَدَامَ اللَّهُ مَيَّاسِي إِمْتِنَانِهِ فِي إِحْسَانِهِ بَيْنَ التَّوَسُّلَاتِ يَجْعَلُ لِدِينِ الْمُسْلِمِينَ عَوْرَةً لِلدُّنْيَا</p>
<p>أَحْيَى اللَّهُ مَعَالِيَ التَّائِبِينَ يُطَوِّلُ بَقَائِهِمْ وَأَنَامَاتِ النَّفْسِ يُوَفِّقُهُمْ وَعُلَاهِ</p>	<p>أَوْصَلَ اللَّهُ بَرَكَاتِ أَنْفُسِهِ الطَّيِّبَاتِ إِلَى أَوْقَاتِ جَمْعِ الْجَمْعِ عَاتٍ فِي جَمْعَاتِ</p>	<p>عَوْرَةً لِلدُّنْيَا عِيْنُ الْمُسْتَرْعِينَ بِأَسْمَاءِ دِينِ صِدْقِهِمْ الَّذِينَ يَمُوتُونَ بِأَيِّدِ الْمُسْلِمِينَ</p>
<p>مَتَّعَ اللَّهُ طَائِفَةَ السُّنَنِ لِنُبُوَّةِ بِأَسْمَاءِ الْإِلَهِيَّةِ وَمَنْ هَلِكُمْ بِنَفْسِهِمْ رَوَيْتِهِ الْوَاقِعَةِ</p>	<p>أَدَامَ اللَّهُ بَشَائِرَ أَخْبَارِهِ وَزَوَّجَ أَرْوَاقَهُمْ بِمَنْ أَعْوَانِ الْحَقِّ وَالْحَقَّارِ</p>	<p>زَيْنَ اللَّهِ صِدْقِهِمْ جَمْعِ الْإِنْفَانِ بِأَسْمَاءِ الْعَالِيَةِ وَفِيهِمْ الْأَوْفَى فَاقِلُ الْفَاضِلِ</p>
<p>أَسَّسَ اللَّهُ قَوَاعِدَ إِسْلَامِهِ بِأَسْمَاءِ أَحَادِيثِهِ وَأَخْبَارِهِ مَنْ مَنَّا بِالْكَوْمِ فَهَانِ سُنَّتُهُ</p>	<p>أَقَاضَ اللَّهُ بَرَكَاتِ عَمَلِهِ الْبَيِّنَةِ وَنَسَاجِدِ الْفَتِيْمَةِ مِنْ مَنَّا بِإِسْلَامِهِ كَوْنُهُ الْإِيمَانُ</p>	<p>لَا تَلْزِمِ رِيَاسَ الْحَاكِمِ حَقْرَهُ بِأَسْمَاءِ الْإِيمَانِ وَفِيهِمْ الْأَوْفَى وَفِيهِمْ</p>
<p>أَقَاضَ اللَّهُ عَلَيْهِ قَوَائِدَ فَوْقِهِ وَقَوَاهُ وَشَعَامَ مَدَى لَأَيَّامِهِ مَوَارِدَ عَلَيْهِمْ وَفَوَاهِ نَقْوَاهُ</p>	<p>زَيْنَ اللَّهِ تَجَلُّسَ الْأَعَادِ بِرُكْنِهِ إِفَادَتِهِ وَأَقْرَبَ عِيْنِ الطَّلَبِ بِأَسْمَاءِ أَوْفَى صِفَتِهِ</p>	<p>رَفَعَ اللَّهُ مَعَالِيَ الْأَعَادِ بِرُكْنِهِ ذَابَهُ وَفَقْدَهُ مِنْ أَيْدِي الْكَرَامَةِ بِأَسْمَاءِ صِفَتِهِ</p>
<p>أَجْرَى اللَّهُ أَحْكَامَهُ بِالْحَقِّ الْبَيِّنِ وَخَرَّاهُ أَفْئَلَهُ بِالصِّدْقِ وَالْبَيِّنِ</p>	<p>وَفَقَّهَ اللَّهُ لِحُصُولِ الْعُلُومِ بِأَسْمَاءِ رُكْنِهِ بِالْفَتْحِ الْإِيمَانِ لِأَصْلَابِهِ وَقَائِقِ الْعَنَانِ</p>	<p>جَعَلَ اللَّهُ صَوْرَةَ نَبِيِّهِ لِنُبُوَّةِ الْعَالَمِينَ وَصِفَتَهُ دَعْوَةَ الْوَجْهِ الْمُسْلِمِينَ</p>
<p>لَا تَزَلْ لَطِيفَةُ الْعَالِيَةِ وَالْفَقِيرِ الَّذِينَ رَأَى الْعَالَمَ عَلَى أَرْوَاقِهِ إِقَاضَ الْعَالَمَ وَفَادَهُ الْقَائِقُ</p>	<p>لَا تَلْزِمِ سَمَاعَ التَّعَالَمِينَ مُسْتَوْزَةً بِأَسْمَاءِ تَعَلُّمِهِ وَأَقْرَبَ النَّاسِ بِمَنْ مَنَّا بِرُكْنِهِ</p>	<p>عَرَفَهُ اللَّهُ بِالتَّعَلُّقِ بِأَسْمَاءِ الْعَالَمِينَ وَفَقْدَهُ مِنْ أَيْدِي الْكَرَامَةِ بِأَسْمَاءِ صِفَتِهِ</p>

المتعلقة بالطبقة الثانية		
الحكام وتابعيهم	بقية الحكماء والفضلاء	الشيخ من العوام
<p>لا زالت قلوب السفيين يابست أفكارهم قد اكتملت نفوس السعويين يتألمون بكوارثهم</p>	<p>لا زال في أوج السعادة بندا لأمجادهم أنفق الفضل والحكمة بجماسا طعنا</p>	<p>زين الله لطواف حيدر العرفان كما شرفه بطواف حرم الأمان والأمان</p>
<p>لا زالت آيات حكمته منظورة لا ولي الخفية ولا يات في رايهم مشرقة ومنعها التفتيش والفتنة</p>	<p>أف الله عيون الأمان الأمان يسواير كتابه زين صفات قاده قوة القضاء والعلال بإقامه أفلامه بحاجته</p>	<p>شرح الله بؤس الغر وقصده ورفع بجهاد الكفار والنصار على عدله زين سيد المختلقة</p>
<p>لا زال حاورا لفاؤن ذخيرة الشفاء كما ملأ في صناعته لأفراح الناس وحسن الدواء</p>	<p>جعل الله خطاه الشريفة لور السواد العمود وسرف را للصبر والمؤمنة أمان المحزون</p>	<p>أجل الله أجره بالعبادة زرقة في دار الجزاء بالجناء الحسن والزيادة</p>
<p>أدام الله أنفاسه المتبركة لشفاء الأكرام في وجوده المباركة محض لا أغراض</p>	<p>أدام الله نقاش شعابه البداعة وزاد بين البلاء نتائج أفكاره بالجمعة</p>	<p>أبق الله بركته وأدام في الإنقطاع من الخلو والتو إلى الحق همته</p>
<p>أدام الله دوائر الكمال حول الكبر عليه جعل كرات الفضاء من حركته خلق وقهوه</p>	<p>نظم الله عقود جواهر الكلام بنظامه السعدية نثره الحسن يدر خطه بالأنام</p>	<p>أدام الله بجموع الكمال وريت به بظلالهم الكمالات</p>
<p>لا زال طبائد وعلمه أفلاك الراية العلمية وزان في طيه دوائر المتقلب السنية</p>	<p>مد الله في البسيطة صيت حكمته شد بالوصول إلى حسن القول أصول لغوه</p>	<p>أدام الله على الفقر ميا من أشفاقه وأبد له كمال مكارم أخلاقه</p>
<p>لا زالت كواكب أفلاك السعادة منظورة ينظر آيات حكمته تقا الحكماء في تبه في مؤثر إقامه</p>	<p>زين الله صفاته ألواح الألف وصفاه أوراها الفؤاد في فضل البديع وصواريه العود</p>	<p>أبدت بركات أوقاته وأبدت شرافته أهواله وكراماته</p>

الادعية لأهل الطبقة الثالثة الثالثة

[illegible]

الادعیة المنطوقة لاصحاب الطبقة الاولى	لسلاطین	الامام	اولاد الملوك العظام
لازلت في ذلك الامير المؤمنين مؤيد البلاء والشر والفرار مؤيد المؤمنين قاتل الكافرين مؤيد المؤمنين قاتل الكافرين	لازلت في ملك يدوم دونه يهزم منتهامات الجوزاء شاه باوتم قاعه عالم از تو باد اقبال حاج و شرف حاج تو باد	تقيت ملاذ الامام باسرهم وملكك مؤيد وظلالك تقيت لوجه الدنيا ملكك تقيت لوجه الدنيا ملكك	تقيت ملاذ الامام باسرهم وملكك مؤيد وظلالك تقيت لوجه الدنيا ملكك تقيت لوجه الدنيا ملكك
لازلت في ذلك الامير المؤمنين مؤيد البلاء والشر والفرار مؤيد المؤمنين قاتل الكافرين مؤيد المؤمنين قاتل الكافرين	لازلت في ملك يدوم دونه يهزم منتهامات الجوزاء شاه باوتم قاعه عالم از تو باد اقبال حاج و شرف حاج تو باد	تقيت ملاذ الامام باسرهم وملكك مؤيد وظلالك تقيت لوجه الدنيا ملكك تقيت لوجه الدنيا ملكك	تقيت ملاذ الامام باسرهم وملكك مؤيد وظلالك تقيت لوجه الدنيا ملكك تقيت لوجه الدنيا ملكك

بَقِيَّةُ الْأَدْعِيَةِ الْمَنْظُومَةِ		
يَخْدَرَاتِ مَجْرَاتِ السَّاطَةِ	الْأَمْسَاءِ وَأَرْكَانِ الدَّوَلَةِ	
يَخْلِدُ رَبُّ الْعَالَمِينَ طَلَاهَا	لَا إِلَهَ فِي خَلْقِ الْأُمُورِ وَعَقْدِهَا	از دهر برترند ساسا نقش منقش قوس سحران
وَيَنْفَعُ عَلَى الْخَلْقِ مَخْلَقَهَا	مُنَاتِدًا مِنْ قُدْرَةِ الْخَلْقِ	ظالم کرم تو قبل عالمی نور حق عدلت نور خلقی
لِلَّهِ الْقَهْرُ عَظِيمٌ وَقُدْرَتُهُ	لَا إِلَهَ يَأْكُلُ الْأَمْثَالَ ثَابِتًا	جنان کجاست مثال تو خدای برزگاران دنیا بدست حق کرم
بِالْعِزِّ الْعَلِيِّ الْكَرِيمِ هَا	فِي صَبْرِ عَدِيْسَةٍ رُوَامُهُ	جلیل است قیافه راز تو غلبه بر صبر سحران
أَطْلَعَهَا اللَّهُ بِجَوْهَرِ الْعَالِي	لَا إِلَهَ مَخْتَارًا أَمْرًا نَافِدًا	سبحانه کبریا کاه تو باد دوره و زمانه عیان تو باد
مِنْ قُدْرَةِ الْوَلَدَةِ وَالْمَبَالِ	بَيْنَ الْأَمْرِ وَظِلِّ جَاهِلِ خَالِ	سایه عالم مشیت تو پدید آفتاب حق بر لب جلال تو پدید
مِنْ أَلَةِ عَالَمِ الْأَمْثَالِ كَلَامًا	لَا إِلَهَ فِي عَيْنِ الْيَوْمِ دَوَامُهُ	حکمت حق در عین جاد تو باد عدلت حق در اینجا تو باد
يَبْقَى نَهْجُهُ وَدَوَائِلُ خَلِيلِهَا	أَبَدًا حَالُ الْعَالَمِينَ مَغِيبُ	نقش حق در عین تو پدید نقش حق در عین تو پدید
أَوَّلَ اللَّهِ قَبْلَ الْهَوَا وَجَلَالِهَا	لَا إِلَهَ فِي قَضَائِ الْوَحْدَةِ	جست بدیدار معشای تو باد سر برادره سببان تو باد
وَمَدَّ عَلَى جَمْعِ الْأَوَّلِ وَالْآخِرِ	عَلَى رُفْقَةِ الْأَوَّلِ وَالْآخِرِ	نقش حق در عین تو پدید نقش حق در عین تو پدید
حَمَاهُ اللَّهُ وَكَتَابَ عِزِّ	لَا إِلَهَ فِي تَرْفِ يَدِ الْيَقِينِ	نقش حق در عین تو پدید نقش حق در عین تو پدید
وَحَجَلَهُ عَصَاهُ وَجَبَابِ قَدْرِ	بَيْنَ الْأَمْرِ وَظِلِّ جَاهِلِ خَالِ	نقش حق در عین تو پدید نقش حق در عین تو پدید
وَقَالَ اللَّهُ مَنَّا هَا الرَّبُّ فَانَّهُ	لَا إِلَهَ فِي تَرْفِ يَدِ الْيَقِينِ	نقش حق در عین تو پدید نقش حق در عین تو پدید
مَا لَا يُقَالُ مَا ذَلَّلَهُ وَلَهُ	وَالْخَضْرَاءُ مِنْ عَيْنِ الْعَالَمِينَ	نقش حق در عین تو پدید نقش حق در عین تو پدید

[illegible]

[illegible]

الابتدایه لطیفه الاشرف

در باب التدریس و التفصیل	بقیت اصحاب العلوم
<p>اولاً ان شاء الله تعالی تألیف این کتاب</p>	<p>تألیف این کتاب در باب التدریس و التفصیل</p>
<p>بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین</p>	<p>بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین</p>
<p>الحمد لله رب العالمین والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله</p>	<p>الحمد لله رب العالمین والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله</p>
<p>والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله</p>	<p>والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله</p>
<p>والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله</p>	<p>والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله</p>
<p>والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله</p>	<p>والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله</p>
<p>والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله</p>	<p>والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله</p>

خاتمة الادعیة لسطوة لطیقة الاشرف

خط ط	لثمت	الفضلا	للطیقة	المسازة
خط ط	خط ط	خط ط	خط ط	خط ط
ایض	ایض	ایض	ایض	ایض
نقاس	نقاس	نقاس	نقاس	نقاس
ایض	ایض	ایض	ایض	ایض
اہل ادوار	اہل ادوار	اہل ادوار	اہل ادوار	اہل ادوار
ایض	ایض	ایض	ایض	ایض
مدما	مدما	مدما	مدما	مدما

الآيات الدعائية الابتدائية لطيفة الأوساط واقسامها

[illegible]

کلمه دوم از سطر اول از مفتاح الخوان

صور این افشای نیز متنوعست و از آنجه که صورت انجام قوم میشود اول افتتاح تقدیم تحیات و تسلیمات
 دوم بگوالات بضمایر سوم بقرین معنوی چهارم بدوام ذکر خیم تمهید قواعد محبت قبل المرافات و شرح هر یک که علی حد
 مذکور میشود **حرف اول** در بیان افتتاح تقدیم تحیات باید دانست که تحیات در مکاتیب و نوعست یکی آنکه بعد از
 ذکر کاتب مذکور شود و چنانچه مثلاً بنده مخلص یا دینی شخص غایب خدمات یا لطائف دعوات بحضرت گذار یا خدایکنا معروض
 یا مرفوع میگردد و این از ارکان مکاتیبست و درین نوع ملاحظه مراتب اهل طبقات باید دانست و در مجلس مسیون باشد
 و دوم آنست که بدان افتتاح نمایند و چون دانسته شد که در خوانی است و ای مرتب کاتب مکتوب الیه ملحوظ است
 پس هر طائفه از ارباب طبقات با کفا و اقران خود مثل این افتتاح مکاتیب تواند نمود و افتتاح بدین نوع چنانست که
 یثی عربی یا فارسی مثل بر سلام و تحیت و اهل مکتوب میارند و بعد از آن تسلیمات و تحیات ایراد نمایند و مقدمه از اوصاف
 مسلم علیه که خواسته شدت ساخته سخن بآبلاغ تمام گردانند و آیات منظوم بر سلام و تحیت و نوعست یکی آنکه در
 همان بیت ذکر مسلم علیه باشد چنانچه شعری است **لا اله الا الله محمد رسول الله** و بعد از امثال این
 ابیات تحیات بر سهیل ابتداء لکن است و این ابتداء خوانند و دوم آنکه ذکر مسلم علیه در آن بیت بود چنانچه شعر
سَلَامٌ كَا قَفَائِلِ لَيْسَ لَيْسَ تَعْظُمُ كَاتِ هَذَا وَ هَذِهِ الرَّحْمَانِ الْكَاسِ الْوَرْدِ و بر تقدیر تحیات را مضاف بدو باید است
 چنانچه بعد از بیت نویسنده که مصحوب با تحیاتی که او گذار معروضی افتد و این نوع را اقران گویند و میشاید که همان سلام و تحیات
 که در نوع اول گفته شد مرفوع سازند بلی ابلاغ تحیات گاه باشد که صبیای شال نسیم هر یک انماط ساخته ارسال تحیات بدو ایشان
 خواه نمایند و در خصوص هم تحیات بر سهیل استبداد کند و میشود در رعایت این قاعده و عربی و فارسی یکسانست مگر آنکه هر یک از این قاعده را
 مذکور فقره چهارم و دوم و آیات لا تقدر اول هر فقره اثبات گردیم و بعد از ابلاغ مثل آن ابیات در جدولی گیر شدت ساختیم تا
 کاتب غایت سادست نموده هر کدام که خواهد شد نماید و یثی چند عربی و فارسی انقزیات و ثنائیات که مناسبین
 دیترو باشد علی حمد آوریم **الحمد لله العظیم العطا یا و الصلوة علی سید البرا یا و آله الاقرباء**

افتتاح بسلام و تحیت بطریق ابتداء اسلام علی من اتبع الهدی

عربی	سجیات	ابلاغ	فارسی
بسم الله الرحمن الرحیم	خوالع شایانی که از شدت کمالات برکات آن چون باران نور از عذار جویان باشد و نفاس سجیاتی که قطرات زلال افشا کش چون شحات پیل بر دوشات ریاحین حلد روان گردد	انعام افاق اعجازی است و انعام افاق اعجازی است و انعام افاق اعجازی است	صیغه شاهی
الحمد لله رب العالمین	مدحاتی که صفای زلال از نیایع خلوص و خصوص جاری باشد و سجیاتی که مجاری درود و شتاب صدف از شتاب تکلف و کدورت تصلف خالی	دست مبارک و دست مبارک و دست مبارک	صیغه شاهی
سبحان الله اعظم سبحان الله اعظم سبحان الله اعظم	سجیاتی که با نال اقدام اقدام دوست خوش خاطر وادام نکشته باشد و دعوی که شل پیر افهام از خوا و عوام یو ما من الایام نگذشته	صیغه شاهی	صیغه شاهی
الله اعلم الله اعلم الله اعلم	مراسم شاهی که تنسیم نسیم و کشتایش روح اخلاص نباتات صفات طار علی رساند و موباسب عالی که سپید قبول بود احوال فرایش ریاضت و حدائق این راناز و وتر دارد	صیغه شاهی	صیغه شاهی
بسم الله الرحمن الرحیم	دعای که روح آمیزش غبار غم از صفی سینیه بکینه دستان بزداید و ثنائی که خصائص انگیزش قفل اندوه از دل بغیل بگمان بکشاید	صیغه شاهی	صیغه شاهی
الحمد لله رب العالمین	بدایای شایکه لب غمی اخلاص از لطافت لغات آن در چین اختصاص منقسم شود و شانه صدق و صفای طراوت قنوجات آن در گلزار مهر و فام منقسم گردد	صیغه شاهی	صیغه شاهی
سبحان الله اعظم سبحان الله اعظم سبحان الله اعظم	صحائف تسلی که منقسم درویشیم آن چین صفای عقیدت و حسن نیت باشد و لطافت سجیاتی که منقسم عطر تنسیم آن عین الحیوة جمال سریت و خلوص طوبیت بود	صیغه شاهی	صیغه شاهی

عربی	تجیات	البلغ	ابیات فارسیه
سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْمَلَائِكَةُ خَرُّوا سُجَّدًا مُبِينًا لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْدِيرٍ فَاعْبُدْهُ يَوْمَ الْقِيَامِ إِنَّكُمْ إِلَهُكُمْ فَاعْبُدُوهُ إِنَّكُمْ لَكُنْتُمْ أَتَىٰ عَلَى الْإِنْسَانِ عَمَلُهُ خَبِيرًا فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ إِنَّكَ أَتَىٰ عَلَى الْمَدِينِ نَبَأًا فَاصْبِرْ إِنَّكَ بِبَصَرِ الْبَاقِينَ	مصحوب باد رفر قلا اندو اتی تازه تروم جانفرو ای کلان الانس مشفوع بغیر مصحف تجا روح پیش ترا دگر گدگشای ریاض قدس	مستقر دولت الحقی تنبیه ساقی چو بان کر گل چید گل برون چو سبزی چید	ابیات فارسیه
سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْمَلَائِكَةُ خَرُّوا سُجَّدًا مُبِينًا لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْدِيرٍ فَاعْبُدْهُ يَوْمَ الْقِيَامِ إِنَّكُمْ إِلَهُكُمْ فَاعْبُدُوهُ إِنَّكُمْ لَكُنْتُمْ أَتَىٰ عَلَى الْإِنْسَانِ عَمَلُهُ خَبِيرًا فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ إِنَّكَ أَتَىٰ عَلَى الْمَدِينِ نَبَأًا فَاصْبِرْ إِنَّكَ بِبَصَرِ الْبَاقِينَ	رفیق حامی خطرم باش تر از نیم ریاض طرب افزای نور دین و دین شای عجبیر منیر تر از نفحات نزهت سراسر ای صلد برین	بر جنبه حق ساقی سبک میبازد سبک میبازد سبک میبازد	ابیات فارسیه
سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْمَلَائِكَةُ خَرُّوا سُجَّدًا مُبِينًا لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْدِيرٍ فَاعْبُدْهُ يَوْمَ الْقِيَامِ إِنَّكُمْ إِلَهُكُمْ فَاعْبُدُوهُ إِنَّكُمْ لَكُنْتُمْ أَتَىٰ عَلَى الْإِنْسَانِ عَمَلُهُ خَبِيرًا فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ إِنَّكَ أَتَىٰ عَلَى الْمَدِينِ نَبَأًا فَاصْبِرْ إِنَّكَ بِبَصَرِ الْبَاقِينَ	مراقب شمای مشتمل بر ادعیه سامیه عرض فرسای و مقارن دعای محتوی برایشه سامیافاق بهیاسه	بر دعا ای حق ساقی سبک میبازد سبک میبازد سبک میبازد	ابیات فارسیه
سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْمَلَائِكَةُ خَرُّوا سُجَّدًا مُبِينًا لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْدِيرٍ فَاعْبُدْهُ يَوْمَ الْقِيَامِ إِنَّكُمْ إِلَهُكُمْ فَاعْبُدُوهُ إِنَّكُمْ لَكُنْتُمْ أَتَىٰ عَلَى الْإِنْسَانِ عَمَلُهُ خَبِيرًا فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ إِنَّكَ أَتَىٰ عَلَى الْمَدِينِ نَبَأًا فَاصْبِرْ إِنَّكَ بِبَصَرِ الْبَاقِينَ	قرین مدتی چون نیم خطمیر بهاری گرج روح و رفیق نجستی مانند نیم منیر باد گلزاری خفستح ابواب فتوح	بر بهار ای حق ساقی سبک میبازد سبک میبازد سبک میبازد	ابیات فارسیه
سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْمَلَائِكَةُ خَرُّوا سُجَّدًا مُبِينًا لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْدِيرٍ فَاعْبُدْهُ يَوْمَ الْقِيَامِ إِنَّكُمْ إِلَهُكُمْ فَاعْبُدُوهُ إِنَّكُمْ لَكُنْتُمْ أَتَىٰ عَلَى الْإِنْسَانِ عَمَلُهُ خَبِيرًا فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ إِنَّكَ أَتَىٰ عَلَى الْمَدِينِ نَبَأًا فَاصْبِرْ إِنَّكَ بِبَصَرِ الْبَاقِينَ	مفردن بیامینشیه لاکه کاز مطادی گنای نیم خلاص خفاص و مشجون وایت ادویه رالفه که انجادی آن پاکجه و فاد صفا بطور رسد	بر کلاهی ای حق ساقی سبک میبازد سبک میبازد سبک میبازد	ابیات فارسیه
سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْمَلَائِكَةُ خَرُّوا سُجَّدًا مُبِينًا لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْدِيرٍ فَاعْبُدْهُ يَوْمَ الْقِيَامِ إِنَّكُمْ إِلَهُكُمْ فَاعْبُدُوهُ إِنَّكُمْ لَكُنْتُمْ أَتَىٰ عَلَى الْإِنْسَانِ عَمَلُهُ خَبِيرًا فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ إِنَّكَ أَتَىٰ عَلَى الْمَدِينِ نَبَأًا فَاصْبِرْ إِنَّكَ بِبَصَرِ الْبَاقِينَ	مصاحب حاتی که گلزار ضار شایان عوالم ملکات از طایفه آن مغیر شود مقدار آنی که از بار شایا غوطه شایان جامع جبروت نفاس آن معطر گردد	بر گلزار ای حق ساقی سبک میبازد سبک میبازد سبک میبازد	ابیات فارسیه
سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْمَلَائِكَةُ خَرُّوا سُجَّدًا مُبِينًا لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْدِيرٍ فَاعْبُدْهُ يَوْمَ الْقِيَامِ إِنَّكُمْ إِلَهُكُمْ فَاعْبُدُوهُ إِنَّكُمْ لَكُنْتُمْ أَتَىٰ عَلَى الْإِنْسَانِ عَمَلُهُ خَبِيرًا فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ إِنَّكَ أَتَىٰ عَلَى الْمَدِينِ نَبَأًا فَاصْبِرْ إِنَّكَ بِبَصَرِ الْبَاقِينَ	نغمه بادبایمی تجا که از فوای روح آن ریاض بهار خافت زار تیاج آید و از نسیم شامشش از بهار غصان مصداقت را منیر زردی نماید	بر بهار ای حق ساقی سبک میبازد سبک میبازد سبک میبازد	ابیات فارسیه

بقیة افتتاح بطریق اقران

عربیة	تحيات	البلغ	فارسیه
سلاماً و آلاءاً الطیفة و آذیناً و قیة شمساً و آلاءاً الطیفة و آذیناً	با خواص دعوات و نفاستین از فرائح اشعارش روح مودت و خصاص بشام جاریست و اینک عبارتش شما هم اراوت و اخلاص و فضل را غنای	بجلس شریف و سائز	سلامی معنبر و باد بهاری سلامی مطر و مشک تارے
سلاماً و آلاءاً الطیفة و آذیناً و قیة شمساً و آلاءاً الطیفة و آذیناً	با صیقل ادعیه که نفحات آن نسیم ز بارانین اشراق و نور است از امیر یاقین را بر جاری جیاض قوت اریح از زانی دارد	باحت جلالت و اهلان و نعت عزت و مین	سلامی چو افقاس عیسی ابن مریم کز زنده کرد و جهانی بکیدم
سلاماً و آلاءاً الطیفة و آذیناً و قیة شمساً و آلاءاً الطیفة و آذیناً	با فرائح صواعق دعوات مخلصانه که مورد و درویش الامین جز عقیقین آیین آن نباشد و فرائح نفاست صادقانه که صفت آن جز ریاض فیوض قدسی نبود	بند و دلاوی و شرف سلط و در سلطی سائز	سلامی جان پاکش گشت هدم سلامی روح قدسش بود هدم
سلاماً و آلاءاً الطیفة و آذیناً و قیة شمساً و آلاءاً الطیفة و آذیناً	با طعن رحمتی که نور و درویش هم آن محافل صاف صواعق قدس زیند تحف تحیاتی که صعد و صدد شمالش منازل مسافات جمیع این را شاید	بغیر و دولت پناه و جود ارسال سائز	سلامی که در صفحه نه سپهر ملاکک بخواند از روزه صحر
سلاماً و آلاءاً الطیفة و آذیناً و قیة شمساً و آلاءاً الطیفة و آذیناً	با طالع تسلیم که از فرائح ریاض اخلاصش و فرائح گلزار قدسی استشمام توان نمود و مناسکم حدائق اختصاصش بر سر و آواز و طرب و طبع و طالع این فرمود	باستان عالی شان و انبیا و اوصیای مکنان	سلامی تازه تر از برگ ریحان که شویید رخ شبنم در گلستان
سلاماً و آلاءاً الطیفة و آذیناً و قیة شمساً و آلاءاً الطیفة و آذیناً	با برآیا ادعیه که چون افقاس مطیب معتکفان ز دایمی ملکوت مطرومانند و تداویل مرصع خلوات عبادان خفایا سے جبروت منور باشد	بجای و بلی و نایب و مودت سائز	سلامی چون نسیم منبل و گل که باشد بهدم افقاس بلبل
سلاماً و آلاءاً الطیفة و آذیناً و قیة شمساً و آلاءاً الطیفة و آذیناً	با فرائح صواعق که از فرائح اخلاصش و فرائح گلزار قدسی استشمام توان نمود و مناسکم حدائق اختصاصش بر سر و آواز و طرب و طبع و طالع این فرمود	بجای و بلی و نایب و مودت سائز	سلامی تازه چون روز جوانی بجان بخشی چو آب زندگانی

همین طریقه اقتران بلفظ تحیت

عربیہ	تحیات	ابلاغ	فارسیہ
بَارَوَاتِبِ دَعَوَاتِی کَسْندَنَشْنِیَانِ خَطَاوِ جِسْرُو رَاغَدُوهُ وَصِلَا حَرْجِ بَانِ دَخْلُوْتُ گَزَنِیَانِ مَحَلُّ لُکُوْتُ رَاکِبُوهُ دَعِیَا وِرْزِ بَانِ بَاشَد	مردمن سده سامیه تحقیقی چو سیم گل و شامه سنبل کردنت مجسم آذین و دروغه خرون	ف میکرداند	
بَلَرِ سَمِ دَعَوَاتِی کَسْندَنَشْنِیَانِ خَطَاوِ جِسْرُو رَاغَدُوهُ وَصِلَا حَرْجِ بَانِ دَخْلُوْتُ گَزَنِیَانِ مَحَلُّ لُکُوْتُ رَاکِبُوهُ دَعِیَا وِرْزِ بَانِ بَاشَد	بهر سم دعواتی که سیم خلوصش از سبب کمال اخلاص و درو سیم خلوصش از سبب شریک و خیر شریک اختصاص سمیت ظهور یابد	پناه مینماید	نجاتی که از روح نسیمش ملک بزرگ جهان تانه گردد
بَالَوَاقِعِ دَعَوَاتِی کَسْندَنَشْنِیَانِ خَطَاوِ جِسْرُو رَاغَدُوهُ وَصِلَا حَرْجِ بَانِ دَخْلُوْتُ گَزَنِیَانِ مَحَلُّ لُکُوْتُ رَاکِبُوهُ دَعِیَا وِرْزِ بَانِ بَاشَد	بالو واقع دعواتی که علامت اجابتش بر صفات ایام باشد و معاین و ادات استجابتش بر جریا شهر و اقوام معتبر و معین باشد	تحد مجلس اشرف ف میسازد	تحینی چو کرم مر سحر صفا آینه تحینی چو دم نیسک صیحه افزا
بَانْفَاکُشِ دَعَوَاتِی کَسْندَنَشْنِیَانِ خَطَاوِ جِسْرُو رَاغَدُوهُ وَصِلَا حَرْجِ بَانِ دَخْلُوْتُ گَزَنِیَانِ مَحَلُّ لُکُوْتُ رَاکِبُوهُ دَعِیَا وِرْزِ بَانِ بَاشَد	بانفاکش دعواتی که طایفه عباراتش بواسطه اقدام و فو داخلاصش فحاشی اشاراتش بر جریا جرات صفوت عقیدت و کمال اختصاص با	بدیه معلا حجاب ف میدارد	تحیتی که نه فیض روحش گردد شال عطر فروش و صبا غیر آینه
بَاتَحْفِزِ دَعَوَاتِی کَسْندَنَشْنِیَانِ خَطَاوِ جِسْرُو رَاغَدُوهُ وَصِلَا حَرْجِ بَانِ دَخْلُوْتُ گَزَنِیَانِ مَحَلُّ لُکُوْتُ رَاکِبُوهُ دَعِیَا وِرْزِ بَانِ بَاشَد	باتحفز دعواتی چون مراد اخلاص صاحبان از کلمات دعواتی که به او بدیه شامی مانند شای اخوان اصفا بر حرات حقائق مصفا	در محفل اشرف ف بروق عرض میرساند	تحیتی که نه از خیر و عیب و شمایا کفند ز ناطق دل گذر بسانه جان
بَانْفَاکُشِ دَعَوَاتِی کَسْندَنَشْنِیَانِ خَطَاوِ جِسْرُو رَاغَدُوهُ وَصِلَا حَرْجِ بَانِ دَخْلُوْتُ گَزَنِیَانِ مَحَلُّ لُکُوْتُ رَاکِبُوهُ دَعِیَا وِرْزِ بَانِ بَاشَد	بانفاکش دعواتی که طایفه عباراتش بواسطه اقدام و فو داخلاصش فحاشی اشاراتش بر جریا جرات صفوت عقیدت و کمال اختصاص با	مردمن سده سامیه تحقیقی چو سیم گل و شامه سنبل کردنت مجسم آذین و دروغه خرون	تحیاتی که چون اندل بر آید بهر روحانیان راجان فراید
بَالَوَاقِعِ دَعَوَاتِی کَسْندَنَشْنِیَانِ خَطَاوِ جِسْرُو رَاغَدُوهُ وَصِلَا حَرْجِ بَانِ دَخْلُوْتُ گَزَنِیَانِ مَحَلُّ لُکُوْتُ رَاکِبُوهُ دَعِیَا وِرْزِ بَانِ بَاشَد	بالو واقع دعواتی که علامت اجابتش بر صفات ایام باشد و معاین و ادات استجابتش بر جریا شهر و اقوام معتبر و معین باشد	تحد مجلس اشرف ف میسازد	تحینی چو کرم مر سحر صفا آینه تحینی چو دم نیسک صیحه افزا
بَانْفَاکُشِ دَعَوَاتِی کَسْندَنَشْنِیَانِ خَطَاوِ جِسْرُو رَاغَدُوهُ وَصِلَا حَرْجِ بَانِ دَخْلُوْتُ گَزَنِیَانِ مَحَلُّ لُکُوْتُ رَاکِبُوهُ دَعِیَا وِرْزِ بَانِ بَاشَد	بانفاکش دعواتی که طایفه عباراتش بواسطه اقدام و فو داخلاصش فحاشی اشاراتش بر جریا جرات صفوت عقیدت و کمال اختصاص با	بدیه معلا حجاب ف میدارد	تحیتی که نه فیض روحش گردد شال عطر فروش و صبا غیر آینه

نوع دیگر از افتتاح

ایات فارسیه	تجیات	ابلاغ	عربی
ای صباغی که در کمال جلال و کبریا	مهر من نهایی وفا آنست که گشای رخ و فرسواد درد و ماتم و دیگر برقع کینا صفا آنست که شام بر یاقوت صدورش نور لطافت بارش صافی در آینه میزد	صداغ ملازمان عتید علیه زنت می کرد	تسبیح القضاة انوار کمال و جلال تسبیح القضاة انوار کمال و جلال
بدری که در کمال کبریا	با تاجان سلیمان بنیامی غمزه می کرد آنرا صدق وضعا آن صفا ادوار لایح و انوار و صفا ایش چو جیات بهروز هم عهد لامع و دامن باشد	تسبیح القضاة انوار کمال و جلال علیه زنت می کرد	تسبیح القضاة انوار کمال و جلال تسبیح القضاة انوار کمال و جلال
نور که در کمال کبریا	با بهای تجاتی و کیشای که دامن و نورش انوار نور و دریا می بود و میرا باشد و نورش انوار چو جیات بهروز هم عهد لامع و دامن باشد	تسبیح القضاة انوار کمال و جلال علیه زنت می کرد	تسبیح القضاة انوار کمال و جلال تسبیح القضاة انوار کمال و جلال
نور که در کمال کبریا	نور و دریا می بود و میرا باشد و نورش انوار چو جیات بهروز هم عهد لامع و دامن باشد	تسبیح القضاة انوار کمال و جلال علیه زنت می کرد	تسبیح القضاة انوار کمال و جلال تسبیح القضاة انوار کمال و جلال
نور که در کمال کبریا	نور و دریا می بود و میرا باشد و نورش انوار چو جیات بهروز هم عهد لامع و دامن باشد	تسبیح القضاة انوار کمال و جلال علیه زنت می کرد	تسبیح القضاة انوار کمال و جلال تسبیح القضاة انوار کمال و جلال
نور که در کمال کبریا	نور و دریا می بود و میرا باشد و نورش انوار چو جیات بهروز هم عهد لامع و دامن باشد	تسبیح القضاة انوار کمال و جلال علیه زنت می کرد	تسبیح القضاة انوار کمال و جلال تسبیح القضاة انوار کمال و جلال
نور که در کمال کبریا	نور و دریا می بود و میرا باشد و نورش انوار چو جیات بهروز هم عهد لامع و دامن باشد	تسبیح القضاة انوار کمال و جلال علیه زنت می کرد	تسبیح القضاة انوار کمال و جلال تسبیح القضاة انوار کمال و جلال
نور که در کمال کبریا	نور و دریا می بود و میرا باشد و نورش انوار چو جیات بهروز هم عهد لامع و دامن باشد	تسبیح القضاة انوار کمال و جلال علیه زنت می کرد	تسبیح القضاة انوار کمال و جلال تسبیح القضاة انوار کمال و جلال

ابیات الاله بنده الافتتاح

سلامات عربیه	فارسیه	فارسیه	عربیه
سلام الله ما حین القمار سلام الله ما حین الیلا علی تلك الحرام والناس علی تلك المنایة والفصائل	سلامی چون هم زو سبار سلامی چون هم زو سبار سلامی چون هم زو سبار	سلامی چون هم زو سبار سلامی چون هم زو سبار سلامی چون هم زو سبار	سلامی چون هم زو سبار سلامی چون هم زو سبار سلامی چون هم زو سبار
سلام کلظیف الحق جل جلاله و فیقول یا دئی لر نعم نواله من الحار والمشتاق عین علی عنه المجلس الشاویر وظلاله	سلامی چون کن موسی مطهر سلامی چون کن موسی مطهر سلامی چون کن موسی مطهر	سلامی چون کن موسی مطهر سلامی چون کن موسی مطهر سلامی چون کن موسی مطهر	سلامی چون کن موسی مطهر سلامی چون کن موسی مطهر سلامی چون کن موسی مطهر
سلام کونین بله الطلح خلال ریاض غشیت حبتانها علی حصرة الصدق الرفیع الذی له فضائل حملا نقد جهاضا	سلامی چون غشیت حبتان سلامی چون غشیت حبتان سلامی چون غشیت حبتان	سلامی چون غشیت حبتان سلامی چون غشیت حبتان سلامی چون غشیت حبتان	سلامی چون غشیت حبتان سلامی چون غشیت حبتان سلامی چون غشیت حبتان
سلام کانفاس الشیام والجر مرفقة الی دیال مریت مجید علی الجلیل العالی الرفیع جنانه مکففة الی اقصاء الیمن والسعد	سلامی چون صدف و صفا سلامی چون صدف و صفا سلامی چون صدف و صفا	سلامی چون صدف و صفا سلامی چون صدف و صفا سلامی چون صدف و صفا	سلامی چون صدف و صفا سلامی چون صدف و صفا سلامی چون صدف و صفا
سلام حارن السیم علی الصبا وقار شهید الودیع وری الوعد علی شیع الملیا والفضل النبی و جمیع الانعام والفقیر والمجید	سلامی چون آب زندگانی سلامی چون آب زندگانی سلامی چون آب زندگانی	سلامی چون آب زندگانی سلامی چون آب زندگانی سلامی چون آب زندگانی	سلامی چون آب زندگانی سلامی چون آب زندگانی سلامی چون آب زندگانی
سلام کونین بله الطلح خلال ریاض غشیت حبتانها علی حصرة الصدق الرفیع الذی له فضائل حملا نقد جهاضا	سلامی چون غشیت حبتان سلامی چون غشیت حبتان سلامی چون غشیت حبتان	سلامی چون غشیت حبتان سلامی چون غشیت حبتان سلامی چون غشیت حبتان	سلامی چون غشیت حبتان سلامی چون غشیت حبتان سلامی چون غشیت حبتان
سلام کلظیف الحق جل جلاله و فیقول یا دئی لر نعم نواله من الحار والمشتاق عین علی عنه المجلس الشاویر وظلاله	سلامی چون کن موسی مطهر سلامی چون کن موسی مطهر سلامی چون کن موسی مطهر	سلامی چون کن موسی مطهر سلامی چون کن موسی مطهر سلامی چون کن موسی مطهر	سلامی چون کن موسی مطهر سلامی چون کن موسی مطهر سلامی چون کن موسی مطهر
سلام کونین بله الطلح خلال ریاض غشیت حبتانها علی حصرة الصدق الرفیع الذی له فضائل حملا نقد جهاضا	سلامی چون غشیت حبتان سلامی چون غشیت حبتان سلامی چون غشیت حبتان	سلامی چون غشیت حبتان سلامی چون غشیت حبتان سلامی چون غشیت حبتان	سلامی چون غشیت حبتان سلامی چون غشیت حبتان سلامی چون غشیت حبتان

تمة الأبيات للإتقة

[illegible]

سلامات عربیه	ایات	تثنایات فارسیه
<p>سَلَامُ اللَّهِ عَلَى كُلِّ سَلَامٍ يَوْمَ عَمَّا مَنَّ اللَّهُ عَلَى قَلْبِي وَرَوْحِي وَأَزَلَّ قُلُوبَهُمْ وَوَضَعَهُمْ فِي قُلُوبِهِمْ وَفُتِحَ فِي قُلُوبِهِمْ</p>	<p>ایات شریفه از کتب معتبره در بیان سلام بر پیغمبر</p>	<p>تجلی که از او دیدم و آشور و دشمن تجلی که از او دیدم و دشمن تجلی که از او دیدم و دشمن تجلی که از او دیدم و دشمن</p>
<p>سَلَامٌ عَلَى الْوَسِيلَةِ الْأَوْفَى وَذَوَاتِ الْأَرْوَاحِ الْوَسِيلَةِ عَلَى حُضْرَةِ طَلَبَةِ الْعِلْمِ وَشَاهِدَةِ الْأَعْلَى عَشِيرَةِ الْقِيَامِ</p>	<p>ایات شریفه از کتب معتبره در بیان سلام بر ائمه</p>	<p>تجلی که از او دیدم و آشور و دشمن تجلی که از او دیدم و دشمن تجلی که از او دیدم و دشمن تجلی که از او دیدم و دشمن</p>
<p>سَلَامٌ عَلَى سَائِرِ نَبِيِّنَا عَلَى النَّبِيِّ الْأَوَّلِ وَالْآخِرِ وَأَزَلَّ قُلُوبَهُمْ وَوَضَعَهُمْ فِي قُلُوبِهِمْ وَفُتِحَ فِي قُلُوبِهِمْ</p>	<p>ایات شریفه از کتب معتبره در بیان سلام بر پیغمبر</p>	<p>تجلی که از او دیدم و آشور و دشمن تجلی که از او دیدم و دشمن تجلی که از او دیدم و دشمن تجلی که از او دیدم و دشمن</p>
<p>سَلَامٌ عَلَى النَّبِيِّ الْأَوَّلِ وَالْآخِرِ وَذَوَاتِ الْأَرْوَاحِ الْوَسِيلَةِ عَلَى حُضْرَةِ طَلَبَةِ الْعِلْمِ وَشَاهِدَةِ الْأَعْلَى عَشِيرَةِ الْقِيَامِ</p>	<p>ایات شریفه از کتب معتبره در بیان سلام بر ائمه</p>	<p>تجلی که از او دیدم و آشور و دشمن تجلی که از او دیدم و دشمن تجلی که از او دیدم و دشمن تجلی که از او دیدم و دشمن</p>
<p>سَلَامٌ عَلَى الْوَسِيلَةِ الْأَوْفَى وَذَوَاتِ الْأَرْوَاحِ الْوَسِيلَةِ عَلَى حُضْرَةِ طَلَبَةِ الْعِلْمِ وَشَاهِدَةِ الْأَعْلَى عَشِيرَةِ الْقِيَامِ</p>	<p>ایات شریفه از کتب معتبره در بیان سلام بر ائمه</p>	<p>تجلی که از او دیدم و آشور و دشمن تجلی که از او دیدم و دشمن تجلی که از او دیدم و دشمن تجلی که از او دیدم و دشمن</p>
<p>سَلَامٌ عَلَى سَائِرِ نَبِيِّنَا عَلَى النَّبِيِّ الْأَوَّلِ وَالْآخِرِ وَأَزَلَّ قُلُوبَهُمْ وَوَضَعَهُمْ فِي قُلُوبِهِمْ وَفُتِحَ فِي قُلُوبِهِمْ</p>	<p>ایات شریفه از کتب معتبره در بیان سلام بر پیغمبر</p>	<p>تجلی که از او دیدم و آشور و دشمن تجلی که از او دیدم و دشمن تجلی که از او دیدم و دشمن تجلی که از او دیدم و دشمن</p>
<p>سَلَامٌ عَلَى النَّبِيِّ الْأَوَّلِ وَالْآخِرِ وَذَوَاتِ الْأَرْوَاحِ الْوَسِيلَةِ عَلَى حُضْرَةِ طَلَبَةِ الْعِلْمِ وَشَاهِدَةِ الْأَعْلَى عَشِيرَةِ الْقِيَامِ</p>	<p>ایات شریفه از کتب معتبره در بیان سلام بر ائمه</p>	<p>تجلی که از او دیدم و آشور و دشمن تجلی که از او دیدم و دشمن تجلی که از او دیدم و دشمن تجلی که از او دیدم و دشمن</p>

بقیه الافتتاح بالتفویض

البتلانیة	بیانیه	ثمره	تقدیر التفویض بالاشهرار
چون بر مراتب منزهت صفات صرف کمال لکاس صیغه تفاتی احوال وفاق تفصیل و اجمال است	صفت تکلیف بیانی محبت صافی سمیت تمیز قریب مودت وافی در حق نبیست	تخلیف المارام و تحاشا عن اطال الکلام بزوائد تقصید نمی دود	الکلیه تفویض بالاشهرار والتفویض بالاشهرار والتفویض بالاشهرار والتفویض بالاشهرار
چون در انچه خاصه گستر وقت که نظیر فافان لا توفیر و منظر افانیت الهامات حضرت ذوالجلال نیست	کیفیت ارادت و دوا و خلص و دعا و توبه و صورت تمیز در انچه مخصوصان رضا بر کیا نبیست سه نماید	پس زیادت تمام بر ارام ناموده و شکوفه و تصنیف در انچه اختصاص بمیداند	والتفویض بالاشهرار والتفویض بالاشهرار والتفویض بالاشهرار والتفویض بالاشهرار
چون بر سر عالم لاری شکل کشایف کبریا و کمال مکملت و استغفار الوار وظایف و کیا نبیست	لوازم براداری اقل حد پیشروش اوقات بابر کما شده و مهم و مستغنی ساکس و منفرد میکردند	پیشروش اوقات بابر کما شده و مهم و مستغنی ساکس و منفرد میکردند	والتفویض بالاشهرار والتفویض بالاشهرار والتفویض بالاشهرار والتفویض بالاشهرار
چون ضمیمه آیه تبارک که از کمالات انوار غنی اسرار لاری مستغنی ششیر	برادامت و ذلالت و عاری و ذلالت و اقامت مرهم و حضرتش که کینه تصدی شده اطلاعی تمام دارد	برادامت و ذلالت و عاری و ذلالت و اقامت مرهم و حضرتش که کینه تصدی شده اطلاعی تمام دارد	والتفویض بالاشهرار والتفویض بالاشهرار والتفویض بالاشهرار والتفویض بالاشهرار
چون بر جریده خاطر خورشید ماشرف که قریب و غریب درانی کرم بحال انقیاد روح صافی مغزین غنی شد	انعامت داعی مقام خلاص و استقامت کسب بر جاده اختصاص سمیت ترقیم و رقم یکو سیم یافت	پس عنایت و تحقیق این و احوال عنان نظام احصیا اللال و ارام مستطفت میسازد	والتفویض بالاشهرار والتفویض بالاشهرار والتفویض بالاشهرار والتفویض بالاشهرار
چون و بدیه معانی و بدیه که نقوش خفا الصفت و صفات بظرف است از انچه صفات احوال بر سر فرود میخیزد	لا شک صورت موالات و را کمالی ارشاد و راد حالی جمله صدق و صفات مشابه و تائید موجود	پس در اظهار این حال اطناب و اطال را احوال نمیدود	والتفویض بالاشهرار والتفویض بالاشهرار والتفویض بالاشهرار والتفویض بالاشهرار
چون صیغه فیه بن بقدر جریده شیخ و فادق که فعل نقوش اسرار حق گذاری و لول رسوم و موافقت و براداری	بر توم اطاعت این ملازم تقدیر و احوال در توم و بدیه و صفات و محشی نشسته	پس در توضیح آن انوار از ارام و اطناب که لا تقیر بال آداب نیست اجتناب می نماید	والتفویض بالاشهرار والتفویض بالاشهرار والتفویض بالاشهرار والتفویض بالاشهرار

نمودات	مرویات	المصاریع	نمایشات
<p>اذا وصف الناس شؤناهم فان شئنا في لا يوم وكيف اعدت من حاله فهم لا يسمي بها اعرف</p>	<p>اذا وصف الناس شؤناهم فان شئنا في لا يوم وكيف اعدت من حاله فهم لا يسمي بها اعرف</p>	<p>اذا وصف الناس شؤناهم فان شئنا في لا يوم وكيف اعدت من حاله فهم لا يسمي بها اعرف</p>	<p>اذا وصف الناس شؤناهم فان شئنا في لا يوم وكيف اعدت من حاله فهم لا يسمي بها اعرف</p>
<p>با وجود شمس اندر تو من چرا حال خود قسم تقریر که قلم هر چه بر زبان راند هست روشن بران ضمیر</p>	<p>با وجود شمس اندر تو من چرا حال خود قسم تقریر که قلم هر چه بر زبان راند هست روشن بران ضمیر</p>	<p>با وجود شمس اندر تو من چرا حال خود قسم تقریر که قلم هر چه بر زبان راند هست روشن بران ضمیر</p>	<p>با وجود شمس اندر تو من چرا حال خود قسم تقریر که قلم هر چه بر زبان راند هست روشن بران ضمیر</p>
<p>فان شئنا في لا يوم وكيف اعدت من حاله فهم لا يسمي بها اعرف</p>	<p>فان شئنا في لا يوم وكيف اعدت من حاله فهم لا يسمي بها اعرف</p>	<p>فان شئنا في لا يوم وكيف اعدت من حاله فهم لا يسمي بها اعرف</p>	<p>فان شئنا في لا يوم وكيف اعدت من حاله فهم لا يسمي بها اعرف</p>
<p>گفته بودم که در هیچ انرا باز گویم چه حاجت گفتن که تو خود در دل نکودان</p>	<p>گفته بودم که در هیچ انرا باز گویم چه حاجت گفتن که تو خود در دل نکودان</p>	<p>گفته بودم که در هیچ انرا باز گویم چه حاجت گفتن که تو خود در دل نکودان</p>	<p>گفته بودم که در هیچ انرا باز گویم چه حاجت گفتن که تو خود در دل نکودان</p>
<p>گفتم که بدر دل بزارم پشت در شوق لبی ناله برآرم پشت چون رایی تو اگرست حاجت نبود کا حال بشی غمخوارم پشت</p>	<p>گفتم که بدر دل بزارم پشت در شوق لبی ناله برآرم پشت چون رایی تو اگرست حاجت نبود کا حال بشی غمخوارم پشت</p>	<p>گفتم که بدر دل بزارم پشت در شوق لبی ناله برآرم پشت چون رایی تو اگرست حاجت نبود کا حال بشی غمخوارم پشت</p>	<p>گفتم که بدر دل بزارم پشت در شوق لبی ناله برآرم پشت چون رایی تو اگرست حاجت نبود کا حال بشی غمخوارم پشت</p>
<p>هر چند که خامه قسم تقریر کند کی صورت حال باز تقریر کند حالی که مراست باز گفتن نتوان دل خود پرست باز تقریر کند</p>	<p>هر چند که خامه قسم تقریر کند کی صورت حال باز تقریر کند حالی که مراست باز گفتن نتوان دل خود پرست باز تقریر کند</p>	<p>هر چند که خامه قسم تقریر کند کی صورت حال باز تقریر کند حالی که مراست باز گفتن نتوان دل خود پرست باز تقریر کند</p>	<p>هر چند که خامه قسم تقریر کند کی صورت حال باز تقریر کند حالی که مراست باز گفتن نتوان دل خود پرست باز تقریر کند</p>
<p>با خیالت که هر نفس جانست دلم هر روزی حالت روحانی دل افروست جان من متکلف نشستی برسم خدمت باز تو که دیگر مرا حال محبت چو نیست</p>	<p>با خیالت که هر نفس جانست دلم هر روزی حالت روحانی دل افروست جان من متکلف نشستی برسم خدمت باز تو که دیگر مرا حال محبت چو نیست</p>	<p>با خیالت که هر نفس جانست دلم هر روزی حالت روحانی دل افروست جان من متکلف نشستی برسم خدمت باز تو که دیگر مرا حال محبت چو نیست</p>	<p>با خیالت که هر نفس جانست دلم هر روزی حالت روحانی دل افروست جان من متکلف نشستی برسم خدمت باز تو که دیگر مرا حال محبت چو نیست</p>

حرف سوم از کلمه دوم در اقبال قریب مضوی این افتتاح مبنی بر آنست که کاتب انجمنی را ادا کنند که بعد کانی و دور رس
جسمانی مانع قریب جانی و مصلوح روحانی نیست و اگر بیزیرت از خود بیاورند شربت العطا حرافی مست اما بجنبش وصال و سلام هر دو
بسیارست پس بکتب این حقیقت حاضر دانسته مخاطب سازد و در بیان می که لازم خواند اینست شروع نام خود و بعد از احوال پرورد و فی نفس
الامر این افتتاحی مرغوبست و باطاعت و تحسان منسوب او را ابتدای باید و مقدمه بیان قریب بقره تمهای چنانچه قوم میگرد و میخواند الحمد للہ

الافتتاح بقرب المعنوي وهو الثامن من الافتتاحيات

[illegible]

بقیة الافتتاح باقرب				
ابتدات	مقدمه القرب	بیانه	تمت	الانتماءات
چون انتظام امور جهانی نزد باب معانی بقدری خداوند مقداری چندین ندارد پس بنا بر قاعده مقررہ ۴ غ ۱ غایبی او ششم و در دل جاضری	چون انتظام امور جهانی نزد باب معانی بقدری خداوند مقداری چندین ندارد پس بنا بر قاعده مقررہ ۴ غ ۱ غایبی او ششم و در دل جاضری	چون انتظام امور جهانی نزد باب معانی بقدری خداوند مقداری چندین ندارد پس بنا بر قاعده مقررہ ۴ غ ۱ غایبی او ششم و در دل جاضری	چون انتظام امور جهانی نزد باب معانی بقدری خداوند مقداری چندین ندارد پس بنا بر قاعده مقررہ ۴ غ ۱ غایبی او ششم و در دل جاضری	چون انتظام امور جهانی نزد باب معانی بقدری خداوند مقداری چندین ندارد پس بنا بر قاعده مقررہ ۴ غ ۱ غایبی او ششم و در دل جاضری
اگر چه بعد مسافت از جناب اعلیٰ مناسب موجب لال قوتی ساحت و کمال است اما بر مضمون ع ۱ الفح بالشرح مقرر و مقرر و	اگر چه بعد مسافت از جناب اعلیٰ مناسب موجب لال قوتی ساحت و کمال است اما بر مضمون ع ۱ الفح بالشرح مقرر و مقرر و	اگر چه بعد مسافت از جناب اعلیٰ مناسب موجب لال قوتی ساحت و کمال است اما بر مضمون ع ۱ الفح بالشرح مقرر و مقرر و	اگر چه بعد مسافت از جناب اعلیٰ مناسب موجب لال قوتی ساحت و کمال است اما بر مضمون ع ۱ الفح بالشرح مقرر و مقرر و	اگر چه بعد مسافت از جناب اعلیٰ مناسب موجب لال قوتی ساحت و کمال است اما بر مضمون ع ۱ الفح بالشرح مقرر و مقرر و
چون کمالیت و ارق صوری بمبادی ضروری بوده قالب لغات و فاسد و شاعر و اراج و ملاقی و ملاقی پیش روی هم و یا چون نزدیک باشد کونزال دور با	چون کمالیت و ارق صوری بمبادی ضروری بوده قالب لغات و فاسد و شاعر و اراج و ملاقی و ملاقی پیش روی هم و یا چون نزدیک باشد کونزال دور با	چون کمالیت و ارق صوری بمبادی ضروری بوده قالب لغات و فاسد و شاعر و اراج و ملاقی و ملاقی پیش روی هم و یا چون نزدیک باشد کونزال دور با	چون کمالیت و ارق صوری بمبادی ضروری بوده قالب لغات و فاسد و شاعر و اراج و ملاقی و ملاقی پیش روی هم و یا چون نزدیک باشد کونزال دور با	چون کمالیت و ارق صوری بمبادی ضروری بوده قالب لغات و فاسد و شاعر و اراج و ملاقی و ملاقی پیش روی هم و یا چون نزدیک باشد کونزال دور با
چون محبوب و مجاہدت صوری شکر جاع تشا ۴ قلب و تعارف ارواح را منتفی نیست و انداخت پیش قانون ع ۱ الفح بالشرح مقرر و مقرر و	چون محبوب و مجاہدت صوری شکر جاع تشا ۴ قلب و تعارف ارواح را منتفی نیست و انداخت پیش قانون ع ۱ الفح بالشرح مقرر و مقرر و	چون محبوب و مجاہدت صوری شکر جاع تشا ۴ قلب و تعارف ارواح را منتفی نیست و انداخت پیش قانون ع ۱ الفح بالشرح مقرر و مقرر و	چون محبوب و مجاہدت صوری شکر جاع تشا ۴ قلب و تعارف ارواح را منتفی نیست و انداخت پیش قانون ع ۱ الفح بالشرح مقرر و مقرر و	چون محبوب و مجاہدت صوری شکر جاع تشا ۴ قلب و تعارف ارواح را منتفی نیست و انداخت پیش قانون ع ۱ الفح بالشرح مقرر و مقرر و
چون فوایح روح قریب جانی با وجود مکانی از ریاض مخالفت است ششام میتوان نویسن بنا بر مستی ع ۱ الفح بالشرح مقرر و مقرر و	چون فوایح روح قریب جانی با وجود مکانی از ریاض مخالفت است ششام میتوان نویسن بنا بر مستی ع ۱ الفح بالشرح مقرر و مقرر و	چون فوایح روح قریب جانی با وجود مکانی از ریاض مخالفت است ششام میتوان نویسن بنا بر مستی ع ۱ الفح بالشرح مقرر و مقرر و	چون فوایح روح قریب جانی با وجود مکانی از ریاض مخالفت است ششام میتوان نویسن بنا بر مستی ع ۱ الفح بالشرح مقرر و مقرر و	چون فوایح روح قریب جانی با وجود مکانی از ریاض مخالفت است ششام میتوان نویسن بنا بر مستی ع ۱ الفح بالشرح مقرر و مقرر و
چون با وجود دوری مکان ویری زمان خلاصه دل و مان ملایم آستان معالی نشان اندیش فوای کلام الله یشهد انی بالقلب عندک حاضر	چون با وجود دوری مکان ویری زمان خلاصه دل و مان ملایم آستان معالی نشان اندیش فوای کلام الله یشهد انی بالقلب عندک حاضر	چون با وجود دوری مکان ویری زمان خلاصه دل و مان ملایم آستان معالی نشان اندیش فوای کلام الله یشهد انی بالقلب عندک حاضر	چون با وجود دوری مکان ویری زمان خلاصه دل و مان ملایم آستان معالی نشان اندیش فوای کلام الله یشهد انی بالقلب عندک حاضر	چون با وجود دوری مکان ویری زمان خلاصه دل و مان ملایم آستان معالی نشان اندیش فوای کلام الله یشهد انی بالقلب عندک حاضر
اگر چه فوای طامری بسبب بعد مسافت از مستقفا حسب مشاهد جمال حرم و انوار عالم بقضا سح تم انجا اولی جان من انجا است	اگر چه فوای طامری بسبب بعد مسافت از مستقفا حسب مشاهد جمال حرم و انوار عالم بقضا سح تم انجا اولی جان من انجا است	اگر چه فوای طامری بسبب بعد مسافت از مستقفا حسب مشاهد جمال حرم و انوار عالم بقضا سح تم انجا اولی جان من انجا است	اگر چه فوای طامری بسبب بعد مسافت از مستقفا حسب مشاهد جمال حرم و انوار عالم بقضا سح تم انجا اولی جان من انجا است	اگر چه فوای طامری بسبب بعد مسافت از مستقفا حسب مشاهد جمال حرم و انوار عالم بقضا سح تم انجا اولی جان من انجا است

عربية	فارسية	فارسية	ثنائيات عربية
مالي سوا موهو ايدس مولا ايدس مولا ايدس	زول دودود و دودود	زول دودود و دودود	لَنْ حَالِي لَا يَأْمُرُكَ لَقَائِي فَتَحْنُ لَوْ أَنَّ الْقَلْبَ يَلْتَقِيَانِ تَهْوَتْ فِي قُلُوبِي لَفَرُّ صَبَابَةٍ كَأَنَّكَ تَصْبِي عَلَى كُلِّ مَكَانٍ
ابو ايدس ايدس مولا ايدس مولا ايدس	مورت ايدس ايدس	مورت ايدس ايدس	اِنْ وَلَدْتَ غِيْبَةً لَقَدْ اُصِدْتُ اِذَا نَتِ مَوْلَا جَوَائِزِ الشَّرْحِ كَوَيْبِ اِنْ مَلْتُ مَا عَيْتُ قَالِ الْفُؤَادُ كَلْبِي فَقَدْ تَحَيَّرْتُ بَيْنَ الْبَصَرِ وَالْكُذِبِ
ابو ايدس ايدس مولا ايدس مولا ايدس	مورت ايدس ايدس	مورت ايدس ايدس	اِنْ كُنْتُ عَنْ حَالِي جَنَائِدَ غَامِ مُتَعَاذًا بِالْقَالِبِ الْحَسْرِ فَاللَّهِ يَشْهَدُ وَاللَّائِي اَمْنِي فِي ذَا الْجَنَابِ مَوْلَا مَرْيَا الشَّرْحِ
ابو ايدس ايدس مولا ايدس مولا ايدس	مورت ايدس ايدس	مورت ايدس ايدس	لَا يَنْ كَانَتْ اَيَّامُ فَرْقٍ بَيْنَنَا فَتَحْنُ لَوْ أَنَّ الْقَلْبَ يَجْتَمِعَانِ وَمَا تَرَكَ اَنْ فُتِلَ لَدُنْهُ سَكَنًا اَلَيْسَ لَنَا قَلْبَانِ مَوْتَ لِقَائِ
ابو ايدس ايدس مولا ايدس مولا ايدس	مورت ايدس ايدس	مورت ايدس ايدس	مَا عَيْتُ عَنِ الْقَلْبِ لَأَعْنِ عَيْنِ وَمَا بَدَيْتُ كَوَيْبَتَنَا مِنْ بَيْنِ اِنْ قُلْتُ قَدْ اَوْحَشْتُ هَذَا الشَّيْخِ الْوَحْشَةُ وَالْفَرْقَةُ لَلْاَثْنَيْنِ
ابو ايدس ايدس مولا ايدس مولا ايدس	مورت ايدس ايدس	مورت ايدس ايدس	يَا مَنْ تَفَرَّقَ بَيْنَ الْوَصْلِ وَالْبَيْنِ لَا فَرْقَ بَيْنَهُمَا عِنْدَ الْحُبِّ اِذَا الْعَاقُ اِرْوَا حَرْفًا فَلَا يَصْرُورِي الْاَجْسَامُ وَالْبَيْنِ
ابو ايدس ايدس مولا ايدس مولا ايدس	مورت ايدس ايدس	مورت ايدس ايدس	لَا يَنْ بُوْعِدَتْ عَنْ نَظَرِي وَسَيْفِي وَقَدْ بَيْنَتَا بَعْدَ الْمَسَالِكِ فَمَا لِي غَيْرَ ذِكْرِي فِي سَهَابِي وَمَا لِي فِي الْفُؤَادِ سُوءُ حَيَالِكِ

خاتمة الايات المناسية

[illegible]

بقیه الافتاحات

ابتدات	مقدمات	بیان و اتمام الذکر	تمام الکلام
ایمانیکو تمام تواریخ تنویر خالق این دنیا و رب کائنات	و اما علم تویم و هویدیکل شیخ علیه السلام تعالی خانه و عظم سربانه عالم هست	که همیشه خود را بنظر یک دولت باز بسته شد مراتب رفیع و ذکر مناقب منبعه ابقارن لسان و ملاحق جان و جهان دارد	تا وقت آمدن از دودن خوان بود مکرر و مکرر خوان بود
و ذکر که موقوف علیه است حدیث که موقوف علیه است	و اما علم تویم و هویدیکل شیخ علیه السلام تعالی خانه و عظم سربانه عالم هست	که در اکثر اوقات صفحه لسان و مخفی جان و دل را قیوم ذکر یا تر علیه و شرح منافع سینه و شرفی تمام در بی الکلام داده میدهد	و حکایت که موقوف علیه است حدیث که موقوف علیه است
و ذکر که موقوف علیه است حدیث که موقوف علیه است	و اما علم تویم و هویدیکل شیخ علیه السلام تعالی خانه و عظم سربانه عالم هست	که در دست امید بحمل لبتین ارادت و زرد و در مجلس رفع و تحفیل منبعه بوظیفه ذکر و دعا و اتره شکر و تنافضتغال می نماید	و ذکر که موقوف علیه است حدیث که موقوف علیه است
و ذکر که موقوف علیه است حدیث که موقوف علیه است	و اما علم تویم و هویدیکل شیخ علیه السلام تعالی خانه و عظم سربانه عالم هست	که علی تعاقب الا زمان و توالی الملوان جواهر زوایا مناقب دات ملکی ملکات و در غر یا تر صفات سامی سمار به بیان خلاص سبک بیان می کشد	و ذکر که موقوف علیه است حدیث که موقوف علیه است
و ذکر که موقوف علیه است حدیث که موقوف علیه است	و اما علم تویم و هویدیکل شیخ علیه السلام تعالی خانه و عظم سربانه عالم هست	که در خلا و ملا تبکرافضائل و نذکار حسن شمائل و شش است و غلب از من و اوقات بذکر محمد و تعالی آن خلاصه اباجد و تعالی مصروف	و ذکر که موقوف علیه است حدیث که موقوف علیه است
و ذکر که موقوف علیه است حدیث که موقوف علیه است	و اما علم تویم و هویدیکل شیخ علیه السلام تعالی خانه و عظم سربانه عالم هست	که علی حسب الطریق پیوسته در دعا گوئی و رضا جوئی و بر جاده اخلاص و منبر حاج اختصاص قدیم بقدم بهجتی مستقیم میباشد	و ذکر که موقوف علیه است حدیث که موقوف علیه است
و ذکر که موقوف علیه است حدیث که موقوف علیه است	و اما علم تویم و هویدیکل شیخ علیه السلام تعالی خانه و عظم سربانه عالم هست	که با بعد و دو الاصال بن فی جمیع الاوقات و الاحوال بکر نماز در بی نهایت و نشر مکارم بی نهایت و طیب اللسان و غلب البیان میباشد	و ذکر که موقوف علیه است حدیث که موقوف علیه است

[illegible]

بقیه الافتتاح باظهار المحبة

ابتدا	بیان الحال	نظمه	انتهای
<p>باز در این محفل عاشقانه و در آن مقام آفاق و انوار کمال و در آن مقام آفاق و انوار کمال</p>	<p>اگر چه محسوس فانی درین منظر در کمال بکمال و در آن مقام آفاق و انوار کمال</p>	<p>اگر چه محسوس فانی درین منظر در کمال بکمال و در آن مقام آفاق و انوار کمال</p>	<p>سورن ارقیض فضل ربانی آنکه باجرا از ملاقات جسمانی مظهر نور شید مراد از ارق غیب برادر</p>
<p>اگر چه دیدار در دیده و محسوس خالص و در آن مقام آفاق و انوار کمال</p>	<p>اگر چه دیدار در دیده و محسوس خالص و در آن مقام آفاق و انوار کمال</p>	<p>اگر چه دیدار در دیده و محسوس خالص و در آن مقام آفاق و انوار کمال</p>	<p>ماملو از قبول نعم سبحانی آنکه برایان لقای شریفی مصلح ارشاد و صلح و صلح و صلح</p>
<p>بر وجهی حکم الهی و ان لم تره فقد سمعنا و در آن مقام آفاق و انوار کمال</p>	<p>بر وجهی حکم الهی و ان لم تره فقد سمعنا و در آن مقام آفاق و انوار کمال</p>	<p>بر وجهی حکم الهی و ان لم تره فقد سمعنا و در آن مقام آفاق و انوار کمال</p>	<p>مطلوب اگر چه الهی نیست که قیام تا بر این صوری مصلح از هیچ وصل کو کتب است مظهر</p>
<p>در خفا اتفاق مباسطت اسلالت و فحاشی و در آن مقام آفاق و انوار کمال</p>	<p>در خفا اتفاق مباسطت اسلالت و فحاشی و در آن مقام آفاق و انوار کمال</p>	<p>در خفا اتفاق مباسطت اسلالت و فحاشی و در آن مقام آفاق و انوار کمال</p>	<p>تشنه از مویب ناامنی الهی چنانست که غریب بکرت ملاقات مهر و مهر نهال باغ دولت در بر آید</p>
<p>اگر چه محسوس فانی درین منظر در کمال و در آن مقام آفاق و انوار کمال</p>	<p>اگر چه محسوس فانی درین منظر در کمال و در آن مقام آفاق و انوار کمال</p>	<p>اگر چه محسوس فانی درین منظر در کمال و در آن مقام آفاق و انوار کمال</p>	<p>مطمئن از آثار رحمت حمایت آنکه مینست ادراک نقای عیش و عشر آفتاب عیش بر تابد از اوج ملود</p>
<p>اگر چه دیدار در دیده و محسوس خالص و در آن مقام آفاق و انوار کمال</p>	<p>اگر چه دیدار در دیده و محسوس خالص و در آن مقام آفاق و انوار کمال</p>	<p>اگر چه دیدار در دیده و محسوس خالص و در آن مقام آفاق و انوار کمال</p>	<p>مهر و مهر نهال باغ دولت در بر آید چنانست که غریب بکرت ملاقات مهر و مهر نهال باغ دولت در بر آید</p>
<p>اگر چه دیدار در دیده و محسوس خالص و در آن مقام آفاق و انوار کمال</p>	<p>اگر چه دیدار در دیده و محسوس خالص و در آن مقام آفاق و انوار کمال</p>	<p>اگر چه دیدار در دیده و محسوس خالص و در آن مقام آفاق و انوار کمال</p>	<p>مهر و مهر نهال باغ دولت در بر آید چنانست که غریب بکرت ملاقات مهر و مهر نهال باغ دولت در بر آید</p>

الفقرات کلیات الفقه

الفقرات	الفقرات	ایات
حکم اگر چه از آنکه آنکه است و این است اگر از روی صورتها و احوالات نبوده اما از روی حقیقت نمایان روحانی است و این است و این است رفت	قبول از روی زنا است و غیرت در صورت بشریت و در صورت خانی عجب و غیره عالم لاریب از احوالات سجالات و غیره است و این است و این است مست دیگر باید بودیم	ایات
بنا بر قاعده و کل ذی حیوة و قوت باطن چون صورتها و احوالات و قوتها و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است	حکم الظاهر و باطنی و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است	ایات
در وقت است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است	اگر چه بحسب ظاهر صورت و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است	ایات
در وقت است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است	در وقت است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است	ایات
در وقت است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است	در وقت است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است	ایات
در وقت است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است	در وقت است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است	ایات
در وقت است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است	در وقت است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است و این است	ایات

تثانیاً عربیه	الناسبة هذا لا افتتاح	
<p>بِذِي زَيْنَتِكَ وَالْحَيَّةِ نَسَبَةً مَنْزُورَةً مَنْ أَهْلُ هَذَا الْعَالَمِ يَحْنُ لِلَّذِينَ تَعَارَفْتَ أَوْ لِحَنَّا مِنْ قَبْلِ خَلْقِ اللَّهِ وَلَيْسَ أَدَمُ</p>	<p>تثانیات فارسیه که چه رویت ندیده ام ای دوست وصفت صفت شنیده ام ای دوست سالمه از نقای گلشن قدس گل و سبیل تو چیده ام ای دوست</p>	<p>ایات بمختص تو میا بهر ما توبه شستی از دوری ما بهر ما</p>
<p>أَنَارُخَ إِذَا هَبَّ ذَيْبُهُ السَّحَابِ مِنْ قَدَمِهِ لَوْ يَسْتَعِيرُ نَشْرَ الْخَشْرِ أَهْوَالُ وَرَدِهِ أَفَرُّ يَفْقَاهُ وَنَعْمَ فِي حَيَاتِكَ قَدْ بَادَرَتْ بَصِيرَتُهُ</p>	<p>آواره صفت ز جهان می شنوم اوصاف تو از پیر و جوان می شنوم آن بخت گم نیست که نیم رویت باری نامت ز این روان می شنوم</p>	<p>سازم صرا از دیدن خیزش و قلی کان قبل الکتیبه الی</p>
<p>سَأَلَ عَلَى شَاقَةِ تَوَصُّلِهِ وَلَنْ لَمْ أَفْزَلْ لَكُمُ حَيَاتِهِ عَشَقْتُ وَهَالِكُ عَذَابِي مَدَحْتُ عَلَى الْحَالِينَ وَصَفْتُ</p>	<p>با آنکه میان است دوری حاکم سر خط بدین شکسته گرد و اصل اسیر کمال از ره منفذ شمع انوار جلال از ره روزن دل</p>	<p>مرحوم جوید و دانند ما نمیجوید و میجوید ما</p>
<p>أَهْدِيكَ لِي سَوْحِي قَالَ لَقَدْ تَعَارَفْتُكَ لَأَدْرَأَكَ وَمِنْ أَعْلَى رِسَالِي لَقَدْ نَشَأْتُ أَهْدُ إِنْ شِئْتَ فَيَسِّرْ نَشَأَتَهُ لَأَسْبِغَ</p>	<p>ز بس وصف محسن تو شنیده ام سبحان تو چه در و تو دور ز دیده ام چنان در دل و دیده جا کرده که گویا ترا سالما دیده ام</p>	<p>مستمع دل از دست آورد که بدین نشان که تو قسم است نام تو شنید</p>
<p>أَرَادَ الْفُتُورُ كَيْفَ دَخَلَ حَقْدَهُ لَهُ فِي الْأَرْضِ بِالْأَهْوَاءِ يَخْتَلِفُ فَاتَّعَاظُوا مِنْهَا وَهِيَ مَوْجِدَةٌ وَمَاتُوا كَوْنَهَا وَهِيَ مَخْتَلِفَةٌ</p>	<p>ای از تو مرا گوش بر دیده سطح خوش آنکه ز گوش پای بر دیده نمی تو مردم دیده نه آویز که گوشش از گوش بدیده اگر در دیده سبیل</p>	<p>خیزد گردن و دستمال تو شنید خوش آنکه شنیدم رو تو بدین</p>
<p>أَهْوَى لِعَيْشٍ أَمَّ أَحْلَى أَوْدِيَةٍ فَكَفَى الْبَيْنَ قَدْ كَفَى عَوْدِيَةٍ فَكَوْنًا عَنِ الْخِصْفِ مَصْلُ عَلَى لِسَانِ الصَّبَا وَالِدِ وَأَهْلِهِ</p>	<p>میان اهل محبت تمار از نیست که پیسید نام و نشان نشان به بند محققان بقضای آشنائی رخ بسا که شرح موالات پیروان به بند</p>	<p>نام چیست و وقت شربت جان به از از جلال استاد جهان فناء به</p>
<p>وَأَكْبَلِي ذِكْرُكُمْ نُسَامَةً يَعْشَقُكُمْ فَلَيْسَ وَكَمْ كَمْ طَرْفِي فَلَوْ عَجَا أَمَلُ عَيْنِي أَعْلَى بِأَعْيُنٍ مِنْ شَخْصٍ شَوْالِ الْوُضْفِ</p>	<p>تا که هر وصف ترا شد صدف سامعه بر با و دار و شرف دیده نشان در خند خون که خند از غیرت که شش شود بهر دند</p>	<p>سازم صرا دل بدیده چشم سازم صرا دل بدیده چشم</p>

سطر ثانی از حقیقه اولی بیان صفات منفوره و منظومه

محقق نمائند که درین زمان لطافت نشان اغلب نشیان خراسان در مکاتبات و مسالک بساط نعوت و صفات
مکتوب، انطوی ساخته اند و لای ايجاز و مختصار در ساحت خضار بلاغت و بر اعجاب برافراخته و فی نفس الامر
اینصورت بر رعایت قوانین ادب اقرب است و سلوک طریق حرمت و بادای حقوق جثمت اولی و نسب اما
چون قدرا از اهل انشا طریقه ایراد صفات مسلوک میداشته اند و دران باب هیچ دقیقه ناعری نمیکند داشته و حالا
افاضل عرب با جمع هم و اکثر از فضلای غم در عراق و ماوراءالنهر اقتضای آثار ایشان نموده ذکر مناقب و مناقب
و ثبوت مفاخر و مراتب مکتوب الیه را از قبیل زیادتى اجلال و اکرام و تمجید قواعد عظام و احترام می شمارند باین ترتیب
ایشان تا این اوراق از ان صورت خالی نماند و جهت هر یک از این طبقات کلماتی از نعوت سامیه و
صفات عالیله الفاظ عربی و بروجهی که طباع سلیم از قبول آن ایام نایب و جهت بعضی خواص از طبقه اعلی سربازان
فارسی که در بعضی محلهها بکار آید آورده میشود و همین صفات و نعوت را بحسب مقتضای مقام در خانیات ایراد میتوان
و مکاتبات باید که اتم نموده از صفات مذکوره آنچه مناسب جهت مکتوب الیه اند بروجهی که بجانب علو اتم و احسن
نباشد از وجهت انحطاط و قصور نیز معر باشد اختیار فرماید و اگر مکتوب الیه جامع مفاخر تنوع و نیاصب متعدد

باشد چنانچه مثلاً رتبت سیار تش با شرف علم یا مرتبه صدارت یا وزارت

یا منصبی از ناصب شریعیه مجتمع باشد همه جهات را رعایت نموده بهر صفتی

ایجابی فرماید و بعد از ایراد صفات در هر مرتبه از مراتب اگر

چنین باز یادست عربی یا فارسی بیار و هر آئینه قاعده تعظیم

تعظیم و احترام و تکریم بدان تاکید

و تمجیدی خواهد یافت

و من الله التوفیق

صفا الملك والسلاطين	صفا الملك والسلاطين	صفا الملك والسلاطين
ايضا	ايضا	منشور عريه
<p>سُلْطَانُ سَلْطَانٍ لَوْ كَانَ الْمُسْلِمُونَ عَلَى مَسْنَدِ الْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ كَمَا هُوَ فِي الْإِسْلَامِ وَتَجَرُّ قَوَاعِدُ الشَّرْعِ وَالْغَرَاءُ بِأَحْسَنِ الْأَحْكَامِ صَاعِدًا مُصَاعِدُ السُّلْطَانَةِ الْبَاهِرَةِ عَالِمٌ مَعَارِجِ الْإِلَهِ الْقَاهِرَةِ</p>	<p>سُلْطَانُ الْإِسْلَامِ وَاللَّهُ عَلَى مَقَارِقِ الْأَكَامِ رَفِيعُ سَنَامِ الْجِدِّ الْغَارِبِ مِلْكُ مَوْلَى الْمَشَارِقِ وَالْمَشَارِبِ أَيُّهُ اللَّهُ بَيْنَ سَبْتَيْهِ وَالْمَجْهَرِ فِي إِعْلَالِ كَلِمَتِهِ عَامِلٌ فِي الْإِسْلَامِ وَرِعَايَةِ</p>	<p>السُّلْطَانُ الْأَعْظَمُ وَاللَّهُ رَأْسُ الْأَنْصَارِ كَلِمَةُ اللَّهِ الْعَلِيَّةُ الْكَرِيمَةُ عَلَى الدَّرَجَاتِ الْعَالِيَةِ خَلِيقَةُ اللَّهِ فِي بِلَادِهِ وَظِلُّهُ الْظَلِيلُ عَلَى مَقَارِقِ عِبَادِهِ الْعُطُوفُ عَلَى الرِّعَايَا الرُّؤُوفُ بَيْنَ الْمَرْكَبَاتِ</p>
<p>السُّلْطَانُ الْأَعْظَمُ وَاللَّهُ عَلَى مَقَارِقِ مَرْبِ السُّلْطَانَةِ الْكَرِيمَةِ بِشَرْ الْفَضْلِ وَالْإِحْسَانِ مَهْمُ الْخِلَافَةِ الْعُظْمَى بِفِعْلِ الْجُودِ وَالْإِحْسَانِ مَهْمُ النُّظُومِ بِمُجِدِّ الْمُهَوِّفِينَ</p>	<p>السُّلْطَانُ الْمَعْظَمُ وَالْخِثَانُ الْأَعْدَلُ الْأَكْرَمُ ضَائِعُ أَطْيَارِ الْأَمْصَارِ الْقَوِيُّ الْقَاهِرُ نَظِيرُ أَطْرَافِ الْأَقَاوِيقِ بِالْأَوَّلَةِ الْبَاهِرَةِ رَاطِبُ أَمْرِ الْبِلَادِ وَاسِطُ أَمَانِ الْعِبَادِ</p>	<p>السُّلْطَانُ الْأَعْظَمُ مَوْلَى مَوْلَى الْعَرَبِ الْعَجْمِ كَهْمُ الثَّقَلَيْنِ أَمَامَ الْخَافِقِينَ مَوْسَسٌ بِلِيَانِ الْإِسْلَامِ مُصَوِّرُ الْأَوْبِيَّةِ الْأَعْلَى أَسْوَدُ أَحَاظِلِ السَّلَاطِينِ قُدْوَةٌ أَمَامِ الْخَوَاقِينِ</p>
<p>السُّلْطَانُ الْأَعْدَلُ الْأَكْمَلُ الصَّاعِدُ بِأَقْدَامِ الْهَيْمِ عَلَى قِمَمِ الدِّينِ وَالْأَوَّلُ نَاصِبٌ رَايَاتِ الْفَضْلِ بَعْدَ أُنْدَرِاسِهَا مُظْهِرُ أَثَارِ الْعَدَالَةِ عَقِيبَ الْإِلَهِيَّةِ مُجِدِّ الْإِسْلَامِ وَصِيَّتُ الْأَكَامِ</p>	<p>السُّلْطَانُ الْقُدُّومُ وَالْخِثَانُ الْمَعْظَمُ الْمَكْرَمُ الْحَكَمُ أَيْ عَقْلُهُ بِالْقُدْرَةِ الْقَاهِرَةِ وَالْحَقُّ الْيَقِينُ بِالْمَعْمُورَةِ عَزِيزُهُ بِالْقَهْرِ الْعَرِيزُ وَالْقُدُّومُ الْمُبِينُ</p>	<p>السُّلْطَانُ الْأَعْظَمُ وَالْمَلِكُ الْأَكْرَمُ الْمُصَوِّرُ بِالشَّيْءَاتِ الْتَارِلِينَ لِسَمَاءِ الْظُّفْرِ قَوْفُودِ الْجُودِ الْبَيْتِيَّةِ عَلَى الْأَعْلَى مَلَاذِ الْبَرَايَا مَعَادُ كَفَاةِ الرِّعَايَا</p>
<p>سُلْطَانُ أَعْلَى السَّلَاطِينِ حَاسِبُ تَقْوِي الْمَلِكِ وَالْمَدِينِ بِاسِطِ الْخِيَّةِ الْأَمِينِ وَالْأَمَانِ عَلَى أَهْلِ الْإِيمَانِ نَاصِبٌ شَاشِدِ الْعَدْلِ وَالْفَضْلِ وَالْإِحْسَانِ مُعَادُ عَامَّةِ الْعِبَادِ مَلَاذُ كَفَاةِ أَهْلِي الْبِلَادِ</p>	<p>السُّلْطَانُ الْعَادِلُ الْعَالِي وَالْخِثَانُ الْكَامِلُ لَوْ كَانَ فِي سَيْطِ الْأَرْضِ عَالِمُ الْمُحَوِّرَةِ فِي الطُّولِ وَ الْمَرْضِ سُلْطَانُ سَلْطَانِ الشَّرْقَيْنِ بُرْهَانُ خَوَاقِينِ الْخَافِقِينَ</p>	<p>السُّلْطَانُ الْمَعْظَمُ وَالْخِثَانُ الْأَكْرَمُ أَعْدَلُ السَّلَاطِينِ قَوْلُودِ بَيْنَا أَوَّلِ وَالْخَوَاقِينِ حِدَاوَةِ الْيَقِينِ وَاسِطَةُ طُلُوعِ أَوَارِ الْأَمْنِ وَالْأَمَانِ وَسَيْلَةُ رُقُودِ أَثَارِ الْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ</p>
<p>مَالِكُ مَالِكِ الْأَقَاوِيقِ وَارِثُ سِرِّ السُّلْطَانَةِ بِالْإِسْتِغْنَاءِ جَامِعُ أَهْلِ الدِّينِ وَالْإِلَهِيَّةِ الْيَقِينِ صَاحِبُ أَقْوَانِ الْإِلَهِيَّةِ الشَّرْقَيْنِ الْغَرْبَيْنِ حَافِظُ لَدُنِ الْإِسْلَامِ حَسْبُ الْعِلَامِ عَلَى الْأَنْتَامِ</p>	<p>سُلْطَانُ سَلْطَانِ الزَّمَانِ مُفَضِّلُ شَائِبِ الْعَاطِفَةِ عَلَى رِيَاضِ صُدُوقِ طَبَقَاتِ الْإِنْسَانِ أَمَانُ كَلِمَةِ الْأَكَامِ وَرَاسِدُ الْأَكَامِ وَالْأَحْكَامِ مُوسِّسٌ عَلَى الْإِضَافِ مَادِدُ قَوَاعِدِ الْجُودِ وَالْإِحْسَانِ</p>	<p>السُّلْطَانُ الْأَعْدَلُ الْأَعْظَمُ وَالْخِثَانُ الْأَكْرَمُ بُرْهَانُ مَوْلَى الْأَكْمَلِ الْمُعَوِّذُ بِأَثَارِ الْجِدِّ الْأَكْرَمِ نَاصِبُ بِلَايَةِ الْقَهْرِ وَالْقُدْرَةِ رَافِعُ الْوَلِيَّةِ الْعَدْلِ بَيْنَ رُوسَةِ الْبَشَرِ</p>

[illegible]

مختصره

فارسی	منقولات منظومه	فارسی
<p>شایات و سردیات عربیه</p>	<p>شایات فارسیه</p>	<p>شایات و سردیات عربیه</p>
<p>شایات و سردیات عربیه</p>	<p>شایات فارسیه</p>	<p>شایات و سردیات عربیه</p>
<p>شایات و سردیات عربیه</p>	<p>شایات فارسیه</p>	<p>شایات و سردیات عربیه</p>
<p>شایات و سردیات عربیه</p>	<p>شایات فارسیه</p>	<p>شایات و سردیات عربیه</p>
<p>شایات و سردیات عربیه</p>	<p>شایات فارسیه</p>	<p>شایات و سردیات عربیه</p>
<p>شایات و سردیات عربیه</p>	<p>شایات فارسیه</p>	<p>شایات و سردیات عربیه</p>
<p>شایات و سردیات عربیه</p>	<p>شایات فارسیه</p>	<p>شایات و سردیات عربیه</p>

صفات اولاد الملوك

منشور فارسیه	ایضا	منشور فارسیه
<p>السُّلْطَانُ بْنُ السُّلْطَانِ مُطَهَّرُ أَوَارِ الْمُضِلُّ الْبَذْلُ وَالْإِحْسَانُ عِيَادُهُ تُعْمَلُ بِكَافَّةِ الْأُمُورِ قَدْ عَمِيَ الْمَرْبُ وَالْحَيُّ وَاضِعُ قَوَانِينِ الْأَعْمَالِ قَدْ عَمِيَ قَانُونِ الظُّلْمِ وَالْأَخْجَافِ</p>	<p>تَقَاوُلُ سُلَاطِينِ الْأَفَاوِ وَارِثُ مَعَالِكِ الْخَوَافِ بِالْعَدْلِ وَالْإِسْتِحْقَاقِ مُعِشُّ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ بِأَنْوَارِ الْعَدَالَةِ مَذِلُّ أَعْدَاءِ اللَّهِ بِأَسَارِ الْإِسَاءَةِ</p>	<p>شاهزاده جهان مطهر اشوعدل جهان نور دیده سلطنت کبری نور حدیقه خلافت عطی در تاج شاهی نور علی ابراج الطاف است</p>
<p>حَامِي سُلْطَانِ الْبَايَرِ رَاغِي حَالِ كَافَّةِ الْأُمُورِ مُطَهَّرُ أَوَارِ السُّلْطَانِ الْبَايَرِ قَدْ عَمِيَ الْمَرْبُ أَوَّلُ الْمَرْبِ الْقَاهِرِ قَدْ عَمِيَ الْقَاهِرِ الْعَاطِفُ وَالْقَاهِرُ قَدْ عَمِيَ الْقَاهِرُ وَالْخَلَّافُ</p>	<p>حَامِي سُلْطَانِ الْبَايَرِ رَاغِي حَالِ كَافَّةِ الْأُمُورِ مُطَهَّرُ أَوَارِ السُّلْطَانِ الْبَايَرِ قَدْ عَمِيَ الْمَرْبُ أَوَّلُ الْمَرْبِ الْقَاهِرِ قَدْ عَمِيَ الْقَاهِرِ الْعَاطِفُ وَالْقَاهِرُ قَدْ عَمِيَ الْقَاهِرُ وَالْخَلَّافُ</p>	<p>خلاصه ملوک عالم تقاوه اولاد اجداد هم گهر صوف شهر یاری ملو ط نظر است غنیات حضرت باری در درج سروری و اندازی بدر برج کامرانی و تختیاری</p>
<p>نُورٌ عَلَى سُلْطَانِ الْعَالَمِ عَيْنُ نُورٍ الْحَيَاةُ الْبَيْضَاءُ مَالُهَا حَالُ الْمُسْتَقِيمِ حَاكِمٌ عَلَى الْخَلْقِ الْفَقِيرِ حَافِظُ أَقْطَارِ الْأَرْضِينَ نَاصِرُ أَفْصَارِ الدِّينِ الْمُسْتَنِ</p>	<p>نَاصِرُ أَوْلِيَةِ التَّصَفَةِ وَالْعَدَالَةِ بِأَسْطِ سُلْطَانِ الْبَهَةِ وَالْجَلَالَةِ وَالْإِلَاحَةِ تَقَاوُلُ مَلُوكِ الْأَفَاقِ عَضُدُ السُّلْطَانِ بِالْإِسْتِحْقَاقِ نُورٌ حَقِيقَةُ الْحَيَاةِ نُورٌ حَقِيقَةُ الْفَقْرِ وَالْإِقْصَاةِ</p>	<p>شاه و شاهزاده نام اعترضا و ملوک و حکام فرزنده اعلای دین و دولت فر و زنده رخسار ملک و ملت خلاصه اولاد ملوک نامدار تقاوه غفار سلاطین کامکار</p>
<p>نُورٌ رَاحَةُ السُّلْطَانِ الْبَاهِرَةِ نُورٌ رَاحَةُ السُّلْطَانِ الْبَاهِرَةِ الْبَلَدِ مَسَامِينِ الْأَنْعَامِ قَامِلُ الْعِيَادِ بِأَهْلِهِ وَالْأَكْرَامِ قَامِلُ الْفَيْزِ وَالْقَوِيَّةِ مُحَرِّقُ الْهَوَا وَالْهَوَا وَالْهَوَا</p>	<p>نَاصِرُ أَعْلَامِ التَّصَفَةِ بِالْحُجَّةِ الْكَامِلَةِ رَافِعُ أَرْكَانِ الْوَقْفَةِ بِالْمَعْدِلَةِ الْقَامِلَةِ مُعِشُّ شَائِلِ الْأَطْفَالِ وَالْإِحْسَانِ عَلَى بَسَائِنِ قُلُوبِ نُورِ الْإِنْسَانِ</p>	<p>شهرزاده جمشید سر سلیمان جاه اصفت تدبیر هر شهر سلطنت و هما بانی زیور سر ملک و کیتی ستان آفتاب دروه طرافت و اقتدار گهر کرانمای بحر ایالت و افتخار</p>
<p>السُّلْطَانُ بْنُ السُّلْطَانِ مُطَهَّرُ أَوَارِ السُّلْطَانِ بْنُ السُّلْطَانِ مُطَهَّرُ أَوَارِ السُّلْطَانِ بْنُ السُّلْطَانِ مُطَهَّرُ أَوَارِ السُّلْطَانِ بْنُ السُّلْطَانِ مُطَهَّرُ أَوَارِ</p>	<p>السُّلْطَانُ بْنُ السُّلْطَانِ مُطَهَّرُ أَوَارِ السُّلْطَانِ بْنُ السُّلْطَانِ مُطَهَّرُ أَوَارِ السُّلْطَانِ بْنُ السُّلْطَانِ مُطَهَّرُ أَوَارِ السُّلْطَانِ بْنُ السُّلْطَانِ مُطَهَّرُ أَوَارِ</p>	<p>شاه دارای سلطان جهان ملک تخت نور سیاه سکه تخت جمشید و سکه کاه قد قدرت قضا صولت کیوان رفعت ششمی سیرت بهرام سلطت خورشید شکست نامیر بهجت عطار فطنت قمر طلعت سبیل نینت</p>

حاج

والخلفاء العظماء

[illegible]

صفات الامراء

منقول عربي	منقول عربي فارسيه	ايات فارسيه	ايات فارسيه
الامير الامير الا عظم اعظم الامراء في الساجد يطعون ايدى الامراء من ورطان الامراء من لة وله الامراء ايدى الساجد الباطن عظم الامراء	الامير الامير الا عظم الاعظم الامراء وامير العظماء بين الامير منطقة دسرة الشهامة والجلالة فطلة دارقة الامراء الامالة ولاء الامراء الحاقانية معقوى اركان الدولة السلطانية	عظم الامراء تندر تندر تندر بزرگ نصرت عزم تندر تندر تندر	درويش طمان تندر تندر تندر چو تضره کارلین تندر تندر تندر
الامير الامير الامراء والامراء فلا لة لة لة لة لة لة لة لة لة لة لة والامير الامير الامراء والامراء الامير الامير الامراء والامراء	الامير الامير الامراء والامراء الهم المستغنى الصرة الدين وحياة اهل الامير الامير الامراء والامراء ملك الامراء من يكفاية الامراء	الامير الامير الامراء والامراء الامير الامير الامراء والامراء الامير الامير الامراء والامراء	الامير الامير الامراء والامراء الامير الامير الامراء والامراء الامير الامير الامراء والامراء
الامير الامير الامراء والامراء الامير الامير الامراء والامراء الامير الامير الامراء والامراء	الامير الامير الامراء والامراء الامير الامير الامراء والامراء الامير الامير الامراء والامراء	الامير الامير الامراء والامراء الامير الامير الامراء والامراء الامير الامير الامراء والامراء	الامير الامير الامراء والامراء الامير الامير الامراء والامراء الامير الامير الامراء والامراء
الامير الامير الامراء والامراء الامير الامير الامراء والامراء الامير الامير الامراء والامراء	الامير الامير الامراء والامراء الامير الامير الامراء والامراء الامير الامير الامراء والامراء	الامير الامير الامراء والامراء الامير الامير الامراء والامراء الامير الامير الامراء والامراء	الامير الامير الامراء والامراء الامير الامير الامراء والامراء الامير الامير الامراء والامراء
الامير الامير الامراء والامراء الامير الامير الامراء والامراء الامير الامير الامراء والامراء	الامير الامير الامراء والامراء الامير الامير الامراء والامراء الامير الامير الامراء والامراء	الامير الامير الامراء والامراء الامير الامير الامراء والامراء الامير الامير الامراء والامراء	الامير الامير الامراء والامراء الامير الامير الامراء والامراء الامير الامير الامراء والامراء

الحکام	
تثنایات و فردیات عربیه	تثنایات فارسیه
<p>دُوْجِهَةٌ كَيُوْا نَ دُوْنَ مَكَانِهِ وَبِرَاءَةِ النِّعَمِ الْبَرِّ تَحْتِهَا تَنْشَقُّ مِنْ أَوْدَانِهِ حُجُبُ الدَّجَى وَكَيْسٌ مِنْ جَدِّ وَاهٍ أَفِيدَةُ الْوَرَى</p>	<p>میرکای روی روشن را ای کز نورش رزد شب خوشدیده زینست و شب قطره از لطف او برساند دریا و کان پرگویی از رای او پیرایه نورشید</p>
<p>أَمِيرٌ يُرَى مِنْ سَيْفِهِ وَسَيَانِهِ أَمَارَةٌ أَمِنْ الْخَلْقِ مِنْ صَفَةِ الْفَرِ تُحَايَا هَاهُنَا حُطُوبُ بَرَاءَتِهِ كَمَا صَدَحَ الصَّبْرُ الدَّجَى رَسَّ الْفَرِ</p>	<p>امیر نشان داور زمین و زمان که صفت عدل و صفت از صفای بسک محیط مرکز رفعت کشف معنی چرخه از کوه کشتی قوم حادثه حک</p>
<p>أَعْيَدَ لَهُ أَمْرٌ لَدَى الْكَلِّ نَافِذٌ وَرَأَى بِهِ يَنْهَضُ الْكَافِرُ مُسْكَلاً كَأَنَّ جُودَهُ لَقَدْ يَنْهَضُ أَمْرٌ فَلَوْ خَالَفَتْهُ عَادُ دُوَالِ رَحِمِ أَعْدَا</p>	<p>امیر زمین حاکم زمین و زمان اسیر هر شرف آفتاب اوج کمال تتمنی که کند نجات پیرایه کبریا و حبیب شمال</p>
<p>هُوَ الْفَارِسُ الْقَوَّاسُ كُلِّ مَقَاطِعِ إِذَا حُتِلَتْ وَسَطُ الْخَرَابِ وَجِبَابِ رِقَابُ حِمَاةِ الدِّينِ عَزَّتْ بِحَاجَةِ وَذَلَّتْ لَاشْيَاءِ الضَّلَالِ رِقَابِ</p>	<p>میر لشکرش و شمشیر ملک آراسی نیستیم دل بستان صفای شون را تثایت از تقویت دولت او ملک و ملل ایمن اندر کشت صفت او خلق خدا</p>
<p>وَقَدْ تَوَلَّى الْأَمَلُ بِالْمَلِكِ وَقَدْ تَوَلَّى الْأَمَلُ بِالْمَلِكِ وَقَدْ تَوَلَّى الْأَمَلُ بِالْمَلِكِ وَقَدْ تَوَلَّى الْأَمَلُ بِالْمَلِكِ</p>	<p>تتمنی که زار و پیرایه اگر سیاست او کرد و فتنه چرخه هر شود کشته و بر دامن اگر مهابت او است برانند</p>
<p>وَقَدْ تَوَلَّى الْأَمَلُ بِالْمَلِكِ وَقَدْ تَوَلَّى الْأَمَلُ بِالْمَلِكِ وَقَدْ تَوَلَّى الْأَمَلُ بِالْمَلِكِ وَقَدْ تَوَلَّى الْأَمَلُ بِالْمَلِكِ</p>	<p>تتمنی که زار و پیرایه اگر سیاست او کرد و فتنه چرخه هر شود کشته و بر دامن اگر مهابت او است برانند</p>
<p>وَقَدْ تَوَلَّى الْأَمَلُ بِالْمَلِكِ وَقَدْ تَوَلَّى الْأَمَلُ بِالْمَلِكِ وَقَدْ تَوَلَّى الْأَمَلُ بِالْمَلِكِ وَقَدْ تَوَلَّى الْأَمَلُ بِالْمَلِكِ</p>	<p>اگر آفتاب در گوشه دست آفتاب و آنکه گرد و مگش بر سر نه است همه برین روش و رفیع و رفیع همه بهال و شمشیر بر جبین ایشان</p>

صفات الصدور		
منشورات	منشورات	ایات فارسی
الْوَالِي لَا عَظَمَ وَالْعَالِي لَا عَدَلَ الْأَقْدَامُ مَشِيدَةُ اللَّهِ وَلَهُ الْقَاهِرَةُ نَابُ السُّلْطَانَةِ الْكَامِلَةِ الْبَاهِرَةُ يَمِينُ الْخُلَفَاءِ وَأَمِينُ الْخَوَافِدِينَ مَقَرُّ الْمُلُوكِ وَالسَّكَاةِ	الْصَّدْرُ الْأَعْظَمُ الْأَقْدَامُ مَلَكُوتِي الْأَكْثَرُ بِاسْمِهِ الْأَكْمَلُ بِالْإِخْلَاقِ رِقَّةُ الْجَبَرِ الْحَلَالُ مَلِكُ الْعَالَمِ الْقَادِرُ الْغَالِبُ الْمُتَعَالِي الْغَالِبُ الْغَالِبُ وَالْقَاهِرُ الْغَالِبُ	ایمان شاه جهان ملک عالم صدور بزرگوار و قهرمان ایمان بزرگوار و قهرمان ایمان بزرگوار و قهرمان ایمان بزرگوار و قهرمان
مُقْبِلُ الدُّوَلِ السُّلْطَانِيَّةِ مَنُظُورُ الْخَصَرَةِ الْخَافِيَّةِ فَحْرُ السُّلْطَانِيَّةِ جَامِعُ الْمُنَاقِبِ الزَّكِيَّةِ وَالْمَرَاتِبِ السَّنِيَّةِ كَهْفُ السُّلْطَانَةِ الزَّاهِرَةِ مُؤَمِّنُ اللَّهِ وَلَهُ الْبَاهِرَةُ	صَدْرُ الصُّدُورِ الْوَالِي الْأَكْمَلُ مَطْمَحُ الْأَقْدَامِ السُّلْطَانِيَّةِ بِالْخَيْرِ الْخَالِدِ مِرْوَاتُ الْأَقْدَامِ السُّلْطَانِيَّةِ بِالْخَيْرِ الْمَوْجِدِ أَرْبَابِ الْعَالَمِ مُؤَمِّلُ الْخَلْقِ وَاللَّهُ وَلِي	جان پناه بزرگوار و قهرمان صدور بزرگوار و قهرمان صدور بزرگوار و قهرمان صدور بزرگوار و قهرمان
الْوَالِي الْأَعْظَمُ مُقْتَدِرُ الْأَعْظَمِ مَحْضُ النَّظَرِ السُّلْطَانِيَّةِ مَطْمَحُ السُّلْطَانَةِ الْكَامِلَةِ الْخَافِيَّةِ الْمُنُظَّورُ عِيَالِ الْأَقْدَامِ الْأَكْبَرِ الْخَصُوصُ وَهَذَا الْكُتْلُ السُّلْطَانِيَّةِ	صدور عال پناه عالجاه ایلالت و مشاهیر تنظیم امور عالم شاه اکابر عرب و اعظم مظهر انوار نادری صدر انوار کامرانی و جنتیاری	صدور بزرگوار و قهرمان صدور بزرگوار و قهرمان صدور بزرگوار و قهرمان صدور بزرگوار و قهرمان
الْصَّدْرُ الْعَظِيمُ الْأَكْثَرُ وَالْعَالِي الْمَوْجِدُ قَوَائِدِ اللَّهِ وَلَهُ الْبَاهِرَةُ تَنْبِيْهُ مَنْ أَوْضَاعِ السُّلْطَانَةِ بِأَقَامَةِ الْقِيَمَةِ وَافَاضَةِ تَحْرِيرِ مَالِكِ الْأَرْكَانِ الْقَادِرُ الْغَالِبُ الْغَالِبُ	دارای صاحب رای والی مستداری عصام دولت قاهره قوام ملت باهره سبیل میراث قبال جبریل بر عصمت جلال مهر جبریل شوکت مرکز محیط عظمت و عظمت	صدور بزرگوار و قهرمان صدور بزرگوار و قهرمان صدور بزرگوار و قهرمان صدور بزرگوار و قهرمان
فَعْلَمُ الْأُمُورِ الْمَالِكِ السُّلْطَانِيَّةِ مُنْجِبُ الْوَالِي بَارِئُ السُّلْطَانِيَّةِ عِلْمُ اللَّهِ وَلَهُ وَالْإِنْبَالُ تَحْتَ أَرْكَانِ السُّلْطَانَةِ الْكَمَالِ تَحْرِيرُ الْأَكْمَلِ بِالْإِخْلَاقِ الْغَالِبِ الْغَالِبِ تَحْرِيرُ الْأَكْمَلِ بِالْإِخْلَاقِ الْغَالِبِ الْغَالِبِ	والی صدر نشین صاحب سر عزت و تمکین مقدر سلاطین و دوله استار ملوک عالی مقدر صاعد ذروه معالی و مناقب عارج رتبه مصفا خیر بنایب	صدور بزرگوار و قهرمان صدور بزرگوار و قهرمان صدور بزرگوار و قهرمان صدور بزرگوار و قهرمان

والمقربین الیک الملوک الامام			
تنائیات و فرمایات عربیه		ابیات شائیات فارسیه	
مُنِیلٌ رَجِیْبًا لِّاَمٍّ مَّهْدٍ مَّكْمَلٌ جَمِیلٌ لِّحَیَاكَا مِلِّ الْبَدَلِ عَادِلٌ	وَفِی رَحْمَةِ الْمَوْلِیِّ مُحَمَّدٍ وَفِی سَاحَةِ الْمَوْلِیِّ مُحَمَّدٍ	صدوری که تو شمع معانی از آفت غیاثی که تو نام دولت بقای است فرمانی که تو اصل مقامات ملک دین اندر سر ریخته شکستلشای است	صدیق و دال بنیاد دارای دین و دولت بنیاد
هُوَ الصَّاحِبُ الْمُسْتَفِیُّ ذَا الْهَدَى لَهُ الْكَلْبُ بِالْمَشْرِیِّ سَعُودٌ	وَقَارِ وَأَفْضَالٌ وَلَمْ تُشْرُ الْفَوَائِدُ وَسُودٌ لِّهَامٍ هَمٌّ عَطَارِدُ	ان سروری که تو سند دولت سر است حام جهان که تو صفتی از غم نیست آتش آتش خلاق و آتش جهان از طلعت مبارک رای منیر است	دارای دین و دولت بنیاد بازار دین و دولت بنیاد
أَعْلَمُ لَهُ فِی عَمَلِیَاتِهِ مَا تَرَكَ لِمَسْكٍ بَلْ أَضَوْعُ	يَرْبُ السُّلُوكِ لَهُ رَفْعَةٌ عَنِ التَّحْمِیلِ بَلْ أَرْفَعُ	و او در دار سعادت اعلیٰ که تو شرف خدا عالمش که تو دال معانی و کفایت فتح و دولت شانش را تو فتح از غم نیست بخت و نصرت جلالش را تو فتح از غم نیست	و او در دار سعادت اعلیٰ که تو شرف خدا عالمش که تو دال معانی و کفایت فتح و دولت شانش را تو فتح از غم نیست بخت و نصرت جلالش را تو فتح از غم نیست
صَدْرٌ يَخْرِجُ عَنِ الزَّوَانِ الْأَعْمَى فَوْقَ رُيُوعِ نَوَائِبِ وَصَرُوفِ	مَاضٍ عَلَى الْعَرَاكِ يَنْصُرُ رَاثِيَهُ مِنْ رِيَّةِ التَّوْبِیْقِ وَالْقَشْدِ يَدُ	سروری که تو عالمی که تو شرف دو مقام تو شرف از سر و خدام است قطر که تو دولت که تو کمال شرفان دهر را سر و خطایان است	و او در دار سعادت اعلیٰ که تو شرف خدا عالمش که تو دال معانی و کفایت فتح و دولت شانش را تو فتح از غم نیست بخت و نصرت جلالش را تو فتح از غم نیست
أَعْلَمُ نَعْمَتِ الْخَلْقِ مِنْ مَخْضُطِهِمْ وَيُسْقِ عَطَاشَ الْفَقْرِ بِشَرِّ عَطْفِهِ	عِنْدَ السَّالِكِينَ زُرَّ مَطْعُ الَّذِي لِحَوَائِقِ مَكِينِ أَيْدِيهِ	آن که تو مکرر که تو دال و فیض او و او عالمش که تو دال معانی و کفایت فتح و دولت شانش را تو فتح از غم نیست بخت و نصرت جلالش را تو فتح از غم نیست	و او در دار سعادت اعلیٰ که تو شرف خدا عالمش که تو دال معانی و کفایت فتح و دولت شانش را تو فتح از غم نیست بخت و نصرت جلالش را تو فتح از غم نیست
أَمِيرٌ لِّلْقَمَكِينَ وَالْحَدَّ وَالْعَطَا وَيَدُلُّ لِّلْغَنَى النَّصْبِ السَّرِيعِ	مُؤْتِلٌ لِّلَّذِينَ يَلْقَى النَّاسُ كَلَامَهُمْ بِالْبَرِّ لَوْ لَقِيَ دَالِ الْشَّخْصِ مَلِكِهِ	و او در دار سعادت اعلیٰ که تو شرف خدا عالمش که تو دال معانی و کفایت فتح و دولت شانش را تو فتح از غم نیست بخت و نصرت جلالش را تو فتح از غم نیست	و او در دار سعادت اعلیٰ که تو شرف خدا عالمش که تو دال معانی و کفایت فتح و دولت شانش را تو فتح از غم نیست بخت و نصرت جلالش را تو فتح از غم نیست
هُوَ الَّذِي سَأَلَ مُنْسَلِمٍ وَصَوَّرَ الْجُودَ كُلَّ مَنَشَرٍ	صَدْرُهُ لِكُلِّ الْعَمَّةِ السَّالِبِ وَالشَّرِّ بَدْرٌ يَأْتِي بِهِ الْكَلَامُ السَّالِفُ	و او در دار سعادت اعلیٰ که تو شرف خدا عالمش که تو دال معانی و کفایت فتح و دولت شانش را تو فتح از غم نیست بخت و نصرت جلالش را تو فتح از غم نیست	و او در دار سعادت اعلیٰ که تو شرف خدا عالمش که تو دال معانی و کفایت فتح و دولت شانش را تو فتح از غم نیست بخت و نصرت جلالش را تو فتح از غم نیست

صفات الوزراء

منثورات	منثورات	فارسیه	فارسیه
<p>الَّذِي سُوِّرَ لَاعْدَلُ لَاعْظَمُ مَالًا عَازِمَةً مَطْلًا بِالنَّجْمِ وَالْكَوْمِ الْكَامِلِ الْكَافِلِ لِصَالِحِ الْأُمَمِ الْحَاكِمِ النَّاطِقِ مَوْجُودِ الْجَهْدِ فِي الْعَالِ سُلْطَانِ عَاطِلِ الْوَرَاءِ بِرْهَانِ أَمَاجِدِ الْكِبَرَاءِ</p>	<p>الْأَصْفُ الْأَعْظَمُ مَدْرَ أُمُورِ الْعَالِ رَاطِبُ مَنَاسِيخِ الْخَلْقِ بِأَيَّامِهِ الْبَاهِرَةِ مُزَاطِمِ مَصَالِحِ أُمَمَائِهِ فِي بَسِيطِ النَّاسِ أَكْفَى كَفَاةً الدُّنْيَا لَأَفْعَى عِلَامِ الْوَرَاءِ لَدَرْوَةِ الْعُلْيَا</p>	<p>سعد جان خواجه سلطان نشان صفت اتم صاحب صاحب نشان</p>	<p>آن زبیری که در فرستادست فزادست او را دو تنه دق چرخ بود نیم ورق</p>
<p>الَّذِي سُوِّرَ الْأَكْمَرُ وَالْأَصْفُ الْأَعْظَمُ مُنْتَبِثٌ حُقُوقًا لَتَعْرِفَ فِي الْأُمَمِ بِعَالِي الْهَيْمَمِ الْمُتَصِفِ بِزَكَاةِ الرَّأْيِ وَمَنَانَةِ الرَّوْفَةِ الشَّافِعَةِ لِمَنْعُصِّ مَنَاسِيخِ التَّوْبِ الْوَافِيَةِ وَالْأَفْكَارِ الصَّنَائِعِيَةِ</p>	<p>الْأَصْفُ الْأَعْدَلُ وَالْوَزِيرُ الْأَفْضَلُ الْأَكْمَلُ الْمُخْتَصُّ بِالشَّيْبَةِ الصَّافِيَةِ الْمُسْتَفِيزُ مِنَ الْمُبَادِي الْعَالِيَةِ فَلِإِطْلَاقِ النَّاسِ فِي بَسِيطِ الْأَفْضَالِ مَصَالِحِ الْمُخَوَّذَةِ بِالطُّولِ الْعَرَضِ</p>	<p>صفت جیشیه در صاحب دولت دلی عالم بیاد عدل مالک رقاب</p>	<p>آن بیامان که صفت کرد در شری شری رای که سارای آوازیه اسکندر بیست</p>
<p>صَاحِبُ الدِّيَّانِ الْأَعْلَى مَرَكَزُ دَائِرَةِ الْعِزِّ وَالْعِلَّةِ وَوَيْلُ الْوَلَاةِ الْأَمِيرِ مَرْجِعُ سُلْطَانِ الْعَرَبِ وَالْعَجْمِ لِحُذَاعَةِ الْعَالِ بِعَوَالِي الْهَيْمَمِ الصَّاعِدِ بِمَصَادِقِ الدِّقَّةِ إِلَى أَعْلَى الْقِسْمِ</p>	<p>وزیر اصف مکان اصف سلیمان شأن خلاصه وزراست اساق وارث سر بر وزارت از روس ارث و مستحق مقدم وزرای عالم مکرم اولاد آدم</p>	<p>صفت وزیر شری صاحب سلیمان جهان بود در اتم اصف سلیمان</p>	<p>آن خواجه که بی تقویت رای زبیری صفت بود که در دست عدلمان دولت</p>
<p>الَّذِي سُوِّرَ الْعَالِي نَاصِبٌ رَايَاتِ الشَّيْبَةِ الْعَالِي الْعَظِيمِ بِحَيْثُ نَدَايَةِ الشَّيْبَةِ شَانِ مَعَاذِ أَنْوَارِهِ وَالشَّهَادَةِ الْمُنْتَظَمِ بِرْشَكَاتِ قَلَامِهِ الْبَيِّنَةِ اسْتَبَابِ مَسَاطِطِ الْجَلَالَةِ وَالْإِكْرَامَةِ</p>	<p>صاحب صاحب ان وزیر عالیشان نشان شریف مالک نامداری مرکز بزرگوار می واسطه فاضلت امن وامان را بطه انتشار انا عدل و احسان</p>	<p>صفت مالک جهان کسند رقاب دستور بی خطا و خاهاه و خاهاه</p>	<p>آن مالک که بی تقویت رای زبیری صفت بود که در دست عدلمان دولت</p>
<p>مِلْكُ عَاطِلِ الْوَرَاءِ مَالِكِ آيَةِ الْأَكَاذِمِ بِسَاطِطِ الْمُسْتَظْهِرِ بِزَكَاةِ أَنْوَارِهِ صَنَائِعِيَةِ الْعَرَبِ وَالْعَجْمِ لِلتَّوَسُّلِ بِرَأْفِ الْأَفْعَى بِأَيَّامِهِ الْبَاهِرَةِ الشَّافِعِ مَنْعُومِ الدُّوَلَةِ بِالرَّأْيِ الرَّزِينِ</p>	<p>صفت جهان جهان و متور مالک بیاد عالی را عالم را می کار فرمای شکستنا عالم ملام ملک و ملت مدبر امور دین و دولت خلاصه امجد و کابر مطرح اشوه مناقب و صفات</p>	<p>صفت جهان جهان و متور مالک بیاد عالی را عالم را می کار فرمای شکستنا عالم ملام ملک و ملت مدبر امور دین و دولت خلاصه امجد و کابر مطرح اشوه مناقب و صفات</p>	<p>آن جهان جهان و متور مالک بیاد عالی را عالم را می کار فرمای شکستنا عالم ملام ملک و ملت مدبر امور دین و دولت خلاصه امجد و کابر مطرح اشوه مناقب و صفات</p>

والعلماء الاعلام			
شایات و فردیات عربیه		شایات فارسیه	
<p>امام طریق الشریعہ والدین صاحب دعوت العالی و هو المرحوم لا یس و اعلم منار العلم حین اطله و مان لا یسبأ الفضائل بایس</p>		<p>سپهر شرف آفتاب دولت و دین امام دوزمان مقتدای روی زمین نصیر حق کر بهر صلاح خلقش ساخت خدای عزوجل حافظ قواعد دین</p>	
<p>شمس الان کا طود العزیز الممد کھف انوری بمراتب و مناقب عالی در الشرف الرفع و رتبہ مشہور و مقصود و مناقب</p>		<p>نور شیدا سران معالی که آفتاب بارای اچیز حق حقیقت و مختصر عقل محمد داند و بخیر وجود روح مصور آید و بصورت بشر</p>	
<p>لا یرکب الدھر الفضل العبد و صامه اهل الشرف بالعرف و القدر هو ابید و فضیلا و اکرام و اکبر فستان ما بین الکواکب و البدر</p>		<p>مستحق انوای شرف و فضائل کز قدر بود و کرامت و انکاف افاضل در تیرگی جل بانشان غلات کز پر تو فکرش نکند حل مسائل</p>	
<p>ما کان الا فی القلوب و القلوب اعلیٰ و ارفع من الکمال و العالی لازال فی شرف الکمال و العالی</p>		<p>کمالی تر از دانش او روشن شد انچه خلق جهان بدو خالق مستور فکر کبرش حق سر قفا را محرم دل پاکش نظر اطفال خدا را منظور</p>	
<p>هو الباقی و الباقی الباقی و الباقی الباقی الباقی الباقی و الباقی الباقی الباقی الباقی</p>		<p>آن تکیه اعظم و آن کتب افاضل آن منبع معالی و آن مجمع فضائل نور شیدا را زایش روشن شده و خالق چوین را اندر شش حاصل شد و مسائل</p>	
<p>من فی زمانه من انوار کماله و الباقی الباقی الباقی الباقی و الباقی الباقی الباقی الباقی</p>		<p>صدیچم مرتبت و آفتاب قدر کز روی چهار بالش من بفر گرفت اسلام را حمایت جامش پناه داد دین را نهای تقویتش زیر گرفت</p>	
<p>هو الباقی الباقی الباقی الباقی و الباقی الباقی الباقی الباقی و الباقی الباقی الباقی الباقی</p>		<p>نظام قاعده مکرمات امام بهام نصیر ملت صدر الامری علیه سلام شبه شمای زمان کریم کشته مهدت بجایش قواعد اسلام</p>	

صفا قضاة الاسلام		منشوات	
منشوات		فارسی	
مَوْلَانَا مَوْلَا لَا نَامُ أَقْضَى قُضَاةَ الْإِسْلَامِ فِي الْأَيَّامِ صَاحِبُ الْبَلَاءِ رَافِعٌ فِي رِعَايَةِ الْأَحْكَامِ وَالشَّرْعِ حَاوِي لِرَوَايَةِ فِي أَنْظَامِ الْمُسْتَتَابِ الْفَرْغِيَّةِ مُقْتَدَى أَيْمَةِ الدِّينِ قُدْوَةً وَفِرْقَةً الْمُجْتَهِدِينَ		سُلْطَانُ قُضَاةِ الْمَمَالِكِ مُقْتَدِ السُّلَاطِينِ عَنْ وَرَثَاتِ الْمَهَالِكِ عَمَّارُ الْعَالِي لَعْنَانِ الثَّانِي كَاشِفُ الْعُمَةِ عَنْ عُمَةِ الْيَقِينِ نَاطِقُ أَحْكَامِ الشَّرْعِ الْمُبِينِ	
مَوْلَا الْأَعْدَلُ الْأَعْظَمُ أَقْضَى قُضَاةَ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ عَالِمُ الصُّلَحِ حَافِظُ الشَّرْعِ مُدِيرُ الْأُمُورِ الْخَفِيَّةِ حَافِظُ الشَّيْخَةِ الْبَقِيَّةِ الْمُخَصَّصُ بِرِئَاةِ الْأَهْمَامِ فِي إِجْرَاءِ الْحُدُودِ وَتَنْفِيذِ الْأَحْكَامِ		قَاضِي حُكْمَةِ الْإِسْلَامِ نَافِلُ الْأَقْصِيَّةِ وَالْأَحْكَامِ مُقَرَّرُ قَوَاعِدِ الشَّرْعِ مُدِيرُ مَعَاوِدِ الْأَحْصَالِ وَالْفَرْعِ طَهِيرُ الْإِسْلَامِ بِأَعْلَاهِ أَعْلَامِهِ لَا أَعْلَامَهُ فَحَيْدُ الْأَنْوَارِ بِأَرْسَاءِ مَبَانِي الْأَهْمِيَّةِ قَامِ	
سُلْطَانُ قُضَاةِ الْإِسْلَامِ أَعْدَلُ وَلاةِ الْأَيَّامِ فِي الْأَيَّامِ مُطَاعُ السُّلُوكِ وَالسُّلَاطِينِ مُشْلُوعُ الْخُلُقَاءِ وَالْحَوَاقِينِ مُسَوِّجُ الدِّينِ الْمُسَيِّدِ مُقَوِّى الشَّرْعِ الْمُسَيِّدِ		قَاضِي قُضَاةِ الْإِسْلَامِ مَالِكُ أَيْمَةِ الْأَحْكَامِ فِي الْأَيَّامِ مُخْلِصُ الْأَيَّامِ بِأَيْسَرَةِ الْأَقْلَامِ عَنْ بَوَائِقِ الْمَهَالِكِ وَمَنْزِلُ الْأَقْدَامِ كَاشِفُ الْحَقَائِقِ الْأُمُورِ مُصْطَلِحُ مَصَالِحِ الْجُمْهُورِ	
أَقْضَى الْقُضَاةَ وَالْحُكَّامَ لِحَقِّ الْوَلَاةِ فِي تَنْفِيذِ الْأَحْكَامِ شَرِيعَةُ الْعَهْدِ وَالْإِيمَانِ مَامِنُ أَهْلِ الْإِيمَانِ وَحُكَّامُ الْأَمَانِ حُجِّي مَرَايِسِ السُّنَّةِ وَالْفَرْصِ نَائِبُ الْقَضَائِلِ وَالْعَالِي فِي تَبْيِيطِ الْأَرْضِ		مَوْلَا الْأَعْدَلُ الْأَعْلَى أَسْوَدُ قُضَاةِ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ شَمْسُ مَشَارِقِ الْعَالِي نَائِبُ مَقَارِقِ الْأَعْلَى رَافِعُ أَعْلَامِهِ السُّنَّةِ السَّيِّئَةِ الشَّهَادَةِ قَامِعُ أَصَالِيلِ الْبِدْعَةِ الرَّذِيَّةِ الظُّلَمَاءِ	
قَاضِي قُضَاةِ الْمَمَالِكِ فِي الْأَيَّامِ وَالْأَيَّامُ لَا يَأْتِي كَمَلِ الْإِسْلَامِ الْفَائِضُ مَا لِحَقِّ الصَّرِيحِ وَالْأَكْرَمِ بِالنَّصْلِ الطَّيِّبِ رَافِعُ الْوَلَاةِ الشَّرْعِيَّةِ بِأَعْلَانِ الْبَرْهَانِ عَامِلُ أَمْنِيَّةِ الْحُكَّامِ بِالْأَيَّامِ وَالْإِحْسَانِ		أَكْمَلُ حُمَاةِ الْأَيَّامِ وَأَعْدَلُ وَلاةِ الْأَيَّامِ مُنْصَرِّحُ دَلِيلِ الْإِسْلَامِ مُتَحَدِّدُ الْأَقْلَامِ مُزَيِّنُ رِيَاضِ الشَّرْعِ بِأَرْهَابِ الْأَحْكَامِ حَاجِي بَيْضَةِ الدِّينِ رَاعِي حَوَازَةِ الشَّرْعِ الْمُسَيِّدِ	

اگر اسلام در مجامع درست
شرع در سبای مجامع است
قاضی دین و ملت که از دین و ملت
عالم و مشر و مولان در تمام است

شما بجهت قضاة و قضاة و قضاة
صفت ملت به امام که در مجامع
سلطان و شایسته و دین و ملت
قاضی دین و ملت که از دین و ملت

اگر اسلام در مجامع درست
شرع در سبای مجامع است
قاضی دین و ملت که از دین و ملت
عالم و مشر و مولان در تمام است

اگر اسلام در مجامع درست
شرع در سبای مجامع است
قاضی دین و ملت که از دین و ملت
عالم و مشر و مولان در تمام است

اگر اسلام در مجامع درست
شرع در سبای مجامع است
قاضی دین و ملت که از دین و ملت
عالم و مشر و مولان در تمام است

ثُمَّ أَمَّا عِبْرَتُهُ

قاضي التور يستلزم له ويتفق	للعادل في أحكامه
تجاولوا على صفات شرع محمد	أحكامه في حلاله وحرامه
أقوال العدل الذي جعل لنا	عن وجه ربنا لله كل قنا
قاضي القضا معظموهم	بالقرآن والاجلال ولا اكرام
قاضي شريف حاكم بين التور	والستار به من الحدان
منه استقام الساس في محمد	وبه تجد روث الاميان
اقام عماد الشرع والشرع	وتوه ذكر الفضل الفضل
بصير يأسر العلوم كانتما	يرى يعين العقل ما هو
قاضي التور دعم البرية عدله	قاضي القضا ونقاوة العظماء
وبه تلوهم معالي الاسلام	والى الاخرة خاصة العلماء
قاضي اذ الشبهة الاكرام بان	قاضي البرية ارفع الشبهات
له رأى يوفى بين الماء والقاء	رؤك الشريعة دافع الكليات
قاضي قضا الدين قضا الله	قاضي الممالك صاحب ايامه
وذكر طار الحقائق قاضي	بالكرام على الكرام حجا

صفا مشائخ الدین

منقولات	منقولات	ایات فارسی
شیخ الاسلام الأعظم هاد طوائف الأمم وایات الحکمة السیما بیه کاشف ارباب التوحید الرسولانیة میفتاح مفاتیح الغیب مفتاح خزان لا یدیک غوث الدین یا غوث العالی	بِسْمِ شَيْخِ الدِّينِ الْمُظَهَّرِ لِلَّهِ الْعَلِيِّ مُطْلَعِ أَوَّلِ الذِّكْرِ كَمَا تَحْتَضِرُ أَوَّلَ الْكَلَامَاتِ سُلْطَانِ أَعْلَى الْأَوَّلِينَ يَمِينِ الْأَمْرِ هَاهُنَا أَمِيرِ الْأَصْفِيَاءِ بِحُسْنِ الْإِفَادَةِ وَالْإِسْعَادِ	وایات الحکمة السیما بیه کاشف ارباب التوحید الرسولانیة میفتاح مفاتیح الغیب مفتاح خزان لا یدیک غوث الدین یا غوث العالی
سُلْطَانُ الْمَشَائِخِ وَالْإِفَاقِ وَرِثُ مَنَاءِ الْأَوَّلِيَاءِ بِالْإِسْتِخْفَاقِ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ رَحْمَةُ اللَّهِ الْفَاتِحَةُ فِي بِلَادِهِ سَلَامَةُ مَسْجِدِ الشَّيْخَةِ وَالْعِلَّةُ نَهْجُهُ وَاقِفُ مَوَاقِفِ الْحَقِّ وَالْحَقِيقَةِ	سُلْطَانُ مَشَائِخِ الْعُظَمَاءِ قُطْبُ الْأَوَّلِيَاءِ مُرْشِدُ الْأَوَّلِينَ وَقُدَّةُ أَوَّلِ النَّفُوسِ الْمُتَّقِدَةِ سَيِّدَةُ الطَّاهِرَةِ أَسْوَدُ دَوَى الْقُلُوبِ لِنُتَاقَةِ السَّاهِرَةِ مَحْزَنُ الْأَمْرِ لِلْأَهْوِيَّةِ مُطْلَعُ الْأَنْوَارِ الْجَبَرُوتِيَّةِ	سُلْطَانُ مَشَائِخِ الْعُظَمَاءِ قُطْبُ الْأَوَّلِيَاءِ مُرْشِدُ الْأَوَّلِينَ وَقُدَّةُ أَوَّلِ النَّفُوسِ الْمُتَّقِدَةِ سَيِّدَةُ الطَّاهِرَةِ أَسْوَدُ دَوَى الْقُلُوبِ لِنُتَاقَةِ السَّاهِرَةِ مَحْزَنُ الْأَمْرِ لِلْأَهْوِيَّةِ مُطْلَعُ الْأَنْوَارِ الْجَبَرُوتِيَّةِ
بِسْمِ الْمَشَائِخِ فِي الزَّجَانِ مُؤَيَّلُ أَرْبَابِ الْعِلْمِ وَالْعُرْفَانِ الْوَيْدُ بِالْأَهْلَامَاتِ الْعَرَشِيَّةِ الْمَحْضُوصِ لَوَائِدِ الْفَتَا سَيِّدَةُ بَحَارِ الْعَوَالِمِ فِي جَمْعِ الْأَطْوَارِ جَامِعُ الْكَارِمِ وَالْعَالِي فِي الْأَمَانِ وَالْأَعْصَارِ	الْشَيْخُ الْحَقَّانِي وَالْمُرْشِدُ الْقَهْلُ الْمُقْتَدِرُ أَعْلَى الْأَوَّلِ عَارِفُ دَقَائِقِ الْحَزَنَةِ وَالشُّلُوكِ الْمُتَوَسِّلِ فِي قُبَابِ الشُّجَبَاتِ السَّجَّانِيَّةِ السُّنْجَلِ مِنْ بَارِقَاتِ لَمَعَاتِ كَيْدِ بَابِ الْخَزَائِنَةِ	الْشَيْخُ الْحَقَّانِي وَالْمُرْشِدُ الْقَهْلُ الْمُقْتَدِرُ أَعْلَى الْأَوَّلِ عَارِفُ دَقَائِقِ الْحَزَنَةِ وَالشُّلُوكِ الْمُتَوَسِّلِ فِي قُبَابِ الشُّجَبَاتِ السَّجَّانِيَّةِ السُّنْجَلِ مِنْ بَارِقَاتِ لَمَعَاتِ كَيْدِ بَابِ الْخَزَائِنَةِ
بِسْمِ الْأَوَّلِ مُقْتَدِرِ طَوَائِفِ الْإِسْلَامِ أَكْمَلُ هَذِهِ الْأَيَّامِ يَنْبُوعُ الْكَشْفِ مَنبَعُ الْأَهْلَامِ جَمْعُ خَصَائِصِ الشُّورَانِيَّةِ بِسْمِ فَضَائِلِ الْوَرَحَانِيَّةِ قَاسِمِ مَوَاقِفِ الصِّدِّيقِينَ رَاجِدُ مَوَاجِدِ الْكُفَّ وَالْيَقِينِ	سُلْطَانُ الْحَقِّقِينَ خَازِنُ الْأَوَّلِيَاءِ وَالْمُرْشِدِ كَاشِفِ أَسْرَارِ الْمَلَكِ وَالْمَكُونِ نَاطِلُ الْأَوَّلِ الْقُدُّوسِ مَنَاطِلُ الْجَبَرُوتِ وَالْفَاقِ فِي عَمَالِ الْقُدْسِ بِالْمَوَادَّةِ السَّائِرَةِ بِأَقْدَامِ الْكَشْفِ فِي كَشْفِ عَوَالِمِ الْغَيْبِ بِالشَّهَادَةِ	سُلْطَانُ الْحَقِّقِينَ خَازِنُ الْأَوَّلِيَاءِ وَالْمُرْشِدِ كَاشِفِ أَسْرَارِ الْمَلَكِ وَالْمَكُونِ نَاطِلُ الْأَوَّلِ الْقُدُّوسِ مَنَاطِلُ الْجَبَرُوتِ وَالْفَاقِ فِي عَمَالِ الْقُدْسِ بِالْمَوَادَّةِ السَّائِرَةِ بِأَقْدَامِ الْكَشْفِ فِي كَشْفِ عَوَالِمِ الْغَيْبِ بِالشَّهَادَةِ
بِسْمِ الرُّشْدِ وَالْهَادِي الْأَوْجِدِ فَرْدُ الْأَهْلِ وَفُطْحُ الْأَقْطَابِ رُجُلَانِ الْإِسْخَانِ بِالْحُكْمَةِ وَفَعْلُ الْخَطَابِ الْفَاصِلِ مَنْ أَرَادَ النَّاسُوتِيَّةَ الْوَأَصْلَ إِلَى قَوَائِمِ السَّارِفِ الْأَهْوِيَّةِ قُدَّةُ الْأَصْفِيَاءِ قَبْلَهُ الْأَوَّلِيَاءِ	بِسْمِ الْمَشَائِخِ الطُّوْدِ الشَّامِخِ وَالْعِلْمِ الرَّاسِخِ الْمُفْطَمِ عَنْ كَدِّ رَاتِلِ الْعَوَائِقِ النَّفْسِيَّةِ السُّتَانِ بِمَوْضِعِ السَّامِنِ الْقُدْسِيَّةِ مَنبَعُ الْعُلُومِ الرَّفِيعَةِ جَمْعُ الْفِيوضِ السَّجَّانِيَّةِ قُطْبُ فَلَاكِ الْجَمَادِيَّةِ مَرْكَزُ دَوَائِلِ الْوَالِيَّةِ	بِسْمِ الْمَشَائِخِ الطُّوْدِ الشَّامِخِ وَالْعِلْمِ الرَّاسِخِ الْمُفْطَمِ عَنْ كَدِّ رَاتِلِ الْعَوَائِقِ النَّفْسِيَّةِ السُّتَانِ بِمَوْضِعِ السَّامِنِ الْقُدْسِيَّةِ مَنبَعُ الْعُلُومِ الرَّفِيعَةِ جَمْعُ الْفِيوضِ السَّجَّانِيَّةِ قُطْبُ فَلَاكِ الْجَمَادِيَّةِ مَرْكَزُ دَوَائِلِ الْوَالِيَّةِ

صفا مشائخ

وهذا اهل الحق واليقين

ثنائیات فارسیه	ابیات	ثنائیات عربیه
سلطان مشکاه ولایت کبریه شمس چون کعبه قبله همه اولاد آدم است هر غیر کاویانی زانرا زمین هست اصغات جمله حضرت اورا مسلم است	بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی	سَيِّدُ الشُّعْبَةِ لِسَانُ الْقُدُّوسِ مَنْ خَصَّصَتْ لَهُ رِقَابُ الْأَعَالَى إِذْ رَأَوْا شَرَفَهُ سَيِّدُهُ فَقَاخَرُوا لَهَا بِخَيْدٍ مَتَبَةٍ وَأَمَّا الْقَوِيُّ فِي الْعَقَبَةِ مَنْ عَرَفَهُ
هر گردن ولایت کز نمبر روشن هر سحر خورشید رخشان میکند نور اقتباس بجز غافل از کبر بر حقان را نسیم نحت دین را پادشاه قهر ولایت را اساس	هر گردن ولایت کز نمبر روشن هر سحر خورشید رخشان میکند نور اقتباس	هُوَ الْمُرْتَبَةُ الْهَادِي إِلَى كَيْلِ رَمَانِهِ إِمَامُ الْوَحْدَةِ بَحْرُ الْعِلْمِ الْهَادِي عَلَيْهِ مِنَ النُّورِ إِلَى لَمَعَةٍ إِذَا نَظَرَ السَّارِي تَلَا لَهَا هَتْدَاهُ
شیخ جهان پناه کز اردوی مکرمت بر سروران عالم تحقیق سرور دست دارای ملک لطف و کرم بادی اتم کا و صاف ذات پاکش از انبیه برتر است	سلطان سر شوق و خفا خوشتر خورشید و درون	هُوَ الرَّبُّ الْمُسَوِّدُ حَقًّا وَقَدْ بَدَا عَلَيْهِ قَلَامُ الْإِشَادِ وَالْفَضْلُ بَدَا مُقِيلُ أَرْبَابِ الْوَلَايَةِ بَابَهُ وَفَحْشَنُ أَسْرَارِ الْهِدَايَةِ صَدْرَهُ
موی کجیب جباب ممت او فضای راحت افلاک کمر بست از کرم دل منورش از افقش را مطلع ضمیمه نورش اسرار غیب را محرم	موی کجیب جباب ممت او فضای راحت افلاک کمر بست از کرم	مُتَبَعُ الْوَلَدِ مَتَابَعُ الْوَلَدِ مُتَبَعُ الْوَلَدِ مَتَابَعُ الْوَلَدِ
آنکه باشد در شرف اوصاف ذات کاملش برتر از درک فروبالا ترازم و گمان نقد اخلاق او را روح قدسی در پست چو سر القاس او با غفلت علی تو امان	آنکه باشد در شرف اوصاف ذات کاملش برتر از درک فروبالا ترازم و گمان	سَلَامٌ عَلَى خَلْقِ الْخَلْقِ سَلَامٌ عَلَى خَلْقِ الْخَلْقِ
روشن دلی که جاوید جهان پاک او در ملک غیب بار که سخن او بر لب است پیدا است بر همی منیرش بهر زمان سرمی که در حجاب غرطه معین است	روشن دلی که جاوید جهان پاک او در ملک غیب بار که سخن او بر لب است	سَلَامٌ عَلَى خَلْقِ الْخَلْقِ سَلَامٌ عَلَى خَلْقِ الْخَلْقِ
ایمن سر ولایت امان روی زمین امام دین همی پیشوا اهل زمان ز قهر محبت او در دینش در ملکوت که آفتاب بود در ره و ران روزگار	ایمن سر ولایت امان روی زمین امام دین همی پیشوا اهل زمان	سَلَامٌ عَلَى خَلْقِ الْخَلْقِ سَلَامٌ عَلَى خَلْقِ الْخَلْقِ

ومدبری الامور

تثانیات فارسیه	ابیات	تثانیات عربیه
<p>دستور ملک آصف دوران که ذات ادا از روی لطافت صورت روح مجسم است ایش نهاده بر طبق عرف یک سبک هر نکته که در ذوق غیب ندیم است</p>	<p>دستورین شاه که اندیشه طربش باز داشت جان خویش بر جوارش</p>	<p>ویرای خلد الامور لعله علیه وقضه الیاذیه یحسین کاهه مشرق فی قفصه طرب تکالیف منیا قافیه</p>
<p>اصف ثانی سپهر فضل و دریا ی کرم آن که از او یک صفا تش قاطع اندازد کل در که او بیکه صاحب دکان من کل بابا آستانش بویه جای مقلان فی کل حال</p>	<p>اصف ثانی سپهر فضل و دریا ی کرم آن که از او یک صفا تش قاطع اندازد کل در که او بیکه صاحب دکان من کل بابا آستانش بویه جای مقلان فی کل حال</p>	<p>ویرای خلد الامور لعله علیه وقضه الیاذیه یحسین کاهه مشرق فی قفصه طرب تکالیف منیا قافیه</p>
<p>نیوز فرست دولت زینت تو فیض دفتر تجرید بلا و بیاض و شرف حضرت دستور عظم که او شرف رکای ملک آرا تش اگر عالمی را کشف</p>	<p>سلطان لایق از نیوز و جلال کرامت از نیوز و جلال</p>	<p>ویرای خلد الامور لعله علیه وقضه الیاذیه یحسین کاهه مشرق فی قفصه طرب تکالیف منیا قافیه</p>
<p>جهان مکرمت بجز ایاد نهاده بعد ازین مشکل خراب شد و در پیش او دانشا علم</p>	<p>جهان مکرمت بجز ایاد نهاده بعد ازین مشکل خراب شد و در پیش او دانشا علم</p>	<p>ویرای خلد الامور لعله علیه وقضه الیاذیه یحسین کاهه مشرق فی قفصه طرب تکالیف منیا قافیه</p>
<p>در پرتگاه نشان آفتاب برج وزارت که در پیشگاه شیشه تمام هدیه پیشکش و غفر هر دو نشان و درگاه دوام دولت و اقبال بر پیاپی</p>	<p>در پرتگاه نشان آفتاب برج وزارت که در پیشگاه شیشه تمام هدیه پیشکش و غفر هر دو نشان و درگاه دوام دولت و اقبال بر پیاپی</p>	<p>ویرای خلد الامور لعله علیه وقضه الیاذیه یحسین کاهه مشرق فی قفصه طرب تکالیف منیا قافیه</p>
<p>فرید اعدا افضل که آسمان آید خداوند حضرت ادم و سلیمان ایکانه صاحب عالمی که در پیشگاه که در پیشگاه شیشه تمام هدیه</p>	<p>فرید اعدا افضل که آسمان آید خداوند حضرت ادم و سلیمان ایکانه صاحب عالمی که در پیشگاه که در پیشگاه شیشه تمام هدیه</p>	<p>ویرای خلد الامور لعله علیه وقضه الیاذیه یحسین کاهه مشرق فی قفصه طرب تکالیف منیا قافیه</p>
<p>و اما وزیر ملک که خلق خدا ی ردا دارد و در کفایت اشراف خویش چون دید از درگاه که از او اعطای فی الحال ازین باده شش زمام خویش</p>	<p>و اما وزیر ملک که خلق خدا ی ردا دارد و در کفایت اشراف خویش چون دید از درگاه که از او اعطای فی الحال ازین باده شش زمام خویش</p>	<p>ویرای خلد الامور لعله علیه وقضه الیاذیه یحسین کاهه مشرق فی قفصه طرب تکالیف منیا قافیه</p>

اوصاف اهل القلم

منشورات	عربیہ	فارسیہ	فارسیہ
الْمَوْلَى الْأَعْظَمُ الْأَعْدَلُ وَالْمَطَامُ الْأَكْرَمُ قَائِدُ أَمَّةِ الْعَالِ وَاسِطَةُ إِجَارِهِ مَرَامُ الْأَعَالِي	بزرگوارترین و دادگزارترین و بزرگوارترین رهبر امت عالم و واسطه اجرای امر است افعالی	بزرگوارترین و دادگزارترین و بزرگوارترین رهبر امت عالم و واسطه اجرای امر است افعالی	بزرگوارترین و دادگزارترین و بزرگوارترین رهبر امت عالم و واسطه اجرای امر است افعالی
الشَّهِيدُ الْكَرِيمُ وَالْمَطَامُ الْمُعْظَمُ كَهْفُ الْأَنْوَارِ مُسْنَدُ الشُّبُورِ مَوْجِدُ كُلِّ مَأْمُورٍ وَأَمِيرٍ	شاهد گرام و بزرگوارترین و بزرگوارترین سند انوار و موجد هر امری و امیر	شاهد گرام و بزرگوارترین و بزرگوارترین سند انوار و موجد هر امری و امیر	شاهد گرام و بزرگوارترین و بزرگوارترین سند انوار و موجد هر امری و امیر
الْوَكِيلُ الرَّفِيعُ أَوَّلُ الْكِبَرَاءِ بِالْقُدْرِ الْمُسْتَعِ مُخْرِجُ الْمَرَامَاتِ السَّيِّئَةِ وَسَيِّدَةُ حُصُولِ الْمُرَادَاتِ الْكَلْبِيَّةِ	وکیل رفیع و اول کبریا با قدرت مستع مخرج المرامات السیئ و سیدة حصول المرادات الکلبیة	وکیل رفیع و اول کبریا با قدرت مستع مخرج المرامات السیئ و سیدة حصول المرادات الکلبیة	وکیل رفیع و اول کبریا با قدرت مستع مخرج المرامات السیئ و سیدة حصول المرادات الکلبیة
الْمَوْلَى الْأَعْظَمُ الْأَعْلَمُ مَدِيرُ قَوَائِنِ الْقَضَائِلِ وَالْحَكِيمُ لِسَانُ الدَّوْلَةِ الْهَوَا تَرْجُمَانُ الْحُضُورِ الْبَاهِرَةِ	بزرگوارترین و دانایترین و مدبر قوانین القضائل و الحکیم لسان الدولة الهو ترجمان الحضور الباهرة	بزرگوارترین و دانایترین و مدبر قوانین القضائل و الحکیم لسان الدولة الهو ترجمان الحضور الباهرة	بزرگوارترین و دانایترین و مدبر قوانین القضائل و الحکیم لسان الدولة الهو ترجمان الحضور الباهرة
مَوْلَانَا الْأَحْكَمُ مُسْتَجْمَعُ بِلَاحِ الْحُكْمِ مَجْمَعُ الْأَدَبِ الْعُلُومِ وَالْإِكْرَامِ الْمُسْتَوْرٍ وَالْمَنْظُومِ	مولانا الاحکم مستجمع بلاح الحكم مجمع الادب العلوم و الکرام المستور والمنظوم	مولانا الاحکم مستجمع بلاح الحكم مجمع الادب العلوم و الکرام المستور والمنظوم	مولانا الاحکم مستجمع بلاح الحكم مجمع الادب العلوم و الکرام المستور والمنظوم
مَالِكُ أَمَّةِ الْبَيَانِ قَائِدُ أَمَّةِ الْكَلَامِ بِالْبَيَانِ مُسْنَدُ الْمَمَالِطِ السَّاطِنَةِ مِنْشَأُ الْعَوَاطِفِ السَّاطِنَةِ	مالک امت البیان قاید امت الکلام بالبیان مسند الممالط الساطنة منشأ العواطف الساطنة	مالک امت البیان قاید امت الکلام بالبیان مسند الممالط الساطنة منشأ العواطف الساطنة	مالک امت البیان قاید امت الکلام بالبیان مسند الممالط الساطنة منشأ العواطف الساطنة
أَشْرَفُ سَامِعِ الْكَلَامِ مُظَهِّرُ سِرِّ الْبَابِ فِي الْحَسَنِاتِ مُخْرِجُ عَنَائِفِ الْقَضَائِلِ دِيْبَاجَةُ دَفَائِرِ الْمَوَاهِبِ وَالْفَوَاضِلِ	اشرف سامع الکلام مظهر سر الباب فی الحسنات مخرج عنایف القضائل دیباجة دفایر المواهب و الفواضل	اشرف سامع الکلام مظهر سر الباب فی الحسنات مخرج عنایف القضائل دیباجة دفایر المواهب و الفواضل	اشرف سامع الکلام مظهر سر الباب فی الحسنات مخرج عنایف القضائل دیباجة دفایر المواهب و الفواضل

صفات من تعلق به الیوان

منشورات	عربیہ	فارسی	فارسی
نور	النور الکریم والاعظم لا یرفع العظم منہ انشأ فیض الله افاقا کمال الهم منہ انشأ فیض الله افاقا کمال الهم	سماوات و الارض و کل شیء فیها من نور الکریم و الاعظم لا یرفع العظم منہ انشأ فیض الله افاقا کمال الهم	دیباچه عالی و جوهر کمال نور علی و درای کامکار فیض نور و زلف نور
بر	الاول الرفیع والمصاحب الشیخ الیسع منہ قولین لک واولین اهر قومی الج علی دقار الیکمال والعیض والمکین	خبر علی و اولی الامر من نور الرفیع و المصاحب الشیخ الیسع منہ قولین لک واولین اهر قومی الج	دیباچه عالی و جوهر کمال نور علی و درای کامکار فیض نور و زلف نور
حال مال	الصالح الاعظم و مؤسس مبانی الج الکریم و الاکابر لک و اولین اهر قومی الج نأصب الیک الیکمال و العیض و المکین	خبر علی و اولی الامر من نور الصالح الاعظم و مؤسس مبانی الج الکریم و الاکابر لک و اولین اهر قومی الج	دیباچه عالی و جوهر کمال نور علی و درای کامکار فیض نور و زلف نور
ایضا	الصاحب العادل والقدر الفاضل جامع ایاة الیقین افر ایاة الیقین عون لیرتبه طهره الرعین	خبر علی و اولی الامر من نور الصاحب العادل والقدر الفاضل جامع ایاة الیقین افر ایاة الیقین	دیباچه عالی و جوهر کمال نور علی و درای کامکار فیض نور و زلف نور
ایضا	الصاحب الرفیع و الصاحب الحسین قدوة انشأ فیض الله افاقا کمال الهم یمین العادل و الاوصاف	خبر علی و اولی الامر من نور الصاحب الرفیع و الصاحب الحسین قدوة انشأ فیض الله افاقا کمال الهم	دیباچه عالی و جوهر کمال نور علی و درای کامکار فیض نور و زلف نور
حال رفیع	الصاحب الاعظم و الاعظم کمال الفاضل الکریم و الرفیع و مؤسس مبانی الج قواعد الشرف و الیکمال و الیقین	خبر علی و اولی الامر من نور الصاحب الاعظم و الاعظم کمال الفاضل الکریم و الرفیع و مؤسس مبانی الج	دیباچه عالی و جوهر کمال نور علی و درای کامکار فیض نور و زلف نور
ایضا	الصاحب الاعظم و مؤسس مبانی الج کاشف الهم و افر ایاة الیقین کمال الهم و الاکابر لک و اولین اهر قومی الج	خبر علی و اولی الامر من نور الصاحب الاعظم و مؤسس مبانی الج کاشف الهم و افر ایاة الیقین	دیباچه عالی و جوهر کمال نور علی و درای کامکار فیض نور و زلف نور

اوصاف سائر الملایین

منورات	عینه	جاسیه	جاسیه
الامیر المومنین المکرم والشهید السید الأعظم افتخار القوارس الشجعان سابق الفرسان فی مضمار البحرة ومیدان الامتحان	الامیر المومنین المکرم والشهید السید الأعظم افتخار القوارس الشجعان سابق الفرسان فی مضمار البحرة ومیدان الامتحان	دوران موتی هوی جان کور کشتی حیات صغیر و کبر	پایه ملک خداوندی محمد کدورت سرخ سر از آتش یکجمله کز سرش
الشجاع الأمد والطاقم الأعظم ضابط الحدود ولا یموت حارس الانحاء من شرف اهل الاعیان	الشجاع الأمد والطاقم الأعظم ضابط الحدود ولا یموت حارس الانحاء من شرف اهل الاعیان	پیر خفا کل جهان سالی کرم سر کربک و جاس	دالی ملک شجاعت فراخ خا عالمی ملک شجاعت فراخ خا
الامیر العزیز المحفوظ بعون الله فی ریحون العتیق علی ذروة العرش الجلال المرفیع درجات احسنه والاقبال	الامیر العزیز المحفوظ بعون الله فی ریحون العتیق علی ذروة العرش الجلال المرفیع درجات احسنه والاقبال	پیر خفا کل جهان سالی کرم سر کربک و جاس	پایه ملک خداوندی محمد کدورت سرخ سر از آتش یکجمله کز سرش
الامیر الأعظم صلاح العالمین ومصلح الأمم مخزن أسرار السالطین ناطق منشآت أمور الملک والدين	الامیر الأعظم صلاح العالمین ومصلح الأمم مخزن أسرار السالطین ناطق منشآت أمور الملک والدين	پیر خفا کل جهان سالی کرم سر کربک و جاس	پایه ملک خداوندی محمد کدورت سرخ سر از آتش یکجمله کز سرش
الکولی الأعظم أعظم حمایة الأمم جامع أشنان أسباب عوالی لهم ناصب زیات قائبات الحکمة والحکیم	الکولی الأعظم أعظم حمایة الأمم جامع أشنان أسباب عوالی لهم ناصب زیات قائبات الحکمة والحکیم	پیر خفا کل جهان سالی کرم سر کربک و جاس	پایه ملک خداوندی محمد کدورت سرخ سر از آتش یکجمله کز سرش
أسوة أماجید الاقاصیة مستحکم التاقیة لاطلاق مؤسسین الحیاة مشیئة اذکان الرعایة قارین شجاع الی کل حارس أطوار الکمال	أسوة أماجید الاقاصیة مستحکم التاقیة لاطلاق مؤسسین الحیاة مشیئة اذکان الرعایة قارین شجاع الی کل حارس أطوار الکمال	پیر خفا کل جهان سالی کرم سر کربک و جاس	پایه ملک خداوندی محمد کدورت سرخ سر از آتش یکجمله کز سرش
مالک الملائکة علی خلاصة انباء الایام واللیالی مظهر أسرار الصولة مطرحة انوار الدولة والی کلاه الزمان جانی حماة الاوان	مالک الملائکة علی خلاصة انباء الایام واللیالی مظهر أسرار الصولة مطرحة انوار الدولة والی کلاه الزمان جانی حماة الاوان	پیر خفا کل جهان سالی کرم سر کربک و جاس	پایه ملک خداوندی محمد کدورت سرخ سر از آتش یکجمله کز سرش

اوصاف النقباء

منثورات	منثورات	فارسيه	فارسيه
مَنْ يُقْبَلُ الْإِسْلَامَ مُؤْمِلًا أَحَاطَ بِالنِّقْبَاءِ الْعِظَامِ عِلْمًا اللَّهُ لَسَانَهُ الْوَرْدُ وَنُفُوسُ أَبْنَاءِ الرِّسَالَةِ رُبَّةُ الْبَيَاتِ النَّقَابَةِ وَالْكَرَامَةِ قُدْرَةُ الرَّفْعَةِ الْعُلُوَّةِ أَسْوَدُ الْعِلْمِ الشَّيْبَةِ	صَدْرُ الْكَلِمَةِ الْبَاهِةُ بِدُرِّ الْهَيْلَةِ الزَّاهِرَةِ طَرَفُ نَاصِيَةِ السَّيَادَةِ وَجْهَةُ السَّعَادَةِ ظَاهِرُ الْإِحْسَانِ طَاهِرُ الْإِسْنَانِ وَفِي الْإِخْلَاقِ وَالْمَازِ عُلُوٌّ الْأَعْرَاقِ وَالْمَفَاحِيرِ	مَنْ قَبِلَ الْإِسْلَامَ مُؤْمِلًا أَحَاطَ بِالنِّقْبَاءِ الْعِظَامِ عِلْمًا لِسَانُهُ الْوَرْدُ وَنُفُوسُ أَبْنَاءِ الرِّسَالَةِ رُبَّةُ الْبَيَاتِ النَّقَابَةِ وَالْكَرَامَةِ قُدْرَةُ الرَّفْعَةِ الْعُلُوَّةِ أَسْوَدُ الْعِلْمِ الشَّيْبَةِ	مَنْ قَبِلَ الْإِسْلَامَ مُؤْمِلًا أَحَاطَ بِالنِّقْبَاءِ الْعِظَامِ عِلْمًا لِسَانُهُ الْوَرْدُ وَنُفُوسُ أَبْنَاءِ الرِّسَالَةِ رُبَّةُ الْبَيَاتِ النَّقَابَةِ وَالْكَرَامَةِ قُدْرَةُ الرَّفْعَةِ الْعُلُوَّةِ أَسْوَدُ الْعِلْمِ الشَّيْبَةِ
مِنْ أَطَاعَ أَمْرَ السَّادَاتِ الْفَخْرِيَّ بِأَفْسَادِ الْكَلِمَاتِ وَالسَّعَادَاتِ مِلَادًا كَمَا فِي النَّقَابَةِ الرُّفْعَةِ النَّقَابَةِ إِلَى الْعَبَادَةِ أَوْ لَا السَّيِّئِينَ قُدْرَةُ الْإِحْدَادِ الْخَافِيْنَ	أَلَمْ تَنْصُرِ الْإِحْسَانَ قَدَمُ وَالْحَقِّ الْأَنْسَابِ الْأَكْرَمِ بِهَيَّانِ اسَاجِدِينَ الْإِنَاءِ وَالْطَّلِينَ سُلْطَانِي نَقَابَةِ وَبَقِيَّةِ السَّالِطِينَ وَفِي الْإِمَامَةِ عَيْنُ نُورٍ الْكَرَامَةِ	مَنْ أَطَاعَ أَمْرَ السَّادَاتِ الْفَخْرِيَّ بِأَفْسَادِ الْكَلِمَاتِ وَالسَّعَادَاتِ مِلَادًا كَأَمَّا فِي النَّقَابَةِ الرُّفْعَةِ النَّقَابَةِ إِلَى الْعَبَادَةِ أَوْ لَا السَّيِّئِينَ قُدْرَةُ الْإِحْدَادِ الْخَافِيْنَ	أَلَمْ تَنْصُرِ الْإِحْسَانَ قَدَمُ وَالْحَقِّ الْأَنْسَابِ الْأَكْرَمِ بِهَيَّانِ اسَاجِدِينَ الْإِنَاءِ وَالْطَّلِينَ سُلْطَانِي نَقَابَةِ وَبَقِيَّةِ السَّالِطِينَ وَفِي الْإِمَامَةِ عَيْنُ نُورٍ الْكَرَامَةِ
الْمَرْفَعَةُ لِأَمْرِ الْوَجْهِ الْكَرِيمِ بَقِيَّةُ نَسَائِدِ الْأَقَانِ فِي مَنَاصِلِ السَّعَادَاتِ بِالْإِسْتِعْقَادِ وَطُحُفِ الظَّالِمَةِ وَالرُّفْعَةِ وَالْجَلَالَةِ مُظْلَمٌ أَنْوَارِ شُعُوبِ نَقَابَةِ وَالْأَيَالَةِ	السَّيِّئَاتِ الْحَيَّةِ وَالْكَرِيمَةِ الْإِسْلَامِ الْأَصْلِيَّ فِي دَارِهِ جَمِيلُ الْوُصُوفِ فِي أَخْلَاقِهِ صَفَائِهِ إِنْسَانٌ عَيْنُ السَّادَةِ عَيْنُ إِنْسَانِ السَّيَادَةِ سُنَّةُ آلِ طَهٍ وَلَيْسَ نَبَوِيُّ الْإِنَاءِ عَلَى الْيَقِينِ	الْمَرْفَعَةُ لِأَمْرِ الْوَجْهِ الْكَرِيمِ بَقِيَّةُ نَسَائِدِ الْأَقَانِ فِي مَنَاصِلِ السَّعَادَاتِ بِالْإِسْتِعْقَادِ وَطُحُفِ الظَّالِمَةِ وَالرُّفْعَةِ وَالْجَلَالَةِ مُظْلَمٌ أَنْوَارِ شُعُوبِ نَقَابَةِ وَالْأَيَالَةِ	السَّيِّئَاتِ الْحَيَّةِ وَالْكَرِيمَةِ الْإِسْلَامِ الْأَصْلِيَّ فِي دَارِهِ جَمِيلُ الْوُصُوفِ فِي أَخْلَاقِهِ صَفَائِهِ إِنْسَانٌ عَيْنُ السَّادَةِ عَيْنُ إِنْسَانِ السَّيَادَةِ سُنَّةُ آلِ طَهٍ وَلَيْسَ نَبَوِيُّ الْإِنَاءِ عَلَى الْيَقِينِ
الْمَرْفَعَةُ الْبَحَّةُ وَالْحَبِّي السُّرُورُ الْفَخْرِيَّ الْأَسْلَانِ شَرْفِ أَشْرَافِ الْإِسْلَامِ مِنْ إِلْ عَبْدِ مَنَافٍ بَقِيَّةُ الْأَرْوَمةِ الْكَرِيمَةِ الْمَاهِيَّةِ خُلَاصَةُ الْبَحْرِ قُدْرَةُ الشَّرِيفَةِ الْعَلِيَّةِ الْعُلُوَّةِ	نَقِيبُ النِّقْبَاءِ وَالْأَخْصَاءِ الْقُدْرَةُ الْجَاهِزِ السَّعَادَاتِ الْإِلَاقِ وَالْأَقْطَارِ الَّذِي سَاحَ بِرُؤْيَةِ إِحْسَانِهِ طَوَامِدُ الْأَنْسَابِ وَأَشْهُرُ الْإِسْنَانِ إِلَى عَالِي جَنَابِهِ كَرَامَةُ الْأَلْقَابِ	الْمَرْفَعَةُ الْبَحَّةُ وَالْحَبِّي السُّرُورُ الْفَخْرِيَّ الْأَسْلَانِ شَرْفِ أَشْرَافِ الْإِسْلَامِ مِنْ إِلْ عَبْدِ مَنَافٍ بَقِيَّةُ الْأَرْوَمةِ الْكَرِيمَةِ الْمَاهِيَّةِ خُلَاصَةُ الْبَحْرِ قُدْرَةُ الشَّرِيفَةِ الْعَلِيَّةِ الْعُلُوَّةِ	نَقِيبُ النِّقْبَاءِ وَالْأَخْصَاءِ الْقُدْرَةُ الْجَاهِزِ السَّعَادَاتِ الْإِلَاقِ وَالْأَقْطَارِ الَّذِي سَاحَ بِرُؤْيَةِ إِحْسَانِهِ طَوَامِدُ الْأَنْسَابِ وَأَشْهُرُ الْإِسْنَانِ إِلَى عَالِي جَنَابِهِ كَرَامَةُ الْأَلْقَابِ
الْمَرْفَعَةُ الْأَشْرَفُ الْأَفْضَلُ وَالْحَقِّ الْعِظَامِ الْأَكْمَلُ زَيْدُ الْمَاحِدِ النِّقْبَاءِ قُدْرَةُ أَحَاطَ بِالنِّقْبَاءِ سَادَاتِ الْخَافِيْنَ خُلَاصَةُ وَدَائِعِ الْإِنَاءِ وَفِي الْقُدْرَةِ السَّعَادَاتِ الْإِلَاقِ وَالْأَقْطَارِ	خُلَاصَةُ الْإِلَادِ الرَّسُولِ نَقَاوَةُ أَحْقَادِ السُّؤْلِ زَيْنُ الْعِزَّةِ الصُّطُفِيَّةِ جَمَالُ الزُّمَرَةِ الْوَاقِفَةِ الصَّفِيَّةِ سَيِّدُ السَّعَادَاتِ الْعِظَامِ جَمْعُ السَّعَادَاتِ بَيْنَ الْأَنْامِ	الْمَرْفَعَةُ الْأَشْرَفُ الْأَفْضَلُ وَالْحَقِّ الْعِظَامِ الْأَكْمَلُ زَيْدُ الْمَاحِدِ النِّقْبَاءِ قُدْرَةُ أَحَاطَ بِالنِّقْبَاءِ سَادَاتِ الْخَافِيْنَ خُلَاصَةُ وَدَائِعِ الْإِنَاءِ وَفِي الْقُدْرَةِ السَّعَادَاتِ الْإِلَاقِ وَالْأَقْطَارِ	خُلَاصَةُ الْإِلَادِ الرَّسُولِ نَقَاوَةُ أَحْقَادِ السُّؤْلِ زَيْنُ الْعِزَّةِ الصُّطُفِيَّةِ جَمَالُ الزُّمَرَةِ الْوَاقِفَةِ الصَّفِيَّةِ سَيِّدُ السَّعَادَاتِ الْعِظَامِ جَمْعُ السَّعَادَاتِ بَيْنَ الْأَنْامِ

السَّادَاتُ الْجَبَا

[illegible]

صفائے اسلام

منشوات	منشوات	فارسي	فارسي
الامام الاكرم موسى افاضل الامم لكاتب ليل البضاء ناصر كتاب الشريعة الغراء مقصدا امان طلاب الفضائل مخبر قصبات السيق في مضمار الافاضل	الامام الاكرم موسى افاضل الامم لكاتب ليل البضاء ناصر كتاب الشريعة الغراء مقصدا امان طلاب الفضائل مخبر قصبات السيق في مضمار الافاضل	سلطان العلم الامام الاكرم موسى ناصر كتاب الشريعة الغراء مقصدا امان طلاب الفضائل مخبر قصبات السيق في مضمار الافاضل	سلطان العلم الامام الاكرم موسى ناصر كتاب الشريعة الغراء مقصدا امان طلاب الفضائل مخبر قصبات السيق في مضمار الافاضل
الامام الاكرم والاهمام الاعظم مستوفى حقائق العلوم مستفيض قايق الحمد وود والرسول النبي من سماء الجند يامام الامامة المندم في عوالي القدس يصدرا الاجل والاقب	الامام الاكرم والاهمام الاعظم مستوفى حقائق العلوم مستفيض قايق الحمد وود والرسول النبي من سماء الجند يامام الامامة المندم في عوالي القدس يصدرا الاجل والاقب	الامام الاكرم والاهمام الاعظم مستوفى حقائق العلوم مستفيض قايق الحمد وود والرسول النبي من سماء الجند يامام الامامة المندم في عوالي القدس يصدرا الاجل والاقب	الامام الاكرم والاهمام الاعظم مستوفى حقائق العلوم مستفيض قايق الحمد وود والرسول النبي من سماء الجند يامام الامامة المندم في عوالي القدس يصدرا الاجل والاقب
مولى الانوار والامام الهمام البحر المقام والبحر الملقب سلطان الاقضية والافاضل الفاروق بين الحق والباطل الحاوي للبايتين الحكيمية والحكيم الجوامع الغريبين والاولية والعملية	مولى الانوار والامام الهمام البحر المقام والبحر الملقب سلطان الاقضية والافاضل الفاروق بين الحق والباطل الحاوي للبايتين الحكيمية والحكيم الجوامع الغريبين والاولية والعملية	مولى الانوار والامام الهمام البحر المقام والبحر الملقب سلطان الاقضية والافاضل الفاروق بين الحق والباطل الحاوي للبايتين الحكيمية والحكيم الجوامع الغريبين والاولية والعملية	مولى الانوار والامام الهمام البحر المقام والبحر الملقب سلطان الاقضية والافاضل الفاروق بين الحق والباطل الحاوي للبايتين الحكيمية والحكيم الجوامع الغريبين والاولية والعملية
مولى الاقضية امام الامامة محفل علوم الاولين والاخيرين مستوفى مقاصد السنين المتأخرين حال المشكلات الدينية المعضلات بالادلة القوية خلف الامام الرفيع شرف الاختلاف الكرام	مولى الاقضية امام الامامة محفل علوم الاولين والاخيرين مستوفى مقاصد السنين المتأخرين حال المشكلات الدينية المعضلات بالادلة القوية خلف الامام الرفيع شرف الاختلاف الكرام	مولى الاقضية امام الامامة محفل علوم الاولين والاخيرين مستوفى مقاصد السنين المتأخرين حال المشكلات الدينية المعضلات بالادلة القوية خلف الامام الرفيع شرف الاختلاف الكرام	مولى الاقضية امام الامامة محفل علوم الاولين والاخيرين مستوفى مقاصد السنين المتأخرين حال المشكلات الدينية المعضلات بالادلة القوية خلف الامام الرفيع شرف الاختلاف الكرام
الامام الاعظم والاهمام الاشرف الاقدم اعلم علماء الشارح والغارب المجتهد المشهور في جميع الدوايب كاشف الغم عن قلوب الامم مجاوب اساليب الاصول والفروع حافظ حدود العقول والشمس	الامام الاعظم والاهمام الاشرف الاقدم اعلم علماء الشارح والغارب المجتهد المشهور في جميع الدوايب كاشف الغم عن قلوب الامم مجاوب اساليب الاصول والفروع حافظ حدود العقول والشمس	الامام الاعظم والاهمام الاشرف الاقدم اعلم علماء الشارح والغارب المجتهد المشهور في جميع الدوايب كاشف الغم عن قلوب الامم مجاوب اساليب الاصول والفروع حافظ حدود العقول والشمس	الامام الاعظم والاهمام الاشرف الاقدم اعلم علماء الشارح والغارب المجتهد المشهور في جميع الدوايب كاشف الغم عن قلوب الامم مجاوب اساليب الاصول والفروع حافظ حدود العقول والشمس
مولى الانوار والامام الاكرم شيخ الاسلام امام ائمة الدين والاشواق ملاذ اعظم العلماء على الاطلاق محقق القوانين بالادلة اللائحة مقبر الافانين بالبراهين الواضحة	مولى الانوار والامام الاكرم شيخ الاسلام امام ائمة الدين والاشواق ملاذ اعظم العلماء على الاطلاق محقق القوانين بالادلة اللائحة مقبر الافانين بالبراهين الواضحة	مولى الانوار والامام الاكرم شيخ الاسلام امام ائمة الدين والاشواق ملاذ اعظم العلماء على الاطلاق محقق القوانين بالادلة اللائحة مقبر الافانين بالبراهين الواضحة	مولى الانوار والامام الاكرم شيخ الاسلام امام ائمة الدين والاشواق ملاذ اعظم العلماء على الاطلاق محقق القوانين بالادلة اللائحة مقبر الافانين بالبراهين الواضحة

أصحاب العلوم

[illegible]

تفه صفات العلماء

تفه صفات العلما			
منشورات	عربی	فارسی	فارسی
امروز	مَوْلَاهُ اَمْرٌ مَشْهُورٌ لِكُلِّ اِسْلَامٍ فِي الْاَيَّامِ اَمْرٌ هَاسِلٌ الْعَالَمِ وَكَانَ حَاجَةً نَاصِبَةً لِّلْاَيَّامِ اِسْتَأْنَى فِي اِقَامَةِ الْبَهَائَةِ مَقْتَدَةَ اَلْمُؤْتَمِنَةِ اَلْحَقُّ فِي الدِّمَاءِ مَوْجِدٌ	امامی که نامش مشهور است در دنیا و آخرت و در هر روز از هر کس که در دنیا و آخرت	سجده قاضی مستور خراسانی قاضی مستور
مؤمن	مَسْئَلَةُ اَلرَّحْمَةِ الْعَامَّةِ سَبِيلُ نَبِيَّةِ الْكَرَامَةِ مَشْتَبِهٌ اَلْكَرَامِ لَا اَدَانَ اَلْاِقَامَةِ مَصْدَرُ اَلْعَصَائِرِ الْكُثْرَةِ فِي اَلرَّحْمَةِ مَسْئَلَةُ اَلْاِحْسَانِ اَلْمَرْوَةِ بِاَلصَّوْتِ اَلرَّحِيمِ	مسئله رحمت عامه مسئله احوال و احوال مسئله احوال و احوال	مسئله احوال و احوال مسئله احوال و احوال
اینها	اَلْمَوْلَا الشَّرِيفُ اَلْاَحْمَدُ مِنْ نُبْتَةِ الشَّرِيفِ مَرْصِدُ الْاَوْفَى وَالْاَوْفَى مَرْصِدُ شَرْبِطِ الْاَوْفَى وَالشَّاعَاتِ دَوَائِلُ وَالْعَالِ دُخْرُ الْاَيَّامِ وَاللَّيَالِي	مولا شریف احمد مولا شریف احمد مولا شریف احمد	مولا شریف احمد مولا شریف احمد مولا شریف احمد
امروز	مَوْلَاهُ الْاَكْبَرُ جَامِعُ الْعَالَمِ وَالْحَكْمُ مَقْدَرُ جَبَرِ اَيَّامِ اَلْمَوْلَا الشَّرِيفِ مَرْصِدُ شَرْبِطِ الْاَوْفَى وَالشَّاعَاتِ دَوَائِلُ وَالْعَالِ دُخْرُ الْاَيَّامِ وَاللَّيَالِي	مولا اکبر مولا اکبر مولا اکبر	مولا اکبر مولا اکبر مولا اکبر
اینها	اَلْمَوْلَا الْوَحِيدُ الْكَوْنُ بِاللَّشَّادِ قُدْرَةُ اَلْحَقِّ اَلْاَوْفَى اَلْمَوْلَا زَهْرَةُ اَلْعَرَفِ وَكَانَ عَنْ اَلشَّادِ اَلْاَوْفَى نَظْمُ لَيْلِيَّةٍ وَفَوَائِدُ اَوَّلِ اَسْطَةِ عَقْدِ الْجَامِعِ نَظْمُهَا	مولا وحید مولا وحید مولا وحید	مولا وحید مولا وحید مولا وحید
امروز	اَلْمَوْلَا اَلْكَوْنُ عَدِيمُ الْعَدِيلِ فِي الْعَالِ الْكُلِّ بِجَانِبِ اَلْاِلَالِ لَسَنِيَّةِ الشَّادِ عَنْ دَمَائِهِ اَلْحَصَالِ اَلْبَيْتِ مَجْمَعُ الْاَدَابِ مَقْبُولٌ قُلُوبُ اَلْاَلْبَابِ	مولا کون مولا کون مولا کون	مولا کون مولا کون مولا کون
اینها	اَلْمَوْلَا اَلْكَوْنُ عَدِيمُ الْعَدِيلِ فِي الْعَالِ الْكُلِّ بِجَانِبِ اَلْاِلَالِ لَسَنِيَّةِ الشَّادِ عَنْ دَمَائِهِ اَلْحَصَالِ اَلْبَيْتِ مَجْمَعُ الْاَدَابِ مَقْبُولٌ قُلُوبُ اَلْاَلْبَابِ	مولا کون مولا کون مولا کون	مولا کون مولا کون مولا کون

صفات الحكماء وطبقاتهم

منورات	عربیہ	فارسی	فارسی
مَوَدَّهِ إِلَى الْأَكْثَرِ فَضْلُ عِظَاءِ الْأَيَّامِ أَكْمَلُ الْمَدَقِّقِينَ كَاشَفَ أَسْرَارَ الْحَقِّقِينَ سُلْطَانُ اسَاطِينِ الْحُكَمَاءِ مُغْنِيَةُ الثَّقَوِيِّسِ بِاجْمَاعِ الْعُلَمَاءِ	هو المودد الى الاكثر فضل عطاء الايام اكمل المدققين كاشف اسرار الحقيقين سلطان اساطين الحكماء مغني الثقويين باجماع العلماء	شکست حکمت کتب زانوش اکوان طالعش نوری بدین در نبات حق بران طوطی کردار و طوطی از نوری در نظر هو المودد الى الاكثر فضل عطاء الايام اكمل المدققين كاشف اسرار الحقيقين سلطان اساطين الحكماء مغني الثقويين باجماع العلماء	فایض از نوری از نوری نیت شکست حکمت کتب زانوش اکوان طالعش نوری بدین در نبات حق بران طوطی کردار و طوطی از نوری در نظر
مُقْتَدَى الْكَلَامِ الْأَكْمَرِ يُهَانُ حُكْمَاءَ الْعَرَبِ الْعَجْزُ أَفْضَلُ أَرْبَابِ الْفَضْلِ الْحِكْمَةُ قَائِمٌ بِجَارِ الْعَانِ الْجَمَّةِ لَعَلَّوْا فِيهِ حَالُ حُجْمِ الْعُقُولِ كَالْمَحَافِلِ أَصْحَابِ الْعُقُولِ	مقتدى الكلام الاكبر يهان حكماء العرب العجز افضل ارباب الفضل الحكمة قائم بجار العان الجممة لعلوا فيه حال حجب العقول كالمحافل اصحاب العقول	سابقا يا العاظم فضله على عظماء العرب الحكماء العجز افضل سابقا يا العاظم فضله على عظماء العرب الحكماء العجز افضل	در نیت علی عظماء العرب سابقا يا العاظم فضله على عظماء العرب الحكماء العجز افضل
كُنَّا نَمُشِكُ الْإِسْمَاءَ مِنْهُ مَعْلَقَاتِ اللَّهِ قَانِقٍ وَمُعْصَلَا أَرْقَانٍ تَحْنُ نَقَائِصِ حَوَالِهِمْ سَوَاءٌ لِحُكْمِهِمْ سِرٌّ أَوْ عَوَاصِرُ الْحُدُودِ نَقَائِصِ عَالِي الطَّالِبِ الْحَاسِبِ نَهَائِيَةِ الْقَابِلِ الْإِسْلَامِ	كننا نمشك الاسماء منه معلقات الله قانق ومعصلا ارقان تحن نقائص حوالهم سواء لحكمهم سر او عواصر الحدود نقائص عالي الطالب الحاسب نهائية القابل الاسلام	سابقا يا العاظم فضله على عظماء العرب الحكماء العجز افضل سابقا يا العاظم فضله على عظماء العرب الحكماء العجز افضل	در نیت علی عظماء العرب سابقا يا العاظم فضله على عظماء العرب الحكماء العجز افضل
لِحَبْرٍ الْأَعْظَمِ وَالْبَحْرِ الْأَخْصَرِ أَحْكَمُ أَرْبَابِ الْحِكْمَةِ أَسْبَقُ سَبَاقِ لَوْلَاهُ سُبُوحُ الْعِمَّةِ مُكَمَّلُ الثَّقَوِيِّسِ بِجَمَلِ الْكَلَامِ مَتَمِّمُ نِقَاطِ الْعُقُولِ بِأَرْقَانِ قَاضِيَاتِ السَّعَادَاتِ	لحبر الاعظم والبحر الاخصر احكم ارباب الحكمة اسبق سباق لولاه سبح العمة مكمل الثقويين بجمال الكلام متمم نقاط العقول برقان قاضيات السعادات	سابقا يا العاظم فضله على عظماء العرب الحكماء العجز افضل سابقا يا العاظم فضله على عظماء العرب الحكماء العجز افضل	در نیت علی عظماء العرب سابقا يا العاظم فضله على عظماء العرب الحكماء العجز افضل
مَوْلَانَا الْأَعْظَمُ وَدَوْلَا عَاطِظُ الْأَكْبَادِ فِي الْعَالَمِ سُبُوحُ الْكَلَامِ مُسْتَجِرُ قَانُونِ الْعَانِ قَسَاوَةُ الْخَيْرِ كَاتِبُ الْإِسْلَامِ حُلَاصَةُ الْبَسَائِطِ وَالْمُرَكَّبَاتِ	مولانا الاعظم ودولاء عاظم الاكباد في العالم سبح الكلام مستجير قانون العان قساوة الخير كاتب الاسلام حلاصة البسائط والمركبات	سابقا يا العاظم فضله على عظماء العرب الحكماء العجز افضل سابقا يا العاظم فضله على عظماء العرب الحكماء العجز افضل	در نیت علی عظماء العرب سابقا يا العاظم فضله على عظماء العرب الحكماء العجز افضل
مَلِكُ مُلُوكِ الْأَكْبَادِ حَاوِيُ الْكَلَامِ الْأَدْبَارِ جَالِيُ الثَّقَوِيِّسِ الزَّمَانِ يُقْلَطُ الْعَرْدُ وَالْأَمَانُ وَاقِفُ أَسْرَارِ الْأَمْرَاضِ رَافِعُ أَسْرَارِ الْأَعْرَاضِ يَحْمِلُ الزَّمَانَ لِيَفَاءِ نَوْعِ الْإِنْسَانِ	ملك ملوك الاكباد حاوي الكلام الادبار جالي الثقويين الزمان يقلط العرد والامان واقف اسرار الامراض رافع اسرار الاعراض يحمل الزمان لىفاء نوع الانسان	سابقا يا العاظم فضله على عظماء العرب الحكماء العجز افضل سابقا يا العاظم فضله على عظماء العرب الحكماء العجز افضل	در نیت علی عظماء العرب سابقا يا العاظم فضله على عظماء العرب الحكماء العجز افضل
الْمَوْلَى الْأَعْظَمُ مِبَالِ الْوَجْهِ وَالْقَدِيرُ رَاحَةُ الْأَرْوَاحِ شَفَاءُ الْقُلُوبِ وَالْكَشَافُ وَإِسْرَافُ مُنْصَحَاتِ الثَّقَوِيِّسِ بِأَرْقَانِ الْعَوَاضِ عَنِ الثَّقَوِيِّسِ أَعْمُ أَنْوَعِ الْأَكْمَرِ شَانِ الْأَكْمَرِ الْأَكْمَرِ	المولى الاعظم مبال الوجه والقدير راحة الارواح شفاء القلوب والكشاف و اسراف منصحات الثقويين برقان العواض عن الثقويين اعظم انواع الاكبر شان الاكبر الاكبر	سابقا يا العاظم فضله على عظماء العرب الحكماء العجز افضل سابقا يا العاظم فضله على عظماء العرب الحكماء العجز افضل	در نیت علی عظماء العرب سابقا يا العاظم فضله على عظماء العرب الحكماء العجز افضل

طبقات حکماء

منشورات	عربی	فارسی	فارسی
<p>۱ اقص بکفاء العصر في انشاء الاشعار ابنة مصفا الدهر في كشف الاسرار نادرة الكمال ناطق الذرير واللائي ينبوع زلال البيان قياض سجال الميبيان</p>	<p>۱ اقص بکفاء العصر في انشاء الاشعار ابنة مصفا الدهر في كشف الاسرار نادرة الكمال ناطق الذرير واللائي ينبوع زلال البيان قياض سجال الميبيان</p>	<p>۱ اقص بکفاء العصر في انشاء الاشعار ابنة مصفا الدهر في كشف الاسرار نادرة الكمال ناطق الذرير واللائي ينبوع زلال البيان قياض سجال الميبيان</p>	<p>۱ اقص بکفاء العصر في انشاء الاشعار ابنة مصفا الدهر في كشف الاسرار نادرة الكمال ناطق الذرير واللائي ينبوع زلال البيان قياض سجال الميبيان</p>
<p>۲ مبدع البدائع مختار الروائع نظام عظم جواهر الآيات صراف سوادها في الكليات المختص بقوة الکلمات الساعية المتنازل بالحدید لکامل العلم والوف</p>	<p>۲ مبدع البدائع مختار الروائع نظام عظم جواهر الآيات صراف سوادها في الكليات المختص بقوة الکلمات الساعية المتنازل بالحدید لکامل العلم والوف</p>	<p>۲ مبدع البدائع مختار الروائع نظام عظم جواهر الآيات صراف سوادها في الكليات المختص بقوة الکلمات الساعية المتنازل بالحدید لکامل العلم والوف</p>	<p>۲ مبدع البدائع مختار الروائع نظام عظم جواهر الآيات صراف سوادها في الكليات المختص بقوة الکلمات الساعية المتنازل بالحدید لکامل العلم والوف</p>
<p>۳ المؤمل المعظم محض ذواته في رياض الفضل بسمات العلم العالم يقواعد اصول المفردات المعارف بقوانين ورويع الکليات مقله حذرة الزمان يا قوت معدن العرفان</p>	<p>۳ المؤمل المعظم محض ذواته في رياض الفضل بسمات العلم العالم يقواعد اصول المفردات المعارف بقوانين ورويع الکليات مقله حذرة الزمان يا قوت معدن العرفان</p>	<p>۳ المؤمل المعظم محض ذواته في رياض الفضل بسمات العلم العالم يقواعد اصول المفردات المعارف بقوانين ورويع الکليات مقله حذرة الزمان يا قوت معدن العرفان</p>	<p>۳ المؤمل المعظم محض ذواته في رياض الفضل بسمات العلم العالم يقواعد اصول المفردات المعارف بقوانين ورويع الکليات مقله حذرة الزمان يا قوت معدن العرفان</p>
<p>۴ سلطان اعطاء الکتاب برهان الزمان باتفاق اول الکتاب مخبر الخطوط اللوحية على طبقات الالواح مفسر النفوس العرشية على صفحات الاطيان</p>	<p>۴ سلطان اعطاء الکتاب برهان الزمان باتفاق اول الکتاب مخبر الخطوط اللوحية على طبقات الالواح مفسر النفوس العرشية على صفحات الاطيان</p>	<p>۴ سلطان اعطاء الکتاب برهان الزمان باتفاق اول الکتاب مخبر الخطوط اللوحية على طبقات الالواح مفسر النفوس العرشية على صفحات الاطيان</p>	<p>۴ سلطان اعطاء الکتاب برهان الزمان باتفاق اول الکتاب مخبر الخطوط اللوحية على طبقات الالواح مفسر النفوس العرشية على صفحات الاطيان</p>
<p>۵ مترجم حجاب اللوح الايسية بالانامل مطهر نور البدائع الايسية بالفضائل مصور النفوس القدسية بالصور الروحانية مفسر الهندسة السحرية بالادوات السحرية</p>	<p>۵ مترجم حجاب اللوح الايسية بالانامل مطهر نور البدائع الايسية بالفضائل مصور النفوس القدسية بالصور الروحانية مفسر الهندسة السحرية بالادوات السحرية</p>	<p>۵ مترجم حجاب اللوح الايسية بالانامل مطهر نور البدائع الايسية بالفضائل مصور النفوس القدسية بالصور الروحانية مفسر الهندسة السحرية بالادوات السحرية</p>	<p>۵ مترجم حجاب اللوح الايسية بالانامل مطهر نور البدائع الايسية بالفضائل مصور النفوس القدسية بالصور الروحانية مفسر الهندسة السحرية بالادوات السحرية</p>
<p>۶ مروحة النجاة الخافل باظهار آثار المعاني للبيعة من التوازي المتنازل باعلاء اعلام القاطلة للجمعة زبدة الذخائر قاذورة البلاء محبوب القلوب المستريح عن الكرب</p>	<p>۶ مروحة النجاة الخافل باظهار آثار المعاني للبيعة من التوازي المتنازل باعلاء اعلام القاطلة للجمعة زبدة الذخائر قاذورة البلاء محبوب القلوب المستريح عن الكرب</p>	<p>۶ مروحة النجاة الخافل باظهار آثار المعاني للبيعة من التوازي المتنازل باعلاء اعلام القاطلة للجمعة زبدة الذخائر قاذورة البلاء محبوب القلوب المستريح عن الكرب</p>	<p>۶ مروحة النجاة الخافل باظهار آثار المعاني للبيعة من التوازي المتنازل باعلاء اعلام القاطلة للجمعة زبدة الذخائر قاذورة البلاء محبوب القلوب المستريح عن الكرب</p>
<p>۷ مطبوع السمايل مقبول الخصائل مجموع الفضائل مجبوع الافاضل لفلق السحابة انشاء محاور زبدة الفضائل النطق فلاذل محاطات ذل الهموم والاخران فلو الاخوان</p>	<p>۷ مطبوع السمايل مقبول الخصائل مجموع الفضائل مجبوع الافاضل لفلق السحابة انشاء محاور زبدة الفضائل النطق فلاذل محاطات ذل الهموم والاخران فلو الاخوان</p>	<p>۷ مطبوع السمايل مقبول الخصائل مجموع الفضائل مجبوع الافاضل لفلق السحابة انشاء محاور زبدة الفضائل النطق فلاذل محاطات ذل الهموم والاخران فلو الاخوان</p>	<p>۷ مطبوع السمايل مقبول الخصائل مجموع الفضائل مجبوع الافاضل لفلق السحابة انشاء محاور زبدة الفضائل النطق فلاذل محاطات ذل الهموم والاخران فلو الاخوان</p>

تقۀ اوصاف الطبق

منقش	عمیه	فارس	فارسی
استاد الزمان انجور الدودان وحید العصر فی غرائب انتظام صنایعہ عذیمہ النظیر فی عجایب ارباب اصناف مصور السور البديعة منقش السور للطبقه النجیة	لقد صنعت الصورة تقۀ الطبقه النجیة منقش السور البديعة منقش السور للطبقه النجیة	میرزا شاهی میرزا شاهی میرزا شاهی میرزا شاهی	میرزا شاهی میرزا شاهی میرزا شاهی میرزا شاهی
ما فی لثانی فی صنایعہ وثانی لثانی فی بدایعہ الخصوص یغنون للطاقة فی الاحداث الشریفة المصنوع علیه فی مقام الظرفه بغرائب الابداعات اللطیفة	لقد صنعت الصورة تقۀ الطبقه النجیة منقش السور البديعة منقش السور للطبقه النجیة	میرزا شاهی میرزا شاهی میرزا شاهی میرزا شاهی	میرزا شاهی میرزا شاهی میرزا شاهی میرزا شاهی
ربدة نتائج الابداء واخلاصه ارباب الصنائع والاعصار تقایش الصور اللطیفة علی صفایح الالواح مصور النفوس النظریة علی مطویر الصفا فی یعون لمصور الملك المتناهی	لقد صنعت الصورة تقۀ الطبقه النجیة منقش السور البديعة منقش السور للطبقه النجیة	میرزا شاهی میرزا شاهی میرزا شاهی میرزا شاهی	میرزا شاهی میرزا شاهی میرزا شاهی میرزا شاهی
حاشی افسان الفضائل زینة محافل الاعالی والافاضل الاکوثر والاغالی واقف موزن الثانی فی تاعویس الزمان فی استخراجه الابداء واستنباط الاحسان	لقد صنعت الصورة تقۀ الطبقه النجیة منقش السور البديعة منقش السور للطبقه النجیة	میرزا شاهی میرزا شاهی میرزا شاهی میرزا شاهی	میرزا شاهی میرزا شاهی میرزا شاهی میرزا شاهی
انیسر عاظم الملوك محسوب قلوب ارباب الذوق من اهل السؤال من الکوارث بحسب النعمان الالمان الحویث والنفوس النوریه بالزینة البديعة منقش السور البديعة منقش السور للطبقه النجیة	لقد صنعت الصورة تقۀ الطبقه النجیة منقش السور البديعة منقش السور للطبقه النجیة	میرزا شاهی میرزا شاهی میرزا شاهی میرزا شاهی	میرزا شاهی میرزا شاهی میرزا شاهی میرزا شاهی
ناظر الفکر المأمور سقیم فی سالك الحقیقة یا حجاز خاتم اهل الغناء من لاداء العزف واعراب الحجاز فایم ابواب الفنون على وجوه الشعور المشهور یا استخرج قواعد اصول بین اهل الحراسان والعراق	لقد صنعت الصورة تقۀ الطبقه النجیة منقش السور البديعة منقش السور للطبقه النجیة	میرزا شاهی میرزا شاهی میرزا شاهی میرزا شاهی	میرزا شاهی میرزا شاهی میرزا شاهی میرزا شاهی
جامع شئون الفضائل مرقب الجالیس ومزین الخلیل زینة القلوب مزین الاخران الکرب الذی یسبب سبب اياته المومنین علیها هب المکارم والعموم	لقد صنعت الصورة تقۀ الطبقه النجیة منقش السور البديعة منقش السور للطبقه النجیة	میرزا شاهی میرزا شاهی میرزا شاهی میرزا شاهی	میرزا شاهی میرزا شاهی میرزا شاهی میرزا شاهی

الداخله في الحكمة

منشآت	عمیه	فارسی	فارسی
مولا کا اعظم مستقیم اسبابا لیکر مقومے سراسیمہ تغذیر مروجہ القلوب بحسن التفیر ثانی بن سیرین بالحکمہ المتین	مولا کا اعظم مستقیم اسبابا لیکر مقومے سراسیمہ تغذیر مروجہ القلوب بحسن التفیر ثانی بن سیرین بالحکمہ المتین	مولا کا اعظم مستقیم اسبابا لیکر مقومے سراسیمہ تغذیر مروجہ القلوب بحسن التفیر ثانی بن سیرین بالحکمہ المتین	مولا کا اعظم مستقیم اسبابا لیکر مقومے سراسیمہ تغذیر مروجہ القلوب بحسن التفیر ثانی بن سیرین بالحکمہ المتین
عنوان طوامیر التاویلات الصیحة توصیف متاشر التعدادات الصریحہ عارف دقایق رویا الانام کاشف الامتار عن وجوه المنام	عنوان طوامیر التاویلات الصیحة توصیف متاشر التعدادات الصریحہ عارف دقایق رویا الانام کاشف الامتار عن وجوه المنام	عنوان طوامیر التاویلات الصیحة توصیف متاشر التعدادات الصریحہ عارف دقایق رویا الانام کاشف الامتار عن وجوه المنام	عنوان طوامیر التاویلات الصیحة توصیف متاشر التعدادات الصریحہ عارف دقایق رویا الانام کاشف الامتار عن وجوه المنام
مول لوالی مؤئل الہامی الذی علی قوم اشکالہ عن رسم الترفیف وجلت رسوم اخبارہ عن وسم الترفیف فختار الاختیار معیار الاخبار	مول لوالی مؤئل الہامی الذی علی قوم اشکالہ عن رسم الترفیف وجلت رسوم اخبارہ عن وسم الترفیف فختار الاختیار معیار الاخبار	مول لوالی مؤئل الہامی الذی علی قوم اشکالہ عن رسم الترفیف وجلت رسوم اخبارہ عن وسم الترفیف فختار الاختیار معیار الاخبار	مول لوالی مؤئل الہامی الذی علی قوم اشکالہ عن رسم الترفیف وجلت رسوم اخبارہ عن وسم الترفیف فختار الاختیار معیار الاخبار
المول الاعظم جمع الاحکام ومنع الیکر معدن جواهر الحکم حشر سرائر الانام من العلم قدوة الہامی یوفی الکیاسۃ والکیایۃ اسوۃ ارباب الفضل بالہم والفراسة	المول الاعظم جمع الاحکام ومنع الیکر معدن جواهر الحکم حشر سرائر الانام من العلم قدوة الہامی یوفی الکیاسۃ والکیایۃ اسوۃ ارباب الفضل بالہم والفراسة	المول الاعظم جمع الاحکام ومنع الیکر معدن جواهر الحکم حشر سرائر الانام من العلم قدوة الہامی یوفی الکیاسۃ والکیایۃ اسوۃ ارباب الفضل بالہم والفراسة	المول الاعظم جمع الاحکام ومنع الیکر معدن جواهر الحکم حشر سرائر الانام من العلم قدوة الہامی یوفی الکیاسۃ والکیایۃ اسوۃ ارباب الفضل بالہم والفراسة
المول المقول المتاز عن الاقران يشرف القبول العارف بانوار التنجیم الواقف علی سرائر التقویۃ ملک المعزمین مالک مناصب العزم المبین	المول المقول المتاز عن الاقران يشرف القبول العارف بانوار التنجیم الواقف علی سرائر التقویۃ ملک المعزمین مالک مناصب العزم المبین	المول المقول المتاز عن الاقران يشرف القبول العارف بانوار التنجیم الواقف علی سرائر التقویۃ ملک المعزمین مالک مناصب العزم المبین	المول المقول المتاز عن الاقران يشرف القبول العارف بانوار التنجیم الواقف علی سرائر التقویۃ ملک المعزمین مالک مناصب العزم المبین
استاد الزمان نادر الدوران طراح المبانی لطيفة مقدم الطراحين بالاختراع عاتل الحیة الشریفۃ قدوة المهندسين مفتی العمارین والموسسین	استاد الزمان نادر الدوران طراح المبانی لطيفة مقدم الطراحين بالاختراع عاتل الحیة الشریفۃ قدوة المهندسين مفتی العمارین والموسسین	استاد الزمان نادر الدوران طراح المبانی لطيفة مقدم الطراحين بالاختراع عاتل الحیة الشریفۃ قدوة المهندسين مفتی العمارین والموسسین	استاد الزمان نادر الدوران طراح المبانی لطيفة مقدم الطراحين بالاختراع عاتل الحیة الشریفۃ قدوة المهندسين مفتی العمارین والموسسین
الاستاد الاعظم اعجوبة الزمان باجماع الامم مبدع الرسوم المديعة مخترع الاوضاع الرفیعة معمار عمار المبانی استاد المصممين لا ركان المتازل والمعاني	الاستاد الاعظم اعجوبة الزمان باجماع الامم مبدع الرسوم المديعة مخترع الاوضاع الرفیعة معمار عمار المبانی استاد المصممين لا ركان المتازل والمعاني	الاستاد الاعظم اعجوبة الزمان باجماع الامم مبدع الرسوم المديعة مخترع الاوضاع الرفیعة معمار عمار المبانی استاد المصممين لا ركان المتازل والمعاني	الاستاد الاعظم اعجوبة الزمان باجماع الامم مبدع الرسوم المديعة مخترع الاوضاع الرفیعة معمار عمار المبانی استاد المصممين لا ركان المتازل والمعاني

صفات الفرقة الممتازة

[illegible]

فیه صفات الاصول والاعیان اوصاف الشاهیه العظمی

منثورات	عربیہ	فارسیہ	منثورات
الْقَصْدُ الْعَظِيمُ جَاوِی قَوَاعِدِ الْمَجْدِ الْكَمِ عَلَى الرَّائِبِ النَّاصِبِ جَلِيلِ الْحَمْدِ جَلِيلِ فِي الْخِصَالِ الْكَامِلَةِ الْكَارِ وَفَاوِ ذَوِي الْمَكَارِمِ	تذکرہ کرامتیں کافہ ہون جس کا نام نہایت بزرگوار ہے	الْمَصَادِقُ الْكَمُ مَوْجِدُ أَثَارِ الْبُحُورِ مَظْلَمِ أَنْوَارِ الْكَمِ وَجِيهَةُ الْأَفَاقِ كَرِيمُ الْأَخْفَاءِ أَفْهَمُ حَامِ الرِّعَايَةِ جَامِعُ أَقْسَامِ الْحَيَاةِ وَالْمَكْفَاةِ	صَدِّ اعْظَمُ فَدْوَهُ صَوَابُ الْحُجَّةِ اسْمُهُ الْأَحْمَدُ جَامِعُ الْمَقَاصِدِ الْأَيَّامِ بِاسْتِثْنَاءِ الْأَوَّلِ الْكَرَامَةِ بَدَأَ الْأَوَّلُ بِاسْتِطْلَاحِ دَقَائِقِ الْكَلَامِ وَالْمَشَاهِدِ
الْقَصْدُ الْعَظِيمُ مَوْجِدُ الْأَخْلَاقِ وَالشَّيْءِ كَرِيمِ الْعَزِيزِ وَغَيْرِ السَّجِيَّةِ مَقْبُولِ جَمِيعِ الْقُلُوبِ بَيْنَ الْأَوَّلِ وَالْآخِرِ الزَّمَانِ نِيَّةُ الْعَهْدِ وَلَا وَكِنَ	تذکرہ کرامتیں کافہ ہون جس کا نام نہایت بزرگوار ہے	عَزِيزُ الْوَجْهِ فِي الْأَعْيَانِ الْعَظِيمِ الْوَجْهِ كَرِيمِ الْعَبَادَةِ شَيْءُ الْكَلَامِ وَالْقَوْلِ مُنْشَأُ أَصْنَافِ الْأَعْمَارِ أَفْضَلُ شَيْءِ الْحَيَاةِ كَثِيرُ الرِّعَايَةِ	الْمَوْصُوفُ فِي الْخِصَالِ الْعُزِّ بِمَوَاسِمِ الْعِزِّ وَالْجَلَالِ مُنْجِي الْمَسَاكِينِ مُسْتَبِدُّ مَعَارِ الْعَالَمِ عَظِيمُ الْجُودِ فِي دَارِهِ عَزِيزُ الْوَجْهِ بِمَآصِيهِ
الْقَصْدُ الرَّفِيعُ وَالْقَصْدُ الْأَحْقَقُ لِلْبَغِيِّ الْمَوْصُومِ بِالْقَصْدِ الْغَيْبِيِّ الْمَوْصُومِ بِالْقَصْدِ الْعَلِيَّانِ الْبَرِيَّةِ نُورُ حَقِّهِ الْأَعْلَى نُورُ حَقِّهِ الْكَارِ وَالْعَالِي	تذکرہ کرامتیں کافہ ہون جس کا نام نہایت بزرگوار ہے	مَنْبَعُ الْمَكَارِمِ مَنَاطُ الْأَكَاوِثِ مَعْدَنُ جَوَاهِرِ الْأَكَاوِثِ الْأَحْسَنُ رَافِعُ الْأَفْضَالِ وَالْأَمْتَنُ شَدِيدُ الْحَيَاةِ كَثِيرُ الرِّعَايَةِ	جَامِعُ شَمَلِ الْأَمَامِ بَيْنَ الْأَهْلِ كَامِلُ الْأَهْلِ الْمُهَيِّجُ الْخَطِّ الْمُنْتَهَى بِالْمَنْتَهَى بِإِسْمَاعِيلِ الْمَكَارِمِ الْوَجْدِ الْمُتَعَيْنِ بِإِضَافَةِ أَصْنَافِ الْبُحُورِ
الْقَصْدُ الْكَارِ الْعَزِيزُ الشَّامِلُ الْكَمِ الْوَالِدُ الْمُجْمَعِ مِنَ الْمَلِكِ دَانِ مَعْنِ مَحَاسِنِ الْخَالِ وَالْعَادَاتِ عُتُونُ حَقِيقَةِ الْجَلَالِ نِيَابَتُ جَمْعِ دَقَائِقِ الْأَفْصَالِ	تذکرہ کرامتیں کافہ ہون جس کا نام نہایت بزرگوار ہے	الْقَصْدُ الْخَيْرُ الْحَسِبُ الْقَصْدُ الْأَعْلَى السَّيِّدُ الْمُسْتَنَدُ فِي كَلَامِهِ جَوَامِعُ الْأُمُورِ الْمُسْتَقْبَلِ بِأَمْضَاءِ مَصَالِحِ الْجَمْعِ مُخَوَّرِ	جَمِيلُ الْأَنْسَابِ جَلِيلُ الْأَخْسَانِ مَعْنُ الْكَمِ وَالْأَحْسَانِ جَمْعُ الْمَكَارِمِ مِنْ جَوَاهِرِ الْأَنْسَابِ دَرْجَةُ السَّلَافِ مُنْشَأُ شَرَفِ الْخَلْفِ
الْقَصْدُ الْخَيْرُ الْحَسِبُ الْقَصْدُ الْأَعْلَى السَّيِّدُ الْمُسْتَنَدُ فِي كَلَامِهِ جَوَامِعُ الْأُمُورِ الْمُسْتَقْبَلِ بِأَمْضَاءِ مَصَالِحِ الْجَمْعِ مُخَوَّرِ	تذکرہ کرامتیں کافہ ہون جس کا نام نہایت بزرگوار ہے	أَفْضَلُ مَا لَمْ يَلَمْ أَكْمَلُ الْكَامِلِ الْكَارِ الْأَكْمَلُ بِكَلَامِهِ مَصَالِحُ أَهْلِ الْأَيَّامِ الْوَلِيدُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَلَامُ بِأَمْضَاءِ جَوَامِعِ الْمَصَالِحِ	الْمَصَادِقُ الْكَمُ الْكَمِلُ الْخَصُوصُ بِالْفَيْضِ الْأَشْفَلِ فِي رَوَايَاتِ الْأَذَلِ الْفَيْضُ الْبَرُّ الْخَيْرُ مَوْلَا الْأَيَّامِ وَالْأَفْهَمُ جَمْعُ الْمَفَاحِشِ الْمَشَارِبِ الصَّاعِدُ عَلَى أَرْفَعِ الْمَرَاتِبِ

[illegible]

تقیه اوصا المشاهیر	اوصا الممکنین فی الطبقة الاولى		
فارسی	عربی	مستقرا	فارسی
روسان المواقف	الصدور المعظمه جامع المكارم والشموس والابرار والافاضه الهمیه المذكور بالخصال السنیة الذیة مدبره عظام الامور مستشارا عاظم الجمهور	روسان المواقف	روسان المواقف
ایضا	صاحب الامر والقوا فی القوم محیر اما حیل یا یاهوید مشاهیر الانام القایق علی الافاء مجاسین فضاله والسابق من الاقدان یکر ایما افعاله	ایضا	ایضا
روسان قبائل	الصاحب الرفیع ذی القدر الذی فی القباایل فی زمانه مدوه العشائر بالتفوق علی اقرانه نور عیون الاعیان عین الثور فی اعین الخیلان	روسان قبائل	روسان قبائل
ایضا	الصدور العالی قدوه الاما حیل سوؤه الاحاطهم القبایل العنایا بانظام العاخر واجتماع الناس کریم السبب بالذات شرفا لحسب حسن اقصاه	ایضا	ایضا
جابر	صاحب اعظم مقدم مجاز الامور شرف اولی الاعقاب سالك مسالك البراری والجار مبسر صعا الحام قدوه اعیان الشا جیدین فی الایام	جابر	جابر
ایضا	زین الامنا والتجار خاصة اخیار البلدان والامنا معتد اعالی الافاق والاقطار المشهور بالکفاية والذکور بالذکیة عند اولی الابصار	ایضا	ایضا
روسان سوسین	الصدور المحترمة مؤسس العزم والکرم مشهور بالامان مقبول الافاضل المشهور بالشهامة والافاق القایق علی افائه واقربائه بالاستحقاق	روسان سوسین	روسان سوسین

[illegible]

<p>سطر ثالث از صحیفه اولی در القاب بیاوردانست که ایراد القاب</p>		<p>جست تکمیل مراتب غرت و نیم لوازم و دست است و هر طایفه را درین باب قاعده است</p>	
<p>انچه مصطلح فصاحت عرب است و اغلب مجسم بر همان و شیر و میسر و نداشت که</p>		<p>قلب لفظ نیست مضاف بملک یا ملت یا دولت یا شریعت یا اسلام یا دنیا یا دین</p>	
<p>امثال آن چون عذرة الملك الامین المانع من الدولة و صدر الشریعة و فخر الاسلام</p>		<p>و همام الدین و امام الدین و مانند آن و باشد که کلمات را چنین ازین کلمات</p>	
<p>انضمام و مندر چون علامه الدولة و الینیا و الدین و امارت و مملکت و نقابت</p>		<p>و سیادت و اشیاء آن جهت ارباب این مناصب افزانید و بر آشتیاج نقطه حقیقت</p>	
<p>طریقت و تعوی و یقین و نذر آن اضافت کنند و شاید که نقطه مذکور می باشد چنان</p>		<p>شمس الامیر و عین القضاة و سلطان العلماء و الشیخ المشیخ و قبل ازین برزانه ای</p>	
<p>حضرت خلیفه سابق نقب قمری ساخته اند چون شمس و شمس و شمس و شمس و شمس و شمس</p>		<p>را نقب یقین میفرموده چون عین الدولة و حیر الملک و الاسلامین القاب امر او در او</p>	
<p>ایلیان عین میسازند چون مقرب الخضر و عترة الدولة و عترة النوازل ان و من</p>		<p>او راق نقبی چند مناسب هر طایفه آورده شد و حوت طبقات و انحرافات نیز همین</p>	
<p>لطو طست و در ایراد القاب ملاحظه اسامی ضروریست چنانچه هم فاعل را مثلا</p>		<p>نظام الدین تاج الدین علامه الدین و شمس الدین علی بن ابراهیم بکیت نیز خوب</p>	
<p>کمال تعریف و تعظیم و توقیر است و کینت سلاطین نیز نویسنده چون الفارسی و ابو الفخر</p>		<p>و ابو نصر و ابو الفتح و ابو الفوارس و اعظم سادات و علماء و شیخ را نیز هست چون ابو</p>	
<p>و ابو المحی و ابو الفخر و ابو الفخر و ابو الفخر و ابو الفخر و ابو الفخر و ابو الفخر</p>		<p>و آن تیر از زبان ملوک بملوک کتابت توان کرد و از ادب کتابت آنست که ایاد او</p>	
<p>در مکاتیب یکدیگر صفات و القاب ننویسند و ادب موالی و عبید نیز همین</p>		<p>باشد بلکه اولاد و عبید موالی و آبا عرض داشت ننویسند و آبا موالی نیز بدان</p>	
<p>و منبذگان رتبه ها کتابت کنند الا نادرا و الله اعلم بالصواب</p>			

القاب هل الطبقة
الملوک محداه

القاب هل الطبقة
الملوک محداه

القاب هل الطبقة
الملوک محداه

القاب هل الطبقة
الملوک محداه

القاب هل الطبقة
الملوک محداه

القاب هل الطبقة
الملوک محداه

القاب هل الطبقة
الملوک محداه

القاب هل الطبقة
الملوک محداه

القنابل رصاصية

١٠٠
 ١٠١
 ١٠٢
 ١٠٣
 ١٠٤
 ١٠٥
 ١٠٦
 ١٠٧
 ١٠٨
 ١٠٩
 ١١٠
 ١١١
 ١١٢
 ١١٣
 ١١٤
 ١١٥
 ١١٦
 ١١٧
 ١١٨
 ١١٩
 ١٢٠
 ١٢١
 ١٢٢
 ١٢٣
 ١٢٤
 ١٢٥
 ١٢٦
 ١٢٧
 ١٢٨
 ١٢٩
 ١٣٠
 ١٣١
 ١٣٢
 ١٣٣
 ١٣٤
 ١٣٥
 ١٣٦
 ١٣٧
 ١٣٨
 ١٣٩
 ١٤٠
 ١٤١
 ١٤٢
 ١٤٣
 ١٤٤
 ١٤٥
 ١٤٦
 ١٤٧
 ١٤٨
 ١٤٩
 ١٥٠
 ١٥١
 ١٥٢
 ١٥٣
 ١٥٤
 ١٥٥
 ١٥٦
 ١٥٧
 ١٥٨
 ١٥٩
 ١٦٠
 ١٦١
 ١٦٢
 ١٦٣
 ١٦٤
 ١٦٥
 ١٦٦
 ١٦٧
 ١٦٨
 ١٦٩
 ١٧٠
 ١٧١
 ١٧٢
 ١٧٣
 ١٧٤
 ١٧٥
 ١٧٦
 ١٧٧
 ١٧٨
 ١٧٩
 ١٨٠
 ١٨١
 ١٨٢
 ١٨٣
 ١٨٤
 ١٨٥
 ١٨٦
 ١٨٧
 ١٨٨
 ١٨٩
 ١٩٠
 ١٩١
 ١٩٢
 ١٩٣
 ١٩٤
 ١٩٥
 ١٩٦
 ١٩٧
 ١٩٨
 ١٩٩
 ٢٠٠
 ٢٠١
 ٢٠٢
 ٢٠٣
 ٢٠٤
 ٢٠٥
 ٢٠٦
 ٢٠٧
 ٢٠٨
 ٢٠٩
 ٢١٠
 ٢١١
 ٢١٢
 ٢١٣
 ٢١٤
 ٢١٥
 ٢١٦
 ٢١٧
 ٢١٨
 ٢١٩
 ٢٢٠
 ٢٢١
 ٢٢٢
 ٢٢٣
 ٢٢٤
 ٢٢٥
 ٢٢٦
 ٢٢٧
 ٢٢٨
 ٢٢٩
 ٢٣٠
 ٢٣١
 ٢٣٢
 ٢٣٣
 ٢٣٤
 ٢٣٥
 ٢٣٦
 ٢٣٧
 ٢٣٨
 ٢٣٩
 ٢٤٠
 ٢٤١
 ٢٤٢
 ٢٤٣
 ٢٤٤
 ٢٤٥
 ٢٤٦
 ٢٤٧
 ٢٤٨
 ٢٤٩
 ٢٥٠
 ٢٥١
 ٢٥٢
 ٢٥٣
 ٢٥٤
 ٢٥٥
 ٢٥٦
 ٢٥٧
 ٢٥٨
 ٢٥٩
 ٢٦٠
 ٢٦١
 ٢٦٢
 ٢٦٣
 ٢٦٤
 ٢٦٥
 ٢٦٦
 ٢٦٧
 ٢٦٨
 ٢٦٩
 ٢٧٠
 ٢٧١
 ٢٧٢
 ٢٧٣
 ٢٧٤
 ٢٧٥
 ٢٧٦
 ٢٧٧
 ٢٧٨
 ٢٧٩
 ٢٨٠
 ٢٨١
 ٢٨٢
 ٢٨٣
 ٢٨٤
 ٢٨٥
 ٢٨٦
 ٢٨٧
 ٢٨٨
 ٢٨٩
 ٢٩٠
 ٢٩١
 ٢٩٢
 ٢٩٣
 ٢٩٤
 ٢٩٥
 ٢٩٦
 ٢٩٧
 ٢٩٨
 ٢٩٩
 ٣٠٠
 ٣٠١
 ٣٠٢
 ٣٠٣
 ٣٠٤
 ٣٠٥
 ٣٠٦
 ٣٠٧
 ٣٠٨
 ٣٠٩
 ٣١٠
 ٣١١
 ٣١٢
 ٣١٣
 ٣١٤
 ٣١٥
 ٣١٦
 ٣١٧
 ٣١٨
 ٣١٩
 ٣٢٠
 ٣٢١
 ٣٢٢
 ٣٢٣
 ٣٢٤
 ٣٢٥
 ٣٢٦
 ٣٢٧
 ٣٢٨
 ٣٢٩
 ٣٣٠
 ٣٣١
 ٣٣٢
 ٣٣٣
 ٣٣٤
 ٣٣٥
 ٣٣٦
 ٣٣٧
 ٣٣٨
 ٣٣٩
 ٣٤٠
 ٣٤١
 ٣٤٢
 ٣٤٣
 ٣٤٤
 ٣٤٥
 ٣٤٦
 ٣٤٧
 ٣٤٨
 ٣٤٩
 ٣٥٠
 ٣٥١
 ٣٥٢
 ٣٥٣
 ٣٥٤
 ٣٥٥
 ٣٥٦
 ٣٥٧
 ٣٥٨
 ٣٥٩
 ٣٦٠
 ٣٦١
 ٣٦٢
 ٣٦٣
 ٣٦٤
 ٣٦٥
 ٣٦٦
 ٣٦٧
 ٣٦٨
 ٣٦٩
 ٣٧٠
 ٣٧١
 ٣٧٢
 ٣٧٣
 ٣٧٤
 ٣٧٥
 ٣٧٦
 ٣٧٧
 ٣٧٨
 ٣٧٩
 ٣٨٠
 ٣٨١
 ٣٨٢
 ٣٨٣
 ٣٨٤
 ٣٨٥
 ٣٨٦
 ٣٨٧
 ٣٨٨
 ٣٨٩
 ٣٩٠
 ٣٩١
 ٣٩٢
 ٣٩٣
 ٣٩٤
 ٣٩٥
 ٣٩٦
 ٣٩٧
 ٣٩٨
 ٣٩٩
 ٤٠٠
 ٤٠١
 ٤٠٢
 ٤٠٣
 ٤٠٤
 ٤٠٥
 ٤٠٦
 ٤٠٧
 ٤٠٨
 ٤٠٩
 ٤١٠
 ٤١١
 ٤١٢
 ٤١٣
 ٤١٤
 ٤١٥
 ٤١٦
 ٤١٧
 ٤١٨
 ٤١٩
 ٤٢٠
 ٤٢١
 ٤٢٢
 ٤٢٣
 ٤٢٤
 ٤٢٥
 ٤٢٦
 ٤٢٧
 ٤٢٨
 ٤٢٩
 ٤٣٠
 ٤٣١
 ٤٣٢
 ٤٣٣
 ٤٣٤
 ٤٣٥
 ٤٣٦
 ٤٣٧
 ٤٣٨
 ٤٣٩
 ٤٤٠
 ٤٤١
 ٤٤٢
 ٤٤٣
 ٤٤٤
 ٤٤٥
 ٤٤٦
 ٤٤٧
 ٤٤٨
 ٤٤٩
 ٤٥٠
 ٤٥١
 ٤٥٢
 ٤٥٣
 ٤٥٤
 ٤٥٥
 ٤٥٦
 ٤٥٧
 ٤٥٨
 ٤٥٩
 ٤٦٠
 ٤٦١
 ٤٦٢
 ٤٦٣
 ٤٦٤
 ٤٦٥
 ٤٦٦
 ٤٦٧
 ٤٦٨
 ٤٦٩
 ٤٧٠
 ٤٧١

[illegible]

[illegible]

سطر رابع از صحیفه اولی در بیان ادعیه معروض میگرد که دعاء در مکاتیب دو نوع است معین و غیر
 معین اما معین در چهار موضع باشد منقح مکاتیب و ختم آن و بعد از نام مکتوب الیه و بعد از استدعای دوام
 ایام دولت مکتوب الیه یا در خواست ملاقات وی و آن از مقوله که غرض خلاص است و غیر معین در انشای کتابت احوال آورد
 میشود و آن یاد دعاست که بعد از ذکر آنچه لازم التعلیم بود یاد دعای علیه بعد از ذکر سی که واجب التحقیق باشد اما
 دعوات افتداجیه دو نوع است مشهور و اسهل و همدو هم بر سبیل استیفاست و ذکر یافته و دعوات احتیاجیه
 در سطر حادی عشر ازین صحیفه رقم ثبت خواهد پذیرفت و دعوات انشائی در خاتمه مذکور خواهد شد و آنچه بعد از سطر مکتوب الیه
 می باشد شرط اول آنست که مکتوب مصدر بدعا نباشد و الا دعاء در انشای دعا واقع شود و چنانچه آفتاب دولت
 فلان سائده طلاله العالی از مطلع اقبال طالع باد و قد ما این طریق را مستحسن ندانسته اند چه ثبت آنکه ذکر دعای
 انشائی پیش از تمام دعای اول موسوم است بقطع آن و بعضی از متأخران این شیوه را پسندیده و موجب نزد محرم
 دانسته اند و بر تقدیر دعائیکه بعد از نام توان آورد و از افتتاح اسهل اند و میتوان کرد چه ادعیه متنوعه جهت هر طبقه
 مرقوم گشته اما آنچه استدعای دوام دولت یا در خواست ملاقات باشد در سطر سابع و ثامن رستم
 تحریر خواهد یافت **والله اعلم بالصواب** **سطر خامس** از صحیفه اولی در ذکر کاتب و محل آن بعد از تمام
 فقرات اقتاجیه است و در طبقات باید که مستثنی بر تراضی و تشیع باشد و درجات آن متفاوتست و در
 اخوانیات شتمل بر محبت و مخالفت باید و آنرا نیز مراتبست و بدین جهت این سطر شتمل است بر دو کلمه
 کلمه اولی از سطر پنجم در ذکر کاتب بروحی که در مکاتیب طبقات توان نوشت و مناسب هر طبقه در حرفی
 مذکور میشود و حرف اول در بیان صفت کاتب در طبقه اعلی و چون اهل آن طبقه نیستیم اندک انباشت باید که و
 خود مناسب قسمی ایراد کنند و هر چند عالی تر باشد ندل و خضوع آن بیشتر باید چنانچه در جدول قسمی رقم ذکر
 یافته و آنرا در این سطر نوشته خواهد شد در محل اشباب اسم کاتب بروحی که قدما تعیین نمودند و متاخران مقرر

فرموده الله تعالی اعلم و الله اعلم بالصواب

فکر کائنات نسبت با طبیعت اعلا

[illegible]

تمتہ ذکر کاتب نسبت با طبقہ اعلیٰ

[illegible]

[illegible]

حرف سوم در وصف کاتب در سائل طبقه اوسط مشتمل بر بیان محبت و دعا و شوق

حرف اول	واقع موافق اخلاص	محبت مصداق شهادت	محبت دانش	دانشی مخلص و	مخلص صادق الاخلاص
حرف دوم	زبان مناجات خصاص	مخلص محالست و شاعر	و شاعر ماسع	هوادر مستخلص	و معتقد کامل الاخلاص
حرف سوم	محبت ثابت المحبت	محبت واضح الصدق	داعی ثابت الوداد	محبت صادق الاخلاص	معتقد کامل المحبت
حرف چهارم	داعی واضح الموده	و معتقد صادق المیال	و معتقد راسخ الاعتقاد	و معتقد کامل الاخلاص	و معتقد ثابت الموده
حرف پنجم	داعی سبب ربا	و معتقد نیکوخواه	و آرزو مند محصل	و آرزو مند محصل	و آرزو مند محصل
حرف ششم	و محبت کامل الوقت	و محبت سبب اقتداء	و محبت سبب اقتداء	و محبت سبب اقتداء	و محبت سبب اقتداء
حرف هفتم	محبت آرزو مند	محبت مشتاق	هوادر آرزو مند	محبت محالست	مخلص مشتاق

کلمه دوم در بیان ذکر کاتب نبوی که در خوانیات نویسد و هر آنکه آن صورت باید که بر محبت و مخالفت و با بعضی باشد و یکی از دو نوع مذکور می باشد یکی آنکه کاتب خود را بصفتی از صفات و داد و استیفاء موصوف و بسمتی از سمات خلوص و صفای اعتقاد و موسوم سازد بطریق تشریحی در طبقات مذکور شد و آن در اغلب پاری نویسد و اقسام آن در زیر بنیاید و درین اوراق صورتی چند از آن اتفاق افتاد دوم آنکه بعد از ذکر خود بوصف محبت و اخلاص بتی عربی یا فارسی بسیار مشتمل بر اظهار احوال خود در خلوص مودت و ادا امت و طاعت دعا و اقامت لوازم ثناء و هر یک از نوعین بخیطه ذکر درمی آید حرف اول در ذکر کاتب خالی از غلبه نظم و چین صورت با سالیب متنوعه مرقوم شد و الله الموفق

صداق ترین هواداران که در	مخلص ترین هواداران که در	که بر طاعت موالات و دعا	که بر طاعت موالات و دعا	که بر طاعت موالات و دعا	که بر طاعت موالات و دعا
مقام اخلاص و بر حاد هواداری مستقیم است	مخلص ترین هواداران که در	مخلص ترین هواداران که در	مخلص ترین هواداران که در	مخلص ترین هواداران که در	مخلص ترین هواداران که در
خالص ترین دعا گوین که محصل	مخلص ترین هواداران که در	مخلص ترین هواداران که در	مخلص ترین هواداران که در	مخلص ترین هواداران که در	مخلص ترین هواداران که در
محض آنجا که نیکین جان و داغ	مخلص ترین هواداران که در	مخلص ترین هواداران که در	مخلص ترین هواداران که در	مخلص ترین هواداران که در	مخلص ترین هواداران که در
اخلاص بر همین دل و زبان	مخلص ترین هواداران که در	مخلص ترین هواداران که در	مخلص ترین هواداران که در	مخلص ترین هواداران که در	مخلص ترین هواداران که در
که از شرط و داد و بخش خلوص	مخلص ترین هواداران که در	مخلص ترین هواداران که در	مخلص ترین هواداران که در	مخلص ترین هواداران که در	مخلص ترین هواداران که در
و اعتقاد از جاوه هواداریست	مخلص ترین هواداران که در	مخلص ترین هواداران که در	مخلص ترین هواداران که در	مخلص ترین هواداران که در	مخلص ترین هواداران که در
و شاعر فرمان بر داری آنکه شاعر	مخلص ترین هواداران که در	مخلص ترین هواداران که در	مخلص ترین هواداران که در	مخلص ترین هواداران که در	مخلص ترین هواداران که در

تمه ذکر کاتب در اخوانیات

<p>مخلص شایسته که در روضه چرخ چنانکه برادرش می باشد سینه فرخ روان هم وفاداری نشانند</p>	<p>مخلص ثابت الحقیقه که در روضه چرخ چنانکه برادرش می باشد سینه فرخ روان هم وفاداری نشانند</p>	<p>صادق ترین نیازمندان که معطوف لال غزال جهانست و نظر نوبید محتاج آقا منت طاعت دعا</p>	<p>مخلص شایسته که در روضه چرخ چنانکه برادرش می باشد سینه فرخ روان هم وفاداری نشانند</p>
<p>که صورت حق گذاری معنی بود بسیار نام آنجا علی سرالریان انیس جهان و مونس روان دارد</p>	<p>که صورت حق گذاری معنی بود بسیار نام آنجا علی سرالریان انیس جهان و مونس روان دارد</p>	<p>که خلاصه زندگانی داشت و شایسته آمانی در صحبت شریفان جمع معالی و منبع معالی می باشد</p>	<p>که صورت حق گذاری معنی بود بسیار نام آنجا علی سرالریان انیس جهان و مونس روان دارد</p>
<p>که در تاکید بیانی مروت و تمهید قواعد محبت بسوی تمام وجه کلام کرشیده و میگویند</p>	<p>که در تاکید بیانی مروت و تمهید قواعد محبت بسوی تمام وجه کلام کرشیده و میگویند</p>	<p>که در تاکید بیانی مروت و تمهید قواعد محبت بسوی تمام وجه کلام کرشیده و میگویند</p>	<p>که در تاکید بیانی مروت و تمهید قواعد محبت بسوی تمام وجه کلام کرشیده و میگویند</p>
<p>که در برادر و الا می بخواب سخی تمام دارد و در دل خلاص و خفاص از دست تسک آتش بنی گزارد</p>	<p>که در برادر و الا می بخواب سخی تمام دارد و در دل خلاص و خفاص از دست تسک آتش بنی گزارد</p>	<p>که در برادر و الا می بخواب سخی تمام دارد و در دل خلاص و خفاص از دست تسک آتش بنی گزارد</p>	<p>که در برادر و الا می بخواب سخی تمام دارد و در دل خلاص و خفاص از دست تسک آتش بنی گزارد</p>
<p>که بطریق مستمور و حقیقه نیک خواهی و راسته برضا جوئی مرتب میدارد</p>	<p>که بطریق مستمور و حقیقه نیک خواهی و راسته برضا جوئی مرتب میدارد</p>	<p>که بطریق مستمور و حقیقه نیک خواهی و راسته برضا جوئی مرتب میدارد</p>	<p>که بطریق مستمور و حقیقه نیک خواهی و راسته برضا جوئی مرتب میدارد</p>
<p>که رایات اخلاص در روضه برافراشته و ارات در ادب و حقیقه اتحاد مکاشسته</p>	<p>که رایات اخلاص در روضه برافراشته و ارات در ادب و حقیقه اتحاد مکاشسته</p>	<p>که رایات اخلاص در روضه برافراشته و ارات در ادب و حقیقه اتحاد مکاشسته</p>	<p>که رایات اخلاص در روضه برافراشته و ارات در ادب و حقیقه اتحاد مکاشسته</p>

حروف دوم از کلمه ثانی ورد ذکر کتاب حالی بپیرایه عربی یا فارسی و این اسلوب لطیف است

ایات فارسی

نشورات مصلح

عربی

اگر داد و بیداد من نشانیست مهر و خورشید در گردن نهانست	اگر از تو شکر جان من تو خواهی و اگر از حق جهان من تو خواهی	تا هیچ منافع دعا کنی واقف موافقت دعا جوئی	مَنْ كَانَ يُبَاهِيكَ سِوَا وَجْهِكَ بِالصَّدَقَةِ يَدْعُوكَ لِكُلِّ لَوْنٍ
اگر جان با تو در میان دارد مهر و خورشید جان دارد	اگر به فطرت جان من از عین دل کلمات تقاضا فضا از عین دل	عجب گاه لیل ایجاد کرد دایم قیامت لیل ایجاد کرد	مَنْ يَسْقِضُ عَوَارِفَ الْإِحْسَانِ مِنْ قِيْضِ فَضْلِكَ فَآيَةُ الْإِمْكَانِ
اگر به خط من در دست در دست و اگر دل و فضا منی کو کند در دست	اگر از دل بقا خواهم بود روی بربا که دور منی کو کند	تا که منافع اخلاص در دست ایات اخلاص	مَنْ أَخْلَصَ سِرَّهُ وَقَلْبَهُ فِي حِفْظِ قَوَاعِدِ الْحُبِّ
اگر از جان من در دست است روز و شب در دست در دست	اگر در وقت سواد داری در اخلاص بر جبین داری	خاص خاص از عین دل صادق الطوبی	مَنْ لَهُ الْإِخْلَاصُ وَالْحَقُّ وَالْعَظِيمُ مِنْ صُورَةِ الْحُبِّ بِالْمُهْدِ الْقَدِيمِ
اگر از حق راست خاتم است و خاتم عدت و اخلاص راه	اگر به حق از ملذات عفو و به خیر از تو کار میکند	مهر صادق از عین دل خاص الخاص	مَنْ يَسْلُكُ مَسْلَكَ الْوِدَادِ مِنْ خِلَاصِ كَالِ الْإِحْقَادِ
اگر جان من عین نعمت است و درش اندیشه ای خودست	اگر به صفت از دست در دست و درش ملذات و عفو داری	اگر به عین عین من شمار آن من من	مَنْ كَانَ مُلْحِقًا بِالسِّرِّ وَالْعَلَنِ إِلْجَانِيكَ يَا ذَا الْجُودِ وَالْمَدَنِ
اگر از دل جان من تو در دست و اگر به عین ملذات در دست	اگر به دل و روح خزان تو بود و اگر به دل و روح خزان تو بود	تا که منافع در دست منافع منافع	مَنْ كَانَ بِالْجُودِ كَذَلِكَ تَالِيًا بِالسَّلِيلِ وَالنَّهَارِ وَالْيَاوَدِ

وکیل در بیان مواضع نام کتاب و نزو و فارس و آنرا چهار محل معین است اول در زیر سطر که خود را ذکر میکند چون بنده کمترین یا کمترین بندگان و اینچنانچه باید نوشت و این صورت در مکاتیب اعاظم طبقه اعلی باشد و اولی دوم در ذیل سطر آخر مکتوب و اینچنانچه نام تنها نویسد بلکه صفتی عمل بر او اضع با وی باید نوشت چنانچه بعد الاقل یاد اشی مخصوص یا صاحب مخلص و مثال آن در این نوع بر سائل طبقه شریف نسبتی تمام دارد و سوم چنانچه مکتوب از جانب است راست و اینچنانچه نام مجرد نشاید بلکه صفتی از محبت زیاری و شوق و هواداری بآن انضمام باید داد چون محبت مشتاق یا مخلص یا خواه و مانند آن و این قسم مخصوص خوانی است و سلاطین به یکدیگر برین وجه نویسند چهارم بر ظهر مکتوب و این نهایت رعایت ادب است و هر خدیو بکناره کاغذ از جانب شمال کتاب نزدیکتر باشد بطریق تواضع اقرب بود و اینچنانچه نام را بعضی مناسب حال کتاب بنویسد یا ساخت و کتاب را بحرف نام را داخل سطر مکتوب می نویسند و محلی که لاقی است و جزوی از کتابت اصل اول کتابت میسر چنانچه محبت مشتاق فلان یدعو بالخیر کذا و کنه الله هو اعلم بما هو الهکون و اقل

سطر سادس از حقیقه اولی و ادای تحیت

و آن بعد از ذکر کتابت مذکور دیگر در و این صورت در طبقات میتوان بود و از خوانی است در مکاتیب که افتتاح به تحیات نکرده باشند پس این سطر منطوی باشد بر دو کلمه یک در تحایای طبقات و یکی در آنچه مناسب باشد با خوانی است کلمه اولی در تحیات طبقات بر سطر صاحب فطنت مخفی نیست که در تحیات بغایت متفاوت افتاده از آنجا که خدمت و عبودیت است تا آنجا که سلام و تحیت پس هر طبقه را از طبقات ثلاثه علی حده نوعی از تحیات باید و هر نوعی در حرفی سمت تسطیر خواهد رفت حرف اول در تحیات طبقه اعلی و اباس آن در چهار قسم بندگی و خدمت و قنوت و عبودیت و امثال آن باشد و مدار اقسام اربعه باقیه بر اطاعت و ضراحت و دعا و محبت و مانند آن چنانچه غیر مره مذکور شده تصرف در الفاظ و کلمات و تقدیم و تاخیر آنها تعلق بذهن کتاب دارد و اندک علم بالصواب و الیه المرجع والمآب

التحیات للطبقة الاعلی

للملوك	لاولادهم	للمعظمات	للالابرار الكرام
تواضع سر بر سلطنت بلب مضوع و تشویش قبل و ملتووم گردانیده و سرانم بندگی و لوازم ضراحت	مراسم عبودیات و لوازم اطاعات و ضراحت در پایه سر بر اعلیٰ از تکیه اقبال ست	مراسم خدایات سنگین و لوازم عبودیات جا کرانده سر اوراد و اذکار ست باب عشق و الابکار	تواضع و سدا مادت بلب ادب بشووم گردانیده و سر اطاعت و لوازم اشکانت و ضراحت
تباقی اقبال و الهام نیز عجب و تشویش قبل ساخت و طاعت عبودیت و آستان بوی	مراسم شکانت و تواضع نیز عجب و تشویش قبل ساخت و طاعت عبودیت و آستان بوی	مراسم چاکری و اترج نیز عجب و تشویش قبل ساخت و طاعت عبودیت و آستان بوی	مراسم چاکری و اترج نیز عجب و تشویش قبل ساخت و طاعت عبودیت و آستان بوی
سر طاعت بر خط حاجت راشته و صفحات اوقات بر توام اذعان و طاعت نکاشته	مراسم عبودیات و لوازم اطاعات و ضراحت در پایه سر بر اعلیٰ از تکیه اقبال ست	مراسم خدایات سنگین و لوازم عبودیات جا کرانده سر اوراد و اذکار ست باب عشق و الابکار	تواضع و سدا مادت بلب ادب بشووم گردانیده و سر اطاعت و لوازم اشکانت و ضراحت

بقية التحیات

للمصدور المقهرین	للموزار الكرام	للاباد و الوین	لسائر الملائمین
حاشیه ساط و دولت بروز افزون رلب خدمت بلب خدمت بلب	خدمات موفور و دعوت المحصور و طاعت مسکنت و زوالت نیاز و شکانت مقرون ساخته	نیایش خدایات صافیه اشکانت و وسائل حاجات سایه و صفا و محبوب برده و غیر نیاز بحجاب عالم	انوار خدایات و انوار و دعوات صافیه از روی مواواری و راه خدایان بقیته عالی
نیز بوی و شکانت از سر خضوع و اقبال و اتصال بر بحباب جلال	مراسم عبودیات و لوازم اطاعات و ضراحت در پایه سر بر اعلیٰ از تکیه اقبال ست	مراسم خدایات سنگین و لوازم عبودیات جا کرانده سر اوراد و اذکار ست باب عشق و الابکار	تواضع و سدا مادت بلب ادب بشووم گردانیده و سر اطاعت و لوازم اشکانت و ضراحت
و طاعت رضا و خدمت گاری و شرف و دعا کوئی و فرمان برداری نیز عجب و تشویش قبل	مراسم عبودیات و لوازم اطاعات و ضراحت در پایه سر بر اعلیٰ از تکیه اقبال ست	مراسم خدایات سنگین و لوازم عبودیات جا کرانده سر اوراد و اذکار ست باب عشق و الابکار	تواضع و سدا مادت بلب ادب بشووم گردانیده و سر اطاعت و لوازم اشکانت و ضراحت

حرف دوم در تحیات طبقه اشرف و بنامی آن بر وفور عاوشمول ثنابا تفاوت درجات آن			
الاسادات والنقباء ابلاغ للامیة والفضلاء ابلاغ للقضاة والولاة ابلاغ للمشیائخ والائمة ابلاغ			
بهر من طائف وحواسی که روح صدق آن معطر روح و فرائح طیب آن معطر و شمع و شمع باشد	ابلاغ طائف آئینه که از نسیم روح آن ریاض انس نصارت یابد و از نسیم فو جس کلزات قدس طراوت پذیرد	صحاائف شرفند و حوا فواخات و طرائف طایفه جرات لایحات محویم اخلاص ویم اختصاص	جوهر خمر سرخ فایانی که شمع صدق و صفاد سلک ارا و حق و فاسحت شمع ایامه باشد
بر لوبای دعای که مطاوعه لغی آتش بگفت اخلاص را شامل بود و فحای شمشیر بفاخته اختصاص شتم	بهر من دریای که فو روح آن از روح اخلاص حکمت کشند و روح آن بین آئینه اختصاص دل و جان سیر شد	فواخات و حوا طرائف و حوا طرائف و حوا طرائف و حوا طرائف	دعای آتیه فای صفت آتش مرسل آتیه و حوا طرائف بود و حوا طرائف فو حوا طرائف
بر فو حوا طرائف و حوا طرائف و حوا طرائف و حوا طرائف	بر آتیه حوا طرائف که روح آن سبب بطن حوا طرائف و فو حوا طرائف و حوا طرائف و حوا طرائف	فواخات و حوا طرائف و حوا طرائف و حوا طرائف	تحف حوا طرائف و حوا طرائف و حوا طرائف و حوا طرائف

بقیه تحیات طبقه اشرف

الاهل العلوم الدینیة ابلاغ لارباب المناصب ابلاغ لاصحاب الحكم و الفضا ابلاغ لساكنة الطبقه ابلاغ			
بهر من طائف و حوا طرائف و حوا طرائف و حوا طرائف	ابلاغ طائف آئینه که از نسیم روح آن ریاض انس نصارت یابد و از نسیم فو جس کلزات قدس طراوت پذیرد	صحاائف شرفند و حوا فواخات و طرائف طایفه جرات لایحات محویم اخلاص ویم اختصاص	جوهر خمر سرخ فایانی که شمع صدق و صفاد سلک ارا و حق و فاسحت شمع ایامه باشد
بر لوبای دعای که مطاوعه لغی آتش بگفت اخلاص را شامل بود و فحای شمشیر بفاخته اختصاص شتم	بهر من دریای که فو روح آن از روح اخلاص حکمت کشند و روح آن بین آئینه اختصاص دل و جان سیر شد	فواخات و حوا طرائف و حوا طرائف و حوا طرائف	دعای آتیه فای صفت آتش مرسل آتیه و حوا طرائف بود و حوا طرائف فو حوا طرائف
بر فو حوا طرائف و حوا طرائف و حوا طرائف و حوا طرائف	بر آتیه حوا طرائف که روح آن سبب بطن حوا طرائف و فو حوا طرائف و حوا طرائف و حوا طرائف	فواخات و حوا طرائف و حوا طرائف و حوا طرائف	تحف حوا طرائف و حوا طرائف و حوا طرائف و حوا طرائف

حرف سوم در تحیات طبقه اوسط و آن مثل است بر تسلیات یا تباین مراتب درجات

اصول و معیان ابلاغ معارف و مشابه ابلاغ اوساط الناس ابلاغ سایر العوام ابلاغ

ابلاغ معیار	ابلاغ معیار	ابلاغ معیار	ابلاغ معیار	ابلاغ معیار	ابلاغ معیار
الوف تحیات تشوق خوار و صنوف تسلیات تامل آثار	سلاهی مشتعل بر فنون تشوق ظاهر ام و محسوس بر صنوف تشوق لاکلام	سلاهی مقرون با مارات پیوستگی و تخیلی شیخون عبارات دل بستگی	سلاهی موشع با انواع اشتقاق و مرشح باضمان اشتقاق	ابلاغ معیار	ابلاغ معیار
تجلی که می مراسم خالصت و شریک ایزم مسافات و مساوت با	سلاهی که آثار اوار محبت و از یاد مود مودت ازان مستفاد گردد	تسلیماتی بی بی بر صدق و دوداد و تحیاتی بی بی از حسن اعتقاد	سلاهی چون نور آشنائی سر سر و شنائی چون مرید و هم با بنیانی	ابلاغ معیار	ابلاغ معیار
تسلیماتی مشتعل بر جلوس عقیدت و تحیاتی منظومی و نور و دود محبت بحمل	تجلی نیرین تمهید قواعد و دوداد و شرف بتا کید مبانی محبت و اعتقاد	قوانل تحیات و سلام بار و اصل اشتقاق و اهتمام	سلاهی از صفت انتمای سیر و تجلی از صفت انقضاء صرا	ابلاغ معیار	ابلاغ معیار

نکته اگر در تحیات طبقات ملاحظه متعصب مکتوب الیه نموده الفاظ مناسب آورده شود بطریق براحت استمال هر آنکه موجب مزین حسن و لطافت خواند بود و مثلاً جهت قاضی برین منوال بود که تجلی که دار القضا ای ازل فحای آن را بعد از دعای مودت و ولا مسجل گردانیده باشند و گویان محکم قدر در روزنامه لم نیل مطاوی آنرا بشود خود محبت و وفادار سابقه تبار مجلس اعلی میگردد و از برای ستونی و کواتی که روزنامه اتصال ان از مشوا انقطاع منتقم و مصون باشد و هر است جامع الحساب حسن و فائش از صامین فلک تغیر و تبدیل محفوظ و مامون ارسال می رود و در مکاتیب اطبات کم خدای که چون روائج انقاس سح آثار منزل اعراض و شافی استقام و امرضی علی هذا القیاس کلمه ثانیه از سطر سادس در تحیاتی که مناسب افوایات باشد و هر آنکه در مکاتیب باید که اقتضای بر تحیات کرده باشد بواسطه تحیات جهت اقتضای در مجلس رقم فکر نیز رفته و ازان محل آنقدر که خواهد بود و جهت این محل اخذ قیو ان کرد با آیات مناسب آن و اینجا نیز نوعی چند تحیات خالی از منقولات سمیت اثبات می یابیم تا این موضع از کسوت آن صورت عاری نماند و الله الموفق و الهادی و کل کلمه العبد المذنب عبد الله

بقیه التحیات المناسبة بالاخوت

ابلاغ	ابلاغ	ابلاغ	ابلاغ	ابلاغ
بر اهل بیت تحیت که از روح لایح صیقل شام و لعل معطر از لولع طالع و در دید و جهانسا منور گردد	مواظف بلا غش	و غایت در جنت و نسا و رواب تحیت و دعا بر دست نسیم صبا بجانب آن کعبه غز و علما	فایز	خداوندی از سمت تعریف و وصیت تحدید معراج تحیتی حکایه صفات و موالات ترین محلی برست سفیر شمال
بر وظیفه دعا نیکه علامات اجابت آن مشا و در معاین و امارات استجابش مقرر و معین باشد	عادت نیاید	لواص بر وق تحیات و عوام منقول و دعوات که سبب انتظام جواهر بود و در عجب تناسق مراسم اتحاد است	نفاخت نسیم	نفاخت نسیم اخلاص و فوحت نسیم اختصاص مقدون بر و انب تسلیم و شوق بیاس من تکریمات ارسال
بر تبلیغ شجاعت خدا نیکه سرور شس جیاس اخلاص و تقیر نفحات و عایک ریاض اخلاص باشد پیوسته	مواظف نیاید	و عایک طلوع لواص و دواش مطلع اتحاد باشد و لعل طالع جمالش از مشارق کمال بود باید این نسیم سحر گاهی از غیر	ابلاغ	تحفه سلامی کمال اقدام اقلام و دست زده چاکان کاخانه فواظ و افهام کشف باشد معروف و ده امید است
بر اتحاد تحیت که از طرای آن فحاش خلوص نیت مفوم و از ایرادش امداد معدای طریقت تنفاز معلوم گردد علی الدوام	آسانست	و عایک نسیم فایز آن جان سازد و نایک نفیض صدق و صفاد همین دل و جان بشکافند مهنک نسیم سحری بوقت	سجده	جوهر بر و استخیا و در غرر تسلیم کار نمودن اخلاص و فواظ آن فضا بیرن آینه نشانه مجلس عالی اتحاد نموده
بر قیامت عایک چون سینه صوفیان از نشو و نم که در حالتی و ناخنده دیده عارفان بشتاده و از نشو و نم عیال حانی	آسانست	و عایک شمال کمالش ریاض خاص و زاده وار و در تحیات صفای صفاتش خلاق و لطافت بی اندازه بخشد با تحفه نیاز	سجده	صیال و دعوات استجا به لطافت تحیات مستطاب آناه الصبح و الطلوع المسا بر طبق نیاز و دعا
بر تسبیح بیانی دعا و دوام ایام و قیام تواکد قواعد نشانی جناب اعلی غالی از شوب ریاد و هم اوقات	طریق آسانست	صحیفه محبتی بر قوم اخلاص مرقوم و در بیاجه اوقتی بر سوم اختصاص برسم با رفیق صحت از طریق اطاعت	سجده	طریقت دعوات نامیات و تحن تحیات نامیات با قوافل خلوص جنانی و در حصص روحانی بسده سینه
بر قیام سلامی سوزان و دعا و اوقات و تقریرات اهل کلمه و هم از صدر و اشارات و تحریرات بر باب تصانیف همواره ملازم	نموده و در کمال	و عایک ای از جند و شایای اخلاص و سینه از دندان خلوص و در لایزال خلوص یون تواند بود با تحفه نیاز	سجده	و عایک به تباخیر و مش غره زود و دعا منور بر فواید خصوص طریقه شب گذاری معطر باشد بجناب رفیع

سطر سابع از صحیفه اولی در بیان عرض خلاص

و محل آن بعد از ادای تعینات است و عرض اخلاص چنانچه در رسائل بلغا و مکاتیب فضلا بنظر آورده با سبب تعین
دوام دولت مکتوب الیه است یا او است بر نشر مناقب و شرح مناصب او با توجه تمام حصول مجادرت و قبول عباد
و در هر یک از این اصناف ثلثه صورتی ممکن است هم در طبع و هم در اخلاص و بدین سبب این سطر منظوم باشد بر دو کلمه کلمه
اولی در آنچه مناسب طبقات تواند بود مشتمل بر سه حرف اول در عرض اخلاص به نسبت طبقه اعلی
و ار آن بر باشد و سه از دیار دولت و تقاضای خدمت و برای تمام سخن درین هم که چند منظوم یا نثر بطریق ادب

للملوك	تمام الكلام	لاولاد السلاطين	تمام الكلام
و استعلاى مراتب ارکان دولت قاهره دار تقاضای مناصب عیان بایره بکلوس نیست و صفای طوبی از بارگاه حبیب الدعوات استعدای	صالحان این از انوار انوار و در طری مناجات سحر گاهی از لطف تانتناهی حضرت الهی استعدای میوه که لحظه غلظه آثار سلطنتی تازه و عظمتی بی اندازه بر صفحات ایام نمود و دولت بهایون ظاهر بایر	و از و ناب بی منت و قلع منزه است مسالت نماید که بندگان دولت قاهره بعون حمایت ربانی و مدد حمایت سبحانی سر دشمنان برزین آورند و جمله جهان زیر نگیین	این و این نیست که بخوابد این و این نیست که بخوابد
و بعد از ادای مراسم فرض از حضرت بیع السموات و الارض دوام شود سلطنت و جهان بنامه و قوام حدود خلافت و سلطان نشانی راستی	جوانان این را از این فرض و در و ایام سلطنت و شهر باری و خلود خود خلافت و جهان باری و نیوگان اعلی که متفکرین صلاح حال و نجاح امان عباد است حضرت مبع الیه یا سلطنت نیاید	و هنگام سحرگاه از حضرت که میگوید که ابد هیچ سکون در تحت فرمان بهایون باشد و مراتب سلطنت و کشور کشانی و انبیه است و فرمان دعای از زنگار مردال و انتقال مضمون باد	این و این نیست که بخوابد این و این نیست که بخوابد
و نظام رتبه خلافت و اقتدار و سلطنت که متکفل صلاح احوال عالم و نیوگان جمهوری و قوم است بالعشی و الاشراف از حضرت نیاض علی الاطلاق میخوابد	و در و ایام سلطنت و شهر باری و خلود خود خلافت و جهان باری و نیوگان اعلی که متفکرین صلاح حال و نجاح امان عباد است حضرت مبع الیه یا سلطنت نیاید	و از و رگاه و اسباب العظیبات و نیاض البر تقدیر است و رتبه و تشریف صفات مسالت میروند که تمام مسمومه اسلام در حلقه اقتدار بندگان حضرت صفت استوار پذیرد	این و این نیست که بخوابد این و این نیست که بخوابد

الملکات	تأمل الكلام	الاصراء والحکام	تأمل الكلام
<p>و از حضرت و باب اما نه که بخشنده سعادت جاودانی و بر آورنده مراد و جهانی است مزید جاه و ثروت و دوام عصمت و کثرت آنحضرت در خواست</p>	<p>و است حکام مهابی ارادت و ننداری و نظام معاقدایات و کامکاری بدعوات بحر کاسی حضرت الهی که فیاض فیوض نامت سنایی ست می طلبند</p>	<p>و دوام دولت ابد پیوند که خرد سلطنت با نظام اکن منور و معلی و خلعت ملکوت بطراز اتساق استقامت مشرط و محلی است از درگاه الوهیت میجوید</p>	<p>و از حضرت و باب اما نه که بخشنده سعادت جاودانی و بر آورنده مراد و جهانی است مزید جاه و ثروت و دوام عصمت و کثرت آنحضرت در خواست</p>
<p>و تفرع دزاری از حضرت باری مغز که و علم بره خلو و ایام سلطنت و دوام اسباب عظمت که کمال صلاح علم رعایا مشتمل بر پنج کافه بر ایست و جوید</p>	<p>و دوام اتساق امور دولت و خلو و نظام هرگاه خشت و شکست آنحضرت را از بارگاه واپس نماند و یکسره جل شأنه و علم سلطانه مستعدی میباشد</p>	<p>و دوام اتساق امور دولت و خلو و نظام هرگاه خشت و شکست آنحضرت را از بارگاه واپس نماند و یکسره جل شأنه و علم سلطانه مستعدی میباشد</p>	<p>و تفرع دزاری از حضرت باری مغز که و علم بره خلو و ایام سلطنت و دوام اسباب عظمت که کمال صلاح علم رعایا مشتمل بر پنج کافه بر ایست و جوید</p>
<p>و تفرع دزاری از حضرت باری مغز که و علم بره خلو و ایام سلطنت و دوام اسباب عظمت که کمال صلاح علم رعایا مشتمل بر پنج کافه بر ایست و جوید</p>	<p>و دوام اتساق امور دولت و خلو و نظام هرگاه خشت و شکست آنحضرت را از بارگاه واپس نماند و یکسره جل شأنه و علم سلطانه مستعدی میباشد</p>	<p>و دوام اتساق امور دولت و خلو و نظام هرگاه خشت و شکست آنحضرت را از بارگاه واپس نماند و یکسره جل شأنه و علم سلطانه مستعدی میباشد</p>	<p>و تفرع دزاری از حضرت باری مغز که و علم بره خلو و ایام سلطنت و دوام اسباب عظمت که کمال صلاح علم رعایا مشتمل بر پنج کافه بر ایست و جوید</p>
<p>و تفرع دزاری از حضرت باری مغز که و علم بره خلو و ایام سلطنت و دوام اسباب عظمت که کمال صلاح علم رعایا مشتمل بر پنج کافه بر ایست و جوید</p>	<p>و دوام اتساق امور دولت و خلو و نظام هرگاه خشت و شکست آنحضرت را از بارگاه واپس نماند و یکسره جل شأنه و علم سلطانه مستعدی میباشد</p>	<p>و دوام اتساق امور دولت و خلو و نظام هرگاه خشت و شکست آنحضرت را از بارگاه واپس نماند و یکسره جل شأنه و علم سلطانه مستعدی میباشد</p>	<p>و تفرع دزاری از حضرت باری مغز که و علم بره خلو و ایام سلطنت و دوام اسباب عظمت که کمال صلاح علم رعایا مشتمل بر پنج کافه بر ایست و جوید</p>
<p>و تفرع دزاری از حضرت باری مغز که و علم بره خلو و ایام سلطنت و دوام اسباب عظمت که کمال صلاح علم رعایا مشتمل بر پنج کافه بر ایست و جوید</p>	<p>و دوام اتساق امور دولت و خلو و نظام هرگاه خشت و شکست آنحضرت را از بارگاه واپس نماند و یکسره جل شأنه و علم سلطانه مستعدی میباشد</p>	<p>و دوام اتساق امور دولت و خلو و نظام هرگاه خشت و شکست آنحضرت را از بارگاه واپس نماند و یکسره جل شأنه و علم سلطانه مستعدی میباشد</p>	<p>و تفرع دزاری از حضرت باری مغز که و علم بره خلو و ایام سلطنت و دوام اسباب عظمت که کمال صلاح علم رعایا مشتمل بر پنج کافه بر ایست و جوید</p>
<p>و تفرع دزاری از حضرت باری مغز که و علم بره خلو و ایام سلطنت و دوام اسباب عظمت که کمال صلاح علم رعایا مشتمل بر پنج کافه بر ایست و جوید</p>	<p>و دوام اتساق امور دولت و خلو و نظام هرگاه خشت و شکست آنحضرت را از بارگاه واپس نماند و یکسره جل شأنه و علم سلطانه مستعدی میباشد</p>	<p>و دوام اتساق امور دولت و خلو و نظام هرگاه خشت و شکست آنحضرت را از بارگاه واپس نماند و یکسره جل شأنه و علم سلطانه مستعدی میباشد</p>	<p>و تفرع دزاری از حضرت باری مغز که و علم بره خلو و ایام سلطنت و دوام اسباب عظمت که کمال صلاح علم رعایا مشتمل بر پنج کافه بر ایست و جوید</p>

<p>کمال التواضع والاب القلندر</p> <p>داشتند استمداد دولت و استقامت امور حشمت و کرم و سید آسایش رعایا و درویش برایاست از ملک اعلی استمداد میکند</p>	<p>کلام</p> <p>و در جمیع احوال سر بر پایه امانی و پیرایه امان و عمارت دولت آنجناب ششافت و اثر او در زبان و سحر روان یافته</p>	<p>کلام</p> <p>و در جمیع احوال سر بر پایه امانی و پیرایه امان و عمارت دولت آنجناب ششافت و اثر او در زبان و سحر روان یافته</p>	<p>کلام</p> <p>و در جمیع احوال سر بر پایه امانی و پیرایه امان و عمارت دولت آنجناب ششافت و اثر او در زبان و سحر روان یافته</p>
<p>و علی التواری از ملک تعالی تعالی شانه و تالی و تعالی در امور و اقبال و در اوقات و احوال و جلالت و جلال و تعالی مستلست بنمایند</p>	<p>و علی التواری از ملک تعالی تعالی شانه و تالی و تعالی در امور و اقبال و در اوقات و احوال و جلالت و جلال و تعالی مستلست بنمایند</p>	<p>و علی التواری از ملک تعالی تعالی شانه و تالی و تعالی در امور و اقبال و در اوقات و احوال و جلالت و جلال و تعالی مستلست بنمایند</p>	<p>و علی التواری از ملک تعالی تعالی شانه و تالی و تعالی در امور و اقبال و در اوقات و احوال و جلالت و جلال و تعالی مستلست بنمایند</p>
<p>و کمال و کمال از روی نیاز و تعالی و دعا که آنجناب را بسبب ترقی مراتب حشمت و جلال به جلالت و تعالی باشد بارگاه رفیع الدرجات رفیع میکند</p>	<p>و کمال و کمال از روی نیاز و تعالی و دعا که آنجناب را بسبب ترقی مراتب حشمت و جلال به جلالت و تعالی باشد بارگاه رفیع الدرجات رفیع میکند</p>	<p>و کمال و کمال از روی نیاز و تعالی و دعا که آنجناب را بسبب ترقی مراتب حشمت و جلال به جلالت و تعالی باشد بارگاه رفیع الدرجات رفیع میکند</p>	<p>و کمال و کمال از روی نیاز و تعالی و دعا که آنجناب را بسبب ترقی مراتب حشمت و جلال به جلالت و تعالی باشد بارگاه رفیع الدرجات رفیع میکند</p>
<p>حرمش و هم در عرض اخلاص بروی که مناسب طبقه اشرف باشد و آن با ستم عام و دوام جاد و حشمت کتب الهیه است یا در است بر شرح مناقب و مرآت یا توجیه برویت و محبت وی و در بین فرج تمام کلام گاه مدعا باشد و گاه تیر آن و آن است</p>			
<p>للقب و السادایت</p> <p>و از سر غلوس و عقیدت و معنای نیت بدعا و در تقاسم و تقاضا که صلاح بنیای و صلاح فی تعالی بر احوال مشرب و مشرب است تعالی بنمایند</p>	<p>کلام</p> <p>و از سر غلوس و عقیدت و معنای نیت بدعا و در تقاسم و تقاضا که صلاح بنیای و صلاح فی تعالی بر احوال مشرب و مشرب است تعالی بنمایند</p>	<p>کلام</p> <p>و از سر غلوس و عقیدت و معنای نیت بدعا و در تقاسم و تقاضا که صلاح بنیای و صلاح فی تعالی بر احوال مشرب و مشرب است تعالی بنمایند</p>	<p>کلام</p> <p>و از سر غلوس و عقیدت و معنای نیت بدعا و در تقاسم و تقاضا که صلاح بنیای و صلاح فی تعالی بر احوال مشرب و مشرب است تعالی بنمایند</p>
<p>و آلاء اللیل و أطراف النهار</p> <p>و معنای نیت بدعا و در تقاسم و تقاضا که صلاح بنیای و صلاح فی تعالی بر احوال مشرب و مشرب است تعالی بنمایند</p>	<p>کلام</p> <p>و از سر غلوس و عقیدت و معنای نیت بدعا و در تقاسم و تقاضا که صلاح بنیای و صلاح فی تعالی بر احوال مشرب و مشرب است تعالی بنمایند</p>	<p>کلام</p> <p>و از سر غلوس و عقیدت و معنای نیت بدعا و در تقاسم و تقاضا که صلاح بنیای و صلاح فی تعالی بر احوال مشرب و مشرب است تعالی بنمایند</p>	<p>کلام</p> <p>و از سر غلوس و عقیدت و معنای نیت بدعا و در تقاسم و تقاضا که صلاح بنیای و صلاح فی تعالی بر احوال مشرب و مشرب است تعالی بنمایند</p>
<p>و عقیدت و معنای نیت بدعا و در تقاسم و تقاضا که صلاح بنیای و صلاح فی تعالی بر احوال مشرب و مشرب است تعالی بنمایند</p>	<p>کلام</p> <p>و از سر غلوس و عقیدت و معنای نیت بدعا و در تقاسم و تقاضا که صلاح بنیای و صلاح فی تعالی بر احوال مشرب و مشرب است تعالی بنمایند</p>	<p>کلام</p> <p>و از سر غلوس و عقیدت و معنای نیت بدعا و در تقاسم و تقاضا که صلاح بنیای و صلاح فی تعالی بر احوال مشرب و مشرب است تعالی بنمایند</p>	<p>کلام</p> <p>و از سر غلوس و عقیدت و معنای نیت بدعا و در تقاسم و تقاضا که صلاح بنیای و صلاح فی تعالی بر احوال مشرب و مشرب است تعالی بنمایند</p>

للقضاة والامتنان	للمشايخ الكرام	تأمل الكلام
ویداد غیر صبح و شام و درام و نظام مدام شریعت پناهی که در من آن صلاح و علاج کافه نام اند دارد از حضرت ملک علامت سلامت ینماید	و بر تعاقب اعصار و دهور و تلبیع ایام و دهور هر یک از اخلاص روحانی آن منبع فیوضات ربانی از جناب حدیث و حضرت صمدیت و غیره	و بر تعاقب اعصار و دهور و تلبیع ایام و دهور هر یک از اخلاص روحانی آن منبع فیوضات ربانی از جناب حدیث و حضرت صمدیت و غیره
و از مواسب و اسباب الهامی تصدیق شراب مرآت دو جهانی توفیق تائب مرآت حیادانی آن تبع مکارم و جمع معانی می طلب	و باوقات مرعوبه بعد از او را و تسلیم از برای مرکز سباب غله و تقاضای درجات نقای ملک سند حق نیازی و کلفت دعا مودی سر سازد	و باوقات مرعوبه بعد از او را و تسلیم از برای مرکز سباب غله و تقاضای درجات نقای ملک سند حق نیازی و کلفت دعا مودی سر سازد
و فی جمیع الساعات علی وجه الفرائض دعا می استحکام میانی عدل و پناهی و نظام سباب اغراض احوال شریعت دست گاهی میگوید	و بر اتم دعا می که بر دست نرسد از آستان قدس نشان تقیدان کلمات تا مات ایشان امر ازم حکمی واجبست موافقت نموده خواهد نمود	و بر اتم دعا می که بر دست نرسد از آستان قدس نشان تقیدان کلمات تا مات ایشان امر ازم حکمی واجبست موافقت نموده خواهد نمود
لارباب العاوم الدينية	لاصحاب المناصير الشرعية	تأمل الكلام
و ذکر مراتب زکایه و شرح مراتب عالیہ علی ملک الخواص و العوام تجدد الشهور و الاعوام و در زبان دارد	و بر وجه نهال اخلاص و در روضه و در روضه چون غنایب سحری از روی ثنا گسری نعمات مدحیات آنجناب می سراید	و بر وجه نهال اخلاص و در روضه و در روضه چون غنایب سحری از روی ثنا گسری نعمات مدحیات آنجناب می سراید
و سر و چهار ابتلاوت صحائف منقبت خوانی و لیلا هزار ابر قرأت جرائد محمد طراز اشغال ینماید	و از تمام خلوص و هواداری بر صفی خاطر و صمیم دینکار و در رابطه شاخانی منقبت طرازی بر طریق مستمر و ممد و یار	و از تمام خلوص و هواداری بر صفی خاطر و صمیم دینکار و در رابطه شاخانی منقبت طرازی بر طریق مستمر و ممد و یار
و جمیع اوقات و جوامع آیات نبش مداح ذات ملکی ملکات و ذکر مفاخر صفات سامی سمات مهر و میسازد	و در منازل هواداری و رضا جوئی موطن حق گذاری و دعا گوئی راتبه شریفه ذات عالی علی تعاقب و التوالی مرتب میسازد	و در منازل هواداری و رضا جوئی موطن حق گذاری و دعا گوئی راتبه شریفه ذات عالی علی تعاقب و التوالی مرتب میسازد

للمكاه والفضلاء	تمام الكلام	لسائر هذه الطبقة	تمام الكلام
و بجان و بجان مشغول و ملهون خسته تنهات برسلک مجاوران سده سدره آخر کم دريه وصول بلذات و در مدار وصول نجات جاورانی همانست سده باشد	تمام الكلام	و فی آناء الليل و اطراف النهار از طائف عواطف آفریدگار صورت تیسر انتظام و در زمره مستعدان مجاور مجااست تمنا میکند	تمام الكلام
و پیوسته مستعدی فرید اهرار دولت انهای اشرف و وسیله ادراک سعادت النظامی نیست انهای ان طالع انوار غرت و شرف بیاض ابواب حصول این مراسم از انوار دولت	تمام الكلام	و از فتح ابواب آمانی و آمان فیاض و ارف عوارف فضل و افضال استدعای دریافت شرف ملاقات مسرت افزای میدارد	تمام الكلام
دولت دریافت مجلس شرف را که شخصی آمال کلیه و قصور آمانی است از انوار طاعت ربانی و عوارف سجای آشتی و انوار	تمام الكلام	و بجمع هم متعشش ادراک دولت انقا بوده آن صورت را که قصی غایات مقام انسانی و اعلی نهایات مطالع جیانی از حضرت ربانی میخوابد	تمام الكلام
حرف سوم و در عرض اخلاص برود جمعی که مناسب طبقه اشرف باشند و در اغلب اوقات بنکر دریافت ملاقات مخصوص است والله الموفق وهو المستعان والعین	تمام الكلام	تمام الكلام	تمام الكلام
للأصول والأعيان	تمام الكلام	للمعارف والمجاهير	تمام الكلام
و متوجه ملاقات شرفین که خلاصه زندگانی و نهایت مقام صدامانی ست میباشد	تمام الكلام	و بدین دجان احراز شرف ملاقات شرفین را که آینه طلعت آمانی و طلیعه موکب است و شادمانی است استدعای نهایی	تمام الكلام
و وصول شرف ملاقات شرفین را که اشرفین است و این سعادت همایون توان بود و در اوقات مفا اجابت از شرف منزلت مستعد نیست	تمام الكلام	و دولت و دیار که نوره صباح کرامت و لیله شرف عافیت و سلامت است از لطیف احییت و نقص صدیقت جل جلاله و علم حساب نوار	تمام الكلام
و بنایت نهایت از دست شرف مجاورت و غلبت از لال محبت که غایت سؤل مولا و ان و نهایت مامل امید داران همان زمان	تمام الكلام	و ادراک سعادت و فریقای عزیز نجی که میش از گرم غم غمی الطول الجسم و القور العظیم مطلب	تمام الكلام

تفه عرض اخلاص الاخوانیت

الفقرات بنوع آخر	تمام الکلام	الفقرات بنوع آخر	تمام الکلام
وهمواره در وقت اختصاص نربان صراحت اخلاص شانه مناقب سینه بنده از مرتب عالمگیر جانشین سرحد خصا بنیت مودعی یسار	عذبه و اصیلا مسترخی آن میا شد که نسیم توفیق از مهب تقدیر و زمره کوکب وصال از دوره اقبال رو سس نماید	و از هر صفت تمام و خلوص آیات مناقب آن خلاص ایام و سور و فاخر آن نقاوه اعلاظم انام در محافل خاص و عام تلاوت مینماید	شما شایسته از دست شما شایسته از دست شما شایسته از دست
و از هر صفت تمام و خلوص آیات مناقب آن خلاص ایام و سور و فاخر آن نقاوه اعلاظم انام در محافل خاص و عام تلاوت مینماید	امید و اقیست که صبح نجات ادراک حضور حیات بخش که سعادت و جهانی را شالمست از مطلع شادمانی طالع گردد	و از هر صفت تمام و خلوص آیات مناقب آن خلاص ایام و سور و فاخر آن نقاوه اعلاظم انام در محافل خاص و عام تلاوت مینماید	شما شایسته از دست شما شایسته از دست شما شایسته از دست
و از هر صفت تمام و خلوص آیات مناقب آن خلاص ایام و سور و فاخر آن نقاوه اعلاظم انام در محافل خاص و عام تلاوت مینماید	اهل باطن یزدانی متیقین سنت و اعتقاد ربانی جهانم که نگاه میامن سعادت طاعات از کمن غیب چهره کشاید	و از هر صفت تمام و خلوص آیات مناقب آن خلاص ایام و سور و فاخر آن نقاوه اعلاظم انام در محافل خاص و عام تلاوت مینماید	شما شایسته از دست شما شایسته از دست شما شایسته از دست
و از هر صفت تمام و خلوص آیات مناقب آن خلاص ایام و سور و فاخر آن نقاوه اعلاظم انام در محافل خاص و عام تلاوت مینماید	بجا و توفی تمام و از کلام یزدانی بنات کاشیا وین میح الله رایج نجات از بند کشتی لایکشا و زید کل مقصود در بیان خیال	و از هر صفت تمام و خلوص آیات مناقب آن خلاص ایام و سور و فاخر آن نقاوه اعلاظم انام در محافل خاص و عام تلاوت مینماید	شما شایسته از دست شما شایسته از دست شما شایسته از دست
و از هر صفت تمام و خلوص آیات مناقب آن خلاص ایام و سور و فاخر آن نقاوه اعلاظم انام در محافل خاص و عام تلاوت مینماید	حقا که با ستشام روح عبادت و هنر شاق فواج عبادت مستظهر بوده امید و است که این مرام برونی مر او رو سس نماید	و از هر صفت تمام و خلوص آیات مناقب آن خلاص ایام و سور و فاخر آن نقاوه اعلاظم انام در محافل خاص و عام تلاوت مینماید	شما شایسته از دست شما شایسته از دست شما شایسته از دست
و از هر صفت تمام و خلوص آیات مناقب آن خلاص ایام و سور و فاخر آن نقاوه اعلاظم انام در محافل خاص و عام تلاوت مینماید	بگلی حکمت بر احراز دولت مواصالت مشق امید که این امید قبل و مول امید مکن خفا بر صفت جلا جلوه یابد	و از هر صفت تمام و خلوص آیات مناقب آن خلاص ایام و سور و فاخر آن نقاوه اعلاظم انام در محافل خاص و عام تلاوت مینماید	شما شایسته از دست شما شایسته از دست شما شایسته از دست
و از هر صفت تمام و خلوص آیات مناقب آن خلاص ایام و سور و فاخر آن نقاوه اعلاظم انام در محافل خاص و عام تلاوت مینماید	و داعی رجا در جبهه شکر سنست که ناگاه می لطف از مهب مراد و زید ن آید و صبح نیضی از قیام مراد و زید ن آید و صبح	و از هر صفت تمام و خلوص آیات مناقب آن خلاص ایام و سور و فاخر آن نقاوه اعلاظم انام در محافل خاص و عام تلاوت مینماید	شما شایسته از دست شما شایسته از دست شما شایسته از دست

[illegible]

البيان القوي

[illegible]

[illegible]

کلمه دوم از سطر ششم در بیان فراق و آن نیز سبیل استیفا و گذشتنم از سطر ششم از صفتی باشد به طریقی که
خواهد شد یکی در کثرت شد اندر آن مفارقت و یکی در شوق تا لطمه و توجع بخت ایام به بادت و آن کلمه شش را خنده گشت
در سبب صفا و صفات از فقرات و ابیات و تارین کلام از ایراد آن معنی خالی نماند فقر و خند با منظومات
که مناسب آن باشد در سبک تحریر می آید بقیه القصد منه الا خانه و المند و الله اعلم

الفقرات الفراقیه و ابیات

فقرات	ابیات	فقرات	ابیات
حقا که در آن روز دندی بر جوی اشتعال یافته که خیزال وصال منطقی نشود و عواشیتان بنوعی در میان آمده که غم شیرین ملاقاتی	حقا که درم خیال انگیز بکنه شمع آتش نیت و اندر سیر و هم دور اندیش از ادراک انجا و احوال بر بادیه اشواق خبر نیت و انداز	حقا که در آن روز دندی بر جوی اشتعال یافته که خیزال وصال منطقی نشود و عواشیتان بنوعی در میان آمده که غم شیرین ملاقاتی	حقا که درم خیال انگیز بکنه شمع آتش نیت و اندر سیر و هم دور اندیش از ادراک انجا و احوال بر بادیه اشواق خبر نیت و انداز
زبان صبا و آواز آن مهاجرت بغایتی ملم و مخرج افکانه که بسطی و سیر بران شمع از شمع و کشته از و صحت آن صحت گذارش نمی یابد	حقا که بخت تمامی ایام فراق و صحت آن آه و شقیق از سر و قریه و توجع و توجع محاسب و هم از حضرت غم و غم آن عاقل و عاقل	زبان صبا و آواز آن مهاجرت بغایتی ملم و مخرج افکانه که بسطی و سیر بران شمع از شمع و کشته از و صحت آن صحت گذارش نمی یابد	حقا که بخت تمامی ایام فراق و صحت آن آه و شقیق از سر و قریه و توجع و توجع محاسب و هم از حضرت غم و غم آن عاقل و عاقل
فقرت و فقرت و فقرت و فقرت و فقرت و فقرت که در فقرت و فقرت و فقرت و فقرت و فقرت و فقرت که در فقرت و فقرت و فقرت و فقرت و فقرت و فقرت	تا اطمینان بجزاز و فقرت از آن زیاد ست که فقرت و فقرت و فقرت و فقرت و فقرت و فقرت چند از آن در حیا نض بیان توان بود	فقرت و فقرت و فقرت و فقرت و فقرت و فقرت که در فقرت و فقرت و فقرت و فقرت و فقرت و فقرت که در فقرت و فقرت و فقرت و فقرت و فقرت و فقرت	تا اطمینان بجزاز و فقرت از آن زیاد ست که فقرت و فقرت و فقرت و فقرت و فقرت و فقرت چند از آن در حیا نض بیان توان بود
حقا که شمع مشاعل فقرت و فقرت و فقرت و فقرت که در فقرت و فقرت و فقرت و فقرت و فقرت و فقرت که در فقرت و فقرت و فقرت و فقرت و فقرت و فقرت	حقا که شدت فقرت و فقرت و فقرت و فقرت و فقرت و فقرت رسیده و شباهت آنجا میده که بواسطه فقرت و فقرت عشری از آن ارقام موعود و فقرت و فقرت و فقرت	حقا که شمع مشاعل فقرت و فقرت و فقرت و فقرت که در فقرت و فقرت و فقرت و فقرت و فقرت و فقرت که در فقرت و فقرت و فقرت و فقرت و فقرت و فقرت	حقا که شدت فقرت و فقرت و فقرت و فقرت و فقرت و فقرت رسیده و شباهت آنجا میده که بواسطه فقرت و فقرت عشری از آن ارقام موعود و فقرت و فقرت و فقرت

بقیه فقرات و ابیات الفراقیه			
فقرات	ابیات	فقرات	ابیات
حقا که لواجم فراق و حجاب اشواق برتر انجام ده که هیچ ربان بیان تو را نکرده بود بیخ خامه و رنگ نامه نظام نتوان لرز	صدیت آه دلای تو آب اشواق و حکایت شماره فراقی به مرتبه انجامیده که به این عقل آن فانونه که روزی بیان هم حیران قیام تو را	تیمین درجات مقام ایام مبادت نوسین مایه نبات مقام از ان هجرت ما قوت تفریر داند سوزت کمر درمکان مکن	شعشع کلمات از ان مفاقت بکنایات منقلا نه وصف بلیات ایام مبادت ای مفاقت در حیرت عقل و کمر قصور زیاد
نارسه فراق نبوی مشتعل است و باب اشواق برده می کشم که تفریح آن تو بوسط کلام و وصف آن تبول کلام میسر نیست	حقا که شرح سورت فراق و وصف صورت تو که از قوله ملا یطافست در حوضه تفریر دارد که محیر		

الکلیات الفراقیه

عربی	فارسی	فارسی	فارسی	فارسی
فراقی که در دل جانان کتابت می شود و در قفس دل می زند	فراقی که در دل جانان کتابت می شود و در قفس دل می زند	فراقی که در دل جانان کتابت می شود و در قفس دل می زند	فراقی که در دل جانان کتابت می شود و در قفس دل می زند	فراقی که در دل جانان کتابت می شود و در قفس دل می زند
فراقی که در دل جانان کتابت می شود و در قفس دل می زند	فراقی که در دل جانان کتابت می شود و در قفس دل می زند	فراقی که در دل جانان کتابت می شود و در قفس دل می زند	فراقی که در دل جانان کتابت می شود و در قفس دل می زند	فراقی که در دل جانان کتابت می شود و در قفس دل می زند
فراقی که در دل جانان کتابت می شود و در قفس دل می زند	فراقی که در دل جانان کتابت می شود و در قفس دل می زند	فراقی که در دل جانان کتابت می شود و در قفس دل می زند	فراقی که در دل جانان کتابت می شود و در قفس دل می زند	فراقی که در دل جانان کتابت می شود و در قفس دل می زند

بقیه الامیات الفراقیه

ثنائیات عربیه	فارسیه	ثنائیات فارسیه
<p>لَا تَكُنْ عَلَى الْوَدَّاعِ يَوْمَئِذٍ شَدِيدًا فَأَمَّا لَشَيْءٍ يُخَيِّبُكَ مِنْ تَجَلُّفِ الْمَوْتِ وَلَوْ كَانَ الْجَمْعُ يُقَدَّرُ بِشَوْبِ لَا تَكُنْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ الْعَمِيدِ</p>	<p>باید بدانی که این دنیا بجا ماندن ندارد سایه را از تابان سالها افتاده دور</p>	<p>حایت شوق چه الما که کرمی سوزد حرارت آتش هم خایه در زبان دهر عجب مدار که دوش بسپرد چون شمع قلم که نقشه سوز دلم کند تحسیر</p>
<p>فَإِنَّ أَشَدَّ مِنَ الشَّوْقِ الْبُكَاءُ فَإِنَّ أَشَدَّ مِنَ الْبُكَاءِ الْوَدَاعُ فَإِنَّ أَشَدَّ مِنَ الْوَدَاعِ الْفراقُ</p>	<p>باید بدانی که این دنیا بجا ماندن ندارد سایه را از تابان سالها افتاده دور</p>	<p>مرا از غم حشر تو زار است دلم رفت و دلم نماند کجاست اگر از سینه پری در شک است دگر از دیده گویی اشکبار است</p>
<p>وَلَا تَكُنْ مِنَ الْخَائِبِينَ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْخَائِبِينَ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْخَائِبِينَ</p>	<p>باید بدانی که این دنیا بجا ماندن ندارد سایه را از تابان سالها افتاده دور</p>	<p>درفاق تو بسکه بنیالم بی رخت تنگی منیوا هم راست گفتم خدا گواه هست روی گردون سینه نیست</p>
<p>وَلَا تَكُنْ مِنَ الْخَائِبِينَ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْخَائِبِينَ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْخَائِبِينَ</p>	<p>باید بدانی که این دنیا بجا ماندن ندارد سایه را از تابان سالها افتاده دور</p>	<p>درفاق از الالب میسوزم و از گریه چشم خدا بجز آن نیست اینک شکست و خست خسته هم بهم از احوال تو ایمن شو آتش دل بپزند میخام هم و قهر بخت</p>
<p>وَلَا تَكُنْ مِنَ الْخَائِبِينَ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْخَائِبِينَ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْخَائِبِينَ</p>	<p>باید بدانی که این دنیا بجا ماندن ندارد سایه را از تابان سالها افتاده دور</p>	<p>اگر آبی بر آرم از غمت و اگر خونی تو سیم از غم جهان از آتش بی سوزد قلم در گیر و دگر کند سوزد</p>
<p>وَلَا تَكُنْ مِنَ الْخَائِبِينَ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْخَائِبِينَ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْخَائِبِينَ</p>	<p>باید بدانی که این دنیا بجا ماندن ندارد سایه را از تابان سالها افتاده دور</p>	<p>اگر دهم شرح آرزو بگو در زبانه فراق گویم باز آتش اندر دل قلم گیرد قامت نه بچهره ستم گیرد</p>
<p>وَلَا تَكُنْ مِنَ الْخَائِبِينَ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْخَائِبِينَ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْخَائِبِينَ</p>	<p>باید بدانی که این دنیا بجا ماندن ندارد سایه را از تابان سالها افتاده دور</p>	<p>جهان تبار غصه بجز آن چه نویسم از سوز دل و دیده گریان چه نویسم از دلفراق و الم چه نویسم چون نمی رسد قصه بپایان چه نویسم</p>

مخفی

تقاة الایات			
مثنائیات		ایات	
مثنائیات		مثنائیات	
خجدهای جهان که علمش که بلا کشیده ام از جبر	نیست پوشیده را از حق که یکی از هزار توان گفت	بسمدی که درستی کشت تقدیرش که در فراق جنابت که قبل گاه نیست	بسمدی که درستی کشت تقدیرش که در فراق جنابت که قبل گاه نیست
خجدهای که بر جانش که مرا آب چشم و آتش دل	میکنند باغ و مرغ را نماند در فراق گدشت از اندام	بدان خدا ای که فرشتش بر صبح چرخ مهر بر لوح فلک بر افروزد	بدان خدا ای که فرشتش بر صبح چرخ مهر بر لوح فلک بر افروزد
خجدهای که قدرت او که هر از فراق خدمت تو	هر چه دشوار باشد آسانست زندگانی و مرگ یکسانست	بدان خدا ای که نقاش صنع کامل او هر چه بیگانه در مهر نقش بدیع	بدان خدا ای که نقاش صنع کامل او هر چه بیگانه در مهر نقش بدیع
خجدهای که مهربان را داد که صبور را جانم برداشت	در بلایای جبر فرستد فرقت حضرت خداوندی	بدان خدا ای که خلیل قضای مبرم او همیشه بر سبب حادثات منصور است	بدان خدا ای که خلیل قضای مبرم او همیشه بر سبب حادثات منصور است
خجدهای که دعوت مظلوم که فرقت بر آتش سوزان	از ره لطف مستجاب کند سیر زانی دلم کباب کند	بدان خدا ای که کس در آسمان و زمین غیر او سر دعوی خداوندی	بدان خدا ای که کس در آسمان و زمین غیر او سر دعوی خداوندی
خجدهای که خلق را نرسد که پیش ازین میر نیست	بروش غیر نیکی کردن در فراق تو زنگی کردن	بدان خدا ای که دست قدرت او شرقت طینت آدم بقیه سال	بدان خدا ای که دست قدرت او شرقت طینت آدم بقیه سال
خجدهای که خالق الایات سوز آتش که می نمیم	که در طاقت فرق تو نیست تیر سوز شتیاق تو نیست	بدان خدا ای که بر علم بی چگونگی بسان زنجیر وید است از پنهنای	بدان خدا ای که بر علم بی چگونگی بسان زنجیر وید است از پنهنای

الشهر والعريضة أيام الفاضل

[illegible]

<p>البیاد المتفرقة</p> <p>از خفیه سمرقند کمال</p> <p>حَقُّهُ قَالَا لَا كَوَارِ</p> <p>بدین جراتها اقدام نمود</p> <p>از باده فخر و بخارا</p> <p>لَا دَالْ مَوْطِنُ الْكَلْبِ</p> <p>از کجا باین عرصه را</p>	<p>سطر حادی عشر از حقیقه اولی در مقام نبر جبر بر دشمن مخفی نیست که بعد از تاریخ زبان و ذکر مکان محل ایراد احوال است و حالات خبری که در کتاب نویسنده از سر حد احضار تجاوز نمود و چون کلیات آنرا صحیفه نالته ازین کتاب تضمن است اینجا تخفیف یافته آنجا سمت تعبیر خواهد پذیرفت و بعد ما که اصل نشانی متبقی اند بر آنکه چون احوال با تمام رسد محل ختم است پس برین و راق ششم از افاق می افتد و ختم مثل است بر مقدمه و دعای و دعا بطریق شش و دهم میشود و شاید که نظم باشد و در سطر از تقدیات دعوات آنچه زبان الماساحت نموده در چهار کلمه تم تسطیر می پذیرد و وحی الله</p> <p>الاعانة والمسلمة کلمه اول در مقدمات و آن شش مثل بر دو حرف خرف اول</p> <p>در مقدمات نشوره و مدار مقدمات بر ختم است از اطناب و تمهید اساس دعا و آن نشوره خالص میباشد و بعد از آن دعای احقنای منشور و منشور نیست و بعد از آن البته منشور است و باشد</p> <p>والله الموفق</p>
<p>می نماید</p>	<p>مناسب طبقه اعلی</p> <p>مناسب طبقه اتمی</p>
<p>از خود بخارام</p> <p>لا اخطا الله تعالی</p> <p>اهل الخدمه</p>	<p>زیادت حرارت و بدین گان</p> <p>زیاده اقدام و طای</p> <p>و ابرامی اوسه</p> <p>تمام است</p> <p>زیادت بحال جرات</p> <p>زیاده صبر و تقوی</p> <p>و الاصحاح کتاب لیس</p> <p>الکرامه من الادیب</p>
<p>از باده فخر و بخارا</p> <p>اهلها بالساد</p> <p>بموضع عرض می نمایند</p>	<p>اسات اوسه از خود و طای</p> <p>تجاوز نمود و مخرج بر عا</p> <p>ست ختم کلام</p> <p>زیاده جرات و شوق</p> <p>و الا براه و تصدیق</p> <p>و الا اطناب لیس</p> <p>و الا اطناب لیس</p>
<p>از خط ساری کمال</p> <p>جایزه الباقی و تمت</p> <p>و فی عینها و عشره کمال</p> <p>و الا کماله از آن تا ما</p>	<p>زیاده اطناب از خود و طای</p> <p>سکون و میل</p> <p>تا این غایت</p> <p>ادب سبب</p> <p>زیاده خود را و طای</p> <p>حساب</p> <p>نماید و الا کمال</p> <p>و الا تصدیق الکرامه</p>
<p>از ولایت رحم کمال</p> <p>فی حفظ القیوم از دار</p> <p>السلک از الله عن اهل</p> <p>الحزن</p>	<p>زیادت احوال خدام مودی</p> <p>سبب و است مضرع</p> <p>بعد ازین ختم بر دعا اولی</p> <p>زیادت احوال خدام مودی</p> <p>نمودن لائق</p> <p>نمیداند</p> <p>زیاده تصدیق و طای</p> <p>مناسب خدام</p> <p>نیست</p>
<p>از ولایت شرف کمال</p> <p>و الا کماله از آن تا ما</p> <p>و الا کماله از آن تا ما</p> <p>و الا کماله از آن تا ما</p>	<p>زیادت ازین سبب</p> <p>سبب و است مضرع</p> <p>جرات از خود و طای</p> <p>زیادت احوال خدام مودی</p> <p>تصدیق از خود و طای</p> <p>نمیداند</p> <p>نیست</p>

بقیه طبقه اشرف	مناسب طبقه اوسط				
چون ابرام زیادت علامت جرات مصرع فَلَمْ يَكُنْ عَلَى اللَّهِ عَاوِدٌ	چون زیادت برابر نی ایهیت مصرع برو عاوتقار خواهم کرد	تطویل بی طائل تصدیع بی حائل مشوش اوقات شریف میگردد	زیادت انبساط بجان ندارد	زیادت ابرام نزوفت	
چون اطالت بد طالت ست مصرع فَلَمْ يَكُنْ عَلَى اللَّهِ عَاوِدٌ	زیاده تصدیع جانبیع دارن مصرع لائق حال خودی داند	چون زیادت تصدیع از سور و سبب مصرع برو عاوتقار خواهم کرد	نیز ابرام مزاحم شود	زیادت المال غما غما	
چون اکثر مقتضی بالماست مصرع فَلَئِنْ بِاللَّهِ عَاوِدٌ لِّلْكَافِرِينَ	چون اصحاب موی لال بلا زبان انتخاب ست نیستم کلام بر دعا باید کرد	اطناب ختام طناب استدادی تمام یافت مقام بر دعا انتب سے نماید	نیز اکثر انبساط نه نمود	سبب اطناب بطوی بسیار	
چون اطناب امدت جاست مصرع فَلَا تَكُنْ عَلَى اللَّهِ عَاوِدٌ	چون تطویل کلام مقتضی سبب جدا ایهیت مصرع بر دعا می توهم سخن کنم	تخفیف الایزاد و کاشیا عن اطلالة الی کلام بر دعا اقتصار سے نماید	نیز ایدیز اجست نزوفت	طریق جبر الی کلام سبب	

مناسب انخوانیات

اکثر از سر حد عدل تیار نمود مصرع فَلَئِنْ کشم که وقت دعاست	از طریق اکثر عدول نمود مصرع فَلَئِنْ میگردد	زیادت ایهیت سبب ایهیت نیز ایهیت	اسادت بسیار گذشت این زمان چه کنیم دعا	سبب ایهیت نیز ایهیت	
اطناب بجا نیز ایهیت نیز ایهیت	اطناب بجا نیز ایهیت نیز ایهیت	زیادت ایهیت سبب ایهیت نیز ایهیت	زیادت اطالت نزوفت سخن مختصر به وقت دعا	سبب ایهیت نیز ایهیت	
اطناب بجا نیز ایهیت نیز ایهیت	اطناب بجا نیز ایهیت نیز ایهیت	زیادت ایهیت سبب ایهیت نیز ایهیت	زیادت تصدیع نیدید اطناب بجا که دعا	سبب ایهیت نیز ایهیت	
اطناب بجا نیز ایهیت نیز ایهیت	اطناب بجا نیز ایهیت نیز ایهیت	زیادت ایهیت سبب ایهیت نیز ایهیت	زیادت جرات فی غایع ایست مختصا که وقت دعا	سبب ایهیت نیز ایهیت	

حرف دوم در مقدمات منظومه و آن سه نوع است یکی آنکه طرح اختصار و دعا با هم باشد و مکتوب باشد بر همان بیت ختم باشد که در دوم
آنکه یکی از اختصار را دعای نماید دعا اما بر او دعا کنند و بر است پس از آن دعای نشو و یا پس از آن دعا کند و ذکر اختصار را بخند پس در بعض
ذکر دعا نشود پس از آن دعای نشو و یا پس از آن دعا کند و ذکر اختصار را بخند پس در بعض

نوع اول

فارسیه	ایضا	ایضا	تثانیات
ایضا از حدیث نبوی است ایضا از حدیث نبوی است	ایضا از حدیث نبوی است ایضا از حدیث نبوی است	ایضا از حدیث نبوی است ایضا از حدیث نبوی است	ایضا از حدیث نبوی است ایضا از حدیث نبوی است
ایضا از حدیث نبوی است ایضا از حدیث نبوی است	ایضا از حدیث نبوی است ایضا از حدیث نبوی است	ایضا از حدیث نبوی است ایضا از حدیث نبوی است	ایضا از حدیث نبوی است ایضا از حدیث نبوی است
ایضا از حدیث نبوی است ایضا از حدیث نبوی است	ایضا از حدیث نبوی است ایضا از حدیث نبوی است	ایضا از حدیث نبوی است ایضا از حدیث نبوی است	ایضا از حدیث نبوی است ایضا از حدیث نبوی است

نوع ثانی

عربی	فارسیه	فارسیه	ایضا	فارسیه
ایضا از حدیث نبوی است ایضا از حدیث نبوی است	ایضا از حدیث نبوی است ایضا از حدیث نبوی است	ایضا از حدیث نبوی است ایضا از حدیث نبوی است	ایضا از حدیث نبوی است ایضا از حدیث نبوی است	ایضا از حدیث نبوی است ایضا از حدیث نبوی است
ایضا از حدیث نبوی است ایضا از حدیث نبوی است	ایضا از حدیث نبوی است ایضا از حدیث نبوی است	ایضا از حدیث نبوی است ایضا از حدیث نبوی است	ایضا از حدیث نبوی است ایضا از حدیث نبوی است	ایضا از حدیث نبوی است ایضا از حدیث نبوی است
ایضا از حدیث نبوی است ایضا از حدیث نبوی است	ایضا از حدیث نبوی است ایضا از حدیث نبوی است	ایضا از حدیث نبوی است ایضا از حدیث نبوی است	ایضا از حدیث نبوی است ایضا از حدیث نبوی است	ایضا از حدیث نبوی است ایضا از حدیث نبوی است

لللمكات	دعوات	فارسيه	لللمكات
عصمت و ستر عظمت بخود و تری که لکته حاکمین من حول العرش یغنون الکمال الشرف تحت محفوظ باد	طلال جلالت و قبال ابد باد و نجات حرام کار و نامیر مرحمت شامل دعا حفظ کامل منوط و مر بوط	فارسيه	دعوات
هر چه عظمت و ستر برده عصمت همواره هب شمال تا کبریا طی ای مصلحت ال توفیق نماند پای باد	شمال امان و امانی توفیق سعادت جاد و نای شمع باد و ریاض و و کمال نای بر شمع کرامت دو جهان مرشح	فارسيه	دعوات
اگر چه سر و قات جهانانی سلطان نشانی با تو اجماع ربانی و ابد غنا صدائی سبحانی ابدانیت و توفیق	نهال دولت در چین امارت و کبریا نای باد و توفیق اوقات ایالت نینای مستوعب کرامتی و متجمع شادمانی	فارسيه	دعوات
للصدر والمقرین	ایضاً الملوك و اولادهم	فارسيه	فارسيه
سایه صدرت نینای سالهای ناتمام با غنای الی و ابد اجماع پادشاهی سبب غل و دودم و سحر باد	آفتاب وزارت و ایالت و سبب عبداللہ جلالت از صمت زوال و اوقت انتقال ابد الی مصون و امان باد	فارسيه	دعوات
خیام جاه و قبال بر قرات غرت و اجمال پادشاه دوم و اوقات غل الکمال الشرف تحت محفوظ باد	میا نصرت و کشتی مر و سبب بجست نینای بر و کرامت و امان اما احسان بی سمت انفصال و انفصال و اصل باد	فارسيه	دعوات
منابع ابد و دولت و قبال و مصداق مرحمت و جلالت بر رفیع نامیر مصلحت نجات و قبال و امان	نیر جرات و دولت و اوقات غل از و توفیق از صمت محقق و جبرق در ضمان امان ملک علی الاطلاق باد	فارسيه	دعوات

کتاب الدواوین		لسان الملائین	
دعوات	ابیات	دعوات	ابیات
ایستقامت مبنای دولت و معافیت پایه یقین و آسودگی و کوب ایالت و اختراعات ساخته فضا و در ترقی و تعاضد	ایستقامت مبنای دولت و معافیت پایه یقین و آسودگی و کوب ایالت و اختراعات ساخته فضا و در ترقی و تعاضد	ایستقامت مبنای دولت و معافیت پایه یقین و آسودگی و کوب ایالت و اختراعات ساخته فضا و در ترقی و تعاضد	ایستقامت مبنای دولت و معافیت پایه یقین و آسودگی و کوب ایالت و اختراعات ساخته فضا و در ترقی و تعاضد
کوب ایالت و افتخار علی صیور اکو و آرد و کسب و کسب بر صاعد و آرد و کسب و کسب ترقی و تعاضد	کوب ایالت و افتخار علی صیور اکو و آرد و کسب و کسب بر صاعد و آرد و کسب و کسب ترقی و تعاضد	کوب ایالت و افتخار علی صیور اکو و آرد و کسب و کسب بر صاعد و آرد و کسب و کسب ترقی و تعاضد	کوب ایالت و افتخار علی صیور اکو و آرد و کسب و کسب بر صاعد و آرد و کسب و کسب ترقی و تعاضد
دو توفیق الهی و جود نیت ناشاهی در رعایت کاف و برایا تسری روزگار و دولت آثار باد	دو توفیق الهی و جود نیت ناشاهی در رعایت کاف و برایا تسری روزگار و دولت آثار باد	دو توفیق الهی و جود نیت ناشاهی در رعایت کاف و برایا تسری روزگار و دولت آثار باد	دو توفیق الهی و جود نیت ناشاهی در رعایت کاف و برایا تسری روزگار و دولت آثار باد
ایضا		ایضا	
دعوات	ابیات	دعوات	ابیات
صحا لکن آبل بر قوم جا و اقبال و دفا وانی با تمام دولت جا وانی آرسته باد	صحا لکن آبل بر قوم جا و اقبال و دفا وانی با تمام دولت جا وانی آرسته باد	صحا لکن آبل بر قوم جا و اقبال و دفا وانی با تمام دولت جا وانی آرسته باد	صحا لکن آبل بر قوم جا و اقبال و دفا وانی با تمام دولت جا وانی آرسته باد
حصول بهجت و کسب کفا و کسب و کسب اصول و کسب و کسب پیشرفت و کسب و کسب	حصول بهجت و کسب کفا و کسب و کسب اصول و کسب و کسب پیشرفت و کسب و کسب	حصول بهجت و کسب کفا و کسب و کسب اصول و کسب و کسب پیشرفت و کسب و کسب	حصول بهجت و کسب کفا و کسب و کسب اصول و کسب و کسب پیشرفت و کسب و کسب
امور کلی و مقتضای ارادت ساخته باد تمام مدام بر روی پرداخته	امور کلی و مقتضای ارادت ساخته باد تمام مدام بر روی پرداخته	امور کلی و مقتضای ارادت ساخته باد تمام مدام بر روی پرداخته	امور کلی و مقتضای ارادت ساخته باد تمام مدام بر روی پرداخته

حروف و دوم در دعوات اختتامیه جهت اوقاف شریف با آیات عمر بن خطاب علیه السلام و الله اكبر

للتقياء والسادات العظام للائمة الاحلام			
دعوات	آیات	دعوات	آیات
خارج نخل میاس و ماسی علی بن موسی الاعظم و ابا علی میراثش و رکر الکریم و عسکری یاد	خارج نخل میاس و ماسی علی بن موسی الاعظم و ابا علی میراثش و رکر الکریم و عسکری یاد	ذات معالی با علما و بانی شرع مبین تا قیاس عدلین کاشف غممه است یار	ادامه الله العالمین جلالة و قد علی اهل المسو و لا اله
ایام نقابت بشوای نجابت مقرون باد و اما معالی بانوار فیض لائزالی مشهور	ایام نقابت بشوای نجابت مقرون باد و اما معالی بانوار فیض لائزالی مشهور	من فضائل بنیانت وجود شریف شریف و صد معالی و مرتب بارات اعلی علی باب طلال عاقله قضا و ابد محسوس یار	زردی و شرف و شرف بر مفاصل اجماع و صد معالی و مرتب بارات اعلی علی باب طلال عاقله قضا و ابد محسوس یار
تواعتب مناتب سیادت و بانی مناصب سعادت و تبارک و باری و تبارک فیضات سبحانی مکرر و مشید یار	تواعتب مناتب سیادت و بانی مناصب سعادت و تبارک و باری و تبارک فیضات سبحانی مکرر و مشید یار	من عیون و فیاض و شرف و عیون و توفیق گیتی بر زمین و بانی شرع علی باب	من عیون و فیاض و شرف و عیون و توفیق گیتی بر زمین و بانی شرع علی باب
للقضاء و حکام الاسلام			
دعوات	آیات	دعوات	آیات
سایه عالی نعمت شماری و باری عاضد و باری فیض لطافت و ایادی ابد الابد بسبب و مشید یار	سایه عالی نعمت شماری و باری عاضد و باری فیض لطافت و ایادی ابد الابد بسبب و مشید یار	حاشیه حجاب عالی همیاد فیضی و باری و مورد و اراوات اسرار لایزال یار	حاشیه حجاب عالی همیاد فیضی و باری و مورد و اراوات اسرار لایزال یار
حکام دین الهی و احوار امور شریف حضرت رسالت پیامی معاذ اهل اسلام و باری خواص و عوام یار	حکام دین الهی و احوار امور شریف حضرت رسالت پیامی معاذ اهل اسلام و باری خواص و عوام یار	منذ انابت و ارشاد بذات شریف متجلی یار و جمال فیض قدیسه و نور عرش بر اهل ارادت بنظر کامل انصرفت متجلی	منذ انابت و ارشاد بذات شریف متجلی یار و جمال فیض قدیسه و نور عرش بر اهل ارادت بنظر کامل انصرفت متجلی
منصب شریف بطهره و باری بیت مشوره و باری عیون و شکوه و فیض از است و باری است یار	منصب شریف بطهره و باری بیت مشوره و باری عیون و شکوه و فیض از است و باری است یار	روح محفوظ خاطر شریف که مرآت اسرار عیون و باری عیون و باری و باری عیون و باری عیون و باری فیض سبحانی یار	روح محفوظ خاطر شریف که مرآت اسرار عیون و باری عیون و باری و باری عیون و باری عیون و باری فیض سبحانی یار

در باب العلوم الشرعية		لبقية علماء الدين	
دعوات	ابیات	دعوات	ابیات
نفس بیاضات متعلقان منه نظام و نایل مسکلات دقایق کتاب عالی انصاف بخاطر زاهد مرفوض باد	نفس بیاضات متعلقان منه نظام و نایل مسکلات دقایق کتاب عالی انصاف بخاطر زاهد مرفوض باد	نفس بیاضات متعلقان منه نظام و نایل مسکلات دقایق کتاب عالی انصاف بخاطر زاهد مرفوض باد	نفس بیاضات متعلقان منه نظام و نایل مسکلات دقایق کتاب عالی انصاف بخاطر زاهد مرفوض باد
نفس بیاضات متعلقان منه نظام و نایل مسکلات دقایق کتاب عالی انصاف بخاطر زاهد مرفوض باد	نفس بیاضات متعلقان منه نظام و نایل مسکلات دقایق کتاب عالی انصاف بخاطر زاهد مرفوض باد	نفس بیاضات متعلقان منه نظام و نایل مسکلات دقایق کتاب عالی انصاف بخاطر زاهد مرفوض باد	نفس بیاضات متعلقان منه نظام و نایل مسکلات دقایق کتاب عالی انصاف بخاطر زاهد مرفوض باد
نفس بیاضات متعلقان منه نظام و نایل مسکلات دقایق کتاب عالی انصاف بخاطر زاهد مرفوض باد	نفس بیاضات متعلقان منه نظام و نایل مسکلات دقایق کتاب عالی انصاف بخاطر زاهد مرفوض باد	نفس بیاضات متعلقان منه نظام و نایل مسکلات دقایق کتاب عالی انصاف بخاطر زاهد مرفوض باد	نفس بیاضات متعلقان منه نظام و نایل مسکلات دقایق کتاب عالی انصاف بخاطر زاهد مرفوض باد
بقية الدعوات الاختصاصية للبتفرقات			
دعوات	ابیات	دعوات	ابیات
بخوان چو در مبارک مینامی فان تیر که میخوانی که بوی جان اعظم روی نیست کاف انام شایع و مشهور باد	بخوان چو در مبارک مینامی فان تیر که میخوانی که بوی جان اعظم روی نیست کاف انام شایع و مشهور باد	بخوان چو در مبارک مینامی فان تیر که میخوانی که بوی جان اعظم روی نیست کاف انام شایع و مشهور باد	بخوان چو در مبارک مینامی فان تیر که میخوانی که بوی جان اعظم روی نیست کاف انام شایع و مشهور باد
انواع طریقات و سالیات با برکت بانتظام انجمنی و عبادت و تقوی میان زمانیت و عبادت و تقوی باد	انواع طریقات و سالیات با برکت بانتظام انجمنی و عبادت و تقوی میان زمانیت و عبادت و تقوی باد	انواع طریقات و سالیات با برکت بانتظام انجمنی و عبادت و تقوی میان زمانیت و عبادت و تقوی باد	انواع طریقات و سالیات با برکت بانتظام انجمنی و عبادت و تقوی میان زمانیت و عبادت و تقوی باد
بخوان چو در مبارک مینامی فان تیر که میخوانی که بوی جان اعظم روی نیست کاف انام شایع و مشهور باد	بخوان چو در مبارک مینامی فان تیر که میخوانی که بوی جان اعظم روی نیست کاف انام شایع و مشهور باد	بخوان چو در مبارک مینامی فان تیر که میخوانی که بوی جان اعظم روی نیست کاف انام شایع و مشهور باد	بخوان چو در مبارک مینامی فان تیر که میخوانی که بوی جان اعظم روی نیست کاف انام شایع و مشهور باد

للحکماء والفضلاء		لسائر اهل الفضل	
دعوات	ابیات	دعوات	ابیات
ظلال باریت حکمت بر کما نفسان محبت خفای بر مفارق ترهقان علاج بر و نهجان مناجات شفقت بر	ظلال باریت حکمت بر کما نفسان محبت خفای بر مفارق ترهقان علاج بر و نهجان مناجات شفقت بر	نفسوجات امانل سحر بر آرزو مهنومات اصابع لأح العجا از سر دیشونی البصار دوس الاقصد ار باد	نفسوجات امانل سحر بر آرزو مهنومات اصابع لأح العجا از سر دیشونی البصار دوس الاقصد ار باد
آرامینیت ثار نفاس بر گوار سبب سحت جسم و جوب راحت ارواح کا و نام باد	آرامینیت ثار نفاس بر گوار سبب سحت جسم و جوب راحت ارواح کا و نام باد	الروح ارواح از کربا و فضلا و صحائف قلوب اصفیا و عرفات بهوش تعریف و محور توصیف ذات شش نفسش منتفش باد	الروح ارواح از کربا و فضلا و صحائف قلوب اصفیا و عرفات بهوش تعریف و محور توصیف ذات شش نفسش منتفش باد
اطلاع بر ذائق حکام دعا سبب مطالعة تقوا و حکم فضائلش سیر مقرر باد	اطلاع بر ذائق حکام دعا سبب مطالعة تقوا و حکم فضائلش سیر مقرر باد	نفحات مسرت سمات و الحان بهجت آیات موجب راحت صدور و سبب راحت ارباب خودق و حضور باد	نفحات مسرت سمات و الحان بهجت آیات موجب راحت صدور و سبب راحت ارباب خودق و حضور باد
لبقية الفضلاء		للمتأدین من العوام	
دعوات	ابیات	دعوات	ابیات
جوار منطلوبات لطافت سمات نیت مجالین سخن پر وزیر محافل شریک برین باد	جوار منطلوبات لطافت سمات نیت مجالین سخن پر وزیر محافل شریک برین باد	برکات اقدام شریف و بیامین طواف مکان منیع بروز کار قاطبه انام و کافه اهل السلام متواصل باد	برکات اقدام شریف و بیامین طواف مکان منیع بروز کار قاطبه انام و کافه اهل السلام متواصل باد
لطائف کلمات نشانی و ظرافت مقالات شریک زیور جمیع نیت مسامح باد	لطائف کلمات نشانی و ظرافت مقالات شریک زیور جمیع نیت مسامح باد	بیامین جدا اجتهاد مواهب فیض عز و جهاد با پیام اوقات سحران سبیل آزادت و نهجان طریق شهادت مستردن باد	بیامین جدا اجتهاد مواهب فیض عز و جهاد با پیام اوقات سحران سبیل آزادت و نهجان طریق شهادت مستردن باد
ایده و فیضان انوار ملک و اهل بختاب فضیلت انصاف متواضع و مصلی باد	ایده و فیضان انوار ملک و اهل بختاب فضیلت انصاف متواضع و مصلی باد	سحاب برکات اوقات عبادت آیاتش بریاض صدور متعبدان و عدالت قلوب شهنشاد فاسخ باد	سحاب برکات اوقات عبادت آیاتش بریاض صدور متعبدان و عدالت قلوب شهنشاد فاسخ باد

کلمه سوم در دعوات اختتامیه نشوره که در مکاتیب خوانی است ثبت توان نمود و انواع آن بسیار است و نوشته
 که از لطافت طبع و حدت ذهن بصفت اعراف و ترصیف موسوم و نسبت ترتیب و الیاف موصوف باشند از
 دعوات اختتامیه که در طبقات مذکور شده آنچه خواهد بود فدا کند یا نه کند اینجا ایراد نیست و آن کرد و بجهت نوعی خیر
 از دعا درین کلمه در حین ترسیم درمی آید **وَاللّٰهُ وَفِي الْاَعَانَةِ وَالْثَوَّقِ وَاللّٰهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَيْهِ**
مَا تَقُوْنَ

دعوات	ابیات	دعوات	ابیات
سعادت ابدی و کرامت سرگشته فرین ایام جهان و نیش قبال روز فزون با آرزای و آرزای حکیم و حکیمان الله جل جلاله	سعادت ابدی و کرامت سرگشته فرین ایام جهان و نیش قبال روز فزون با آرزای و آرزای حکیم و حکیمان الله جل جلاله	سند سعادت و نجات از بندگی و حصه مالک سامی و کرامت مسلم و مسخر بالحق الاطهر الاقدس	باز ترا بر چه توبه کنی مدام اقبال بر همین و ظفر بر پیا برهم
اسباب قنار و امانت خلد و از رخ چرخ چرخ چرخ و مریه یا بخت و عجز و کجاده	اسباب قنار و امانت خلد و از رخ چرخ چرخ چرخ و مریه یا بخت و عجز و کجاده	خواب رفیع از غبار حوادث و دوش و دوش و دوش و دوش مانوس و خبرت ملک الله و دوش	باز نام تو چو خفت تو فزون روز بروز با کار تو چه حکم تو روان سال بسال
ظلال جلال و کرامت نزل حضرت عزت و کرامت و کرامت نظام کرامت و کرامت و کرامت مرده و کرامت و کرامت و کرامت	ظلال جلال و کرامت نزل حضرت عزت و کرامت و کرامت نظام کرامت و کرامت و کرامت مرده و کرامت و کرامت و کرامت	ترتیب تو اعتبار است بر عالم باز و حمایت و دوش و دوش دات همایون بجزمت ان و کرامت	از هر کمال با دوش و دوش و دوش و اندر جلال با دوش و دوش و دوش
سایه کرامت و کرامت و کرامت و کرامت و کرامت و کرامت الحی با دوش و کرامت و کرامت شایع فی یوم القدر	سایه کرامت و کرامت و کرامت و کرامت و کرامت و کرامت الحی با دوش و کرامت و کرامت شایع فی یوم القدر	حمایت ربانی رفیق و کرامت و کرامت و کرامت و کرامت بجزمت السمع المنانی	بسیار و کرامت و کرامت و کرامت همواره و کرامت و کرامت و کرامت
علام قنار و کرامت و کرامت و کرامت و کرامت و کرامت نظام کرامت و کرامت و کرامت افصح من خلق با دوش	علام قنار و کرامت و کرامت و کرامت و کرامت و کرامت نظام کرامت و کرامت و کرامت افصح من خلق با دوش	رایج و کرامت و کرامت و کرامت و کرامت و کرامت و کرامت و کرامت و کرامت و کرامت	رایج و کرامت و کرامت و کرامت و کرامت و کرامت و کرامت و کرامت و کرامت و کرامت
عقود و کرامت و کرامت و کرامت و کرامت و کرامت و کرامت و کرامت و کرامت و کرامت البنی الکرامه	عقود و کرامت و کرامت و کرامت و کرامت و کرامت و کرامت و کرامت و کرامت و کرامت البنی الکرامه	اتحاد و کرامت و کرامت و کرامت و کرامت و کرامت و کرامت و کرامت و کرامت و کرامت	اتحاد و کرامت و کرامت و کرامت و کرامت و کرامت و کرامت و کرامت و کرامت و کرامت

بقیۃ الدعوات و اکامیات للاخوانیات

ابیات	دعوات	دعوات	ابیات
کمالیہ کی طرف سے فرمان ہے کہ ہر ایک کو اپنی ذمہ داری سے کام چلانے کی تلقین ہے	حضرت معبود ذات شریف راسا الہا ناجی و دربر میراثی غر و جلال و صاعق بول واقبال مشرقی و متصاعد دارد وہو مجیب اللہ شعاء و تحقق الرجاء	صدیق اکبریت و اقبال و اوازہ جاہ جلال و اخلاص ارباب کمال و تقاؤہ اصحاب فضل و انصاف شمع بآباد فخماں ہمنان باد	کمالیہ کی طرف سے فرمان ہے کہ ہر ایک کو اپنی ذمہ داری سے کام چلانے کی تلقین ہے
مشتعل نامہ بآب جاہ ترا بہر بیان مسائل بآب ذرات	حق سبحانہ تعالیٰ ذات شریف و غمصر لطیف عالمیجاہی راسا الہا لا تمیسی راسخہ ہار خالصان حقیقی باقی باقی وہو حق الہا کائنات و مسدود الاستیاد	روان فوٹو سج انلاق ملکی ملکات و نسیم شمایم اودھان کن منبع نبیسات شمع تار و زار بند بہر نفس باد صبا باد	مشتعل نامہ بآب جاہ ترا بہر بیان مسائل بآب ذرات
بارگاہی جاہ و ہر ایک کو اپنی ذمہ داری سے کام چلانے کی تلقین ہے	امور شوکت و کامکاری و مہام دولت و نامہ داری بہر اہمیت عظام حضرت سرور دگاری راع ہر فوق مرآۃ فاطمہ ساختہ باد	سدرہ رفیعہ کہ سبط غنائت الانرالی و عقبہ بیخ کہ سطح شمع حمایت لہ نری ست شمع تار و زار بند استراون جہان باد	بارگاہی جاہ و ہر ایک کو اپنی ذمہ داری سے کام چلانے کی تلقین ہے
مشتعل نامہ بآب جاہ ترا بہر بیان مسائل بآب ذرات	خالق البریا طلی کرہت و نوال شہما عالمیجاہی راسا الہا کائنات و ملتسمان آواز نوامہ مسبوط دارد انہ رؤف بالعباد و علی کرہ الاغیاد	مسیح البدر الک جباب فیض راجع سعادات ابدی و مرجع کرامات سرمدی دارد و ہو مبینہ الامور و ہو نور الصدور	مشتعل نامہ بآب جاہ ترا بہر بیان مسائل بآب ذرات
مشتعل نامہ بآب جاہ ترا بہر بیان مسائل بآب ذرات	انیر و تعالیٰ ذات عالی آن نبرگوار کہ ظلامہ کوان و تقاؤہ ادو است مدی القون و الاعصار باقی دارد وہو و اہب العطیات و منہ نیک الامیاد	ساکینہ غنائت دولت بنامی و ظل رعایت سعادت و تنگنہی کہ کرہت ابدی و شہامت سرمدی بمان مقبل و متصل است شمع بفرق خالصان ابدی	مشتعل نامہ بآب جاہ ترا بہر بیان مسائل بآب ذرات
مشتعل نامہ بآب جاہ ترا بہر بیان مسائل بآب ذرات	انیر و تعالیٰ اسباب غفرت و آثار فعت و بہت اصحاب لبت بر تعاقب منہ و ہر و متابع یام شہور و ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر خجید و کل شمس علیک و کسیر	ذات علی کہ بنامی اقبال بقا شمس مفی و بنای جاہ و جلال رعایتش مہد و مومک سست شمع ہزارہ ہر ہر پرورد و خلص نور زباد	مشتعل نامہ بآب جاہ ترا بہر بیان مسائل بآب ذرات
مشتعل نامہ بآب جاہ ترا بہر بیان مسائل بآب ذرات	حضرت واجب الوجود ارتقای ذکر و قلمای قدر و فعت مرتب بسطیت و متابع یام شہور و ہر ہر ہر ہر ہر ہر خجید و کل شمس علیک و کسیر	آفتاب دولت عالمیجاہی بنامیکہ منور و دایمی تلوہ دعا گوین خالص و ہر اداران خلص سست شمع ہزارہ ہر ہر نمشتعل شرف طلوع باد	مشتعل نامہ بآب جاہ ترا بہر بیان مسائل بآب ذرات

بقیۃ الدعوات

عربی	دعوات	المتفرقة من الدعوات	فارسی
فلاذلت صدق الجحيم والاعمال ولا ذلت بذكر الخبيث العاصي	ترخفه نفسی که از بارگاه در پیش من عیش الاکو و وقت بقیه صافه مشهور طایفه سر وقت قدس عاکفان شایسته قسط و سهم کل نثار جناب عالی باد	سالمای دراز بر بند اجلال و اغزاز بفیضان بغیر حضرت بی نیاز دوست نوار و دشمن کد از باد	مجاهدت با تیرا بنده باد در کارات و شرف و خفا
فیوت حق القادر فی نوحه اقایه ارباب خاوندیاد	سر عطیه سعادت که از تبارج و انوار میانی آن بر روزگار خواص بارگاه اقتدار و قربان درگاه خیار وصل که در عالیجنابی باد خفوف و محظوظ باد	جانها به اوداری متفق و درهما برضا جوی منطبق و زبانه بر دعا گوئی جناب مخدومی منطبق باد	محکم کمال سر زانی شکفته تیرا باد
فیوت متغی ظل عتیش کافوی الی یوم القیام	هر سیاس غری که قاصدان مقاصد معالی و سالکان مسالک فیض الازلی از آن مبای و مقرر بدان مقصد و نظر باشند کل سیاس و از ارقام آن جناب عالی وصل باد	ذات عالی از عطیات محظوظ و بیلیات محظوظ و منطبق الطاف خالق البر محظوظ باد	ترخنده هر چه زوالت میا ترخنده هر چه زوالت میا
وقال الله تعالى لا اله الا الله و صلاتك من لایات التوکل	انوار اقتدار که از کما حق فیض الی و مطلع لطیف با شایسته فیض الی و مطلع لازم و مطلع میگردد و خطا کل قسط جناب عالی شخص باد	مطالب جاودانی و تبار و وجهان تباریدات ربانی و توفیقات و مهاب انصوری المعانی محصل و میسر باد	سده وقت و شمع شاد از رهات و برکت باد
لا اله الا الله من لایات التوکل	نقود و دعوات غرت و جوامع و ثبات معادن خدمت که بر طباق استحقاق اعظم آفاق جلوه ظهور یافته و ثبات اوقات ابریکات عالیجنابی باد	اسباب حصول سعادات بنیافت آماده و ابواب وصول بمرادات بی نهایت بر روی انال کشاده باد	توکل و در خفا و با عزت و کمال توکل و در خفا و با عزت و کمال
وقال الله من كل آتیا بجیده اعطاك العطايا	هر دولتی که تبار که کرامت ابدی و انوار شهادت برتری انبیای طنور و انوار آن لایع و ساطع باشد جناب مخدومی محظوظ از و انوار و ساطع و فیض از آن محظوظ باد	ریاض صدور و جهور و شجاعت التفات آن جناب ضرواحاق اما حد اقطار کمال با کمال آن عظیم التال ناظر باد	در هر کار و سرور باد در هر کار و سرور باد
فیوت حق القادر فی نوحه اقایه ارباب خاوندیاد	هر سعادت قبال که غبار زوال سر زوال جلال آن شکست و بر کرامت جلال که است نقاب و تقال از دامن دور آن دور باشد مشهور جناب و الاوسده معالی باد	عظمت مستدام و دولت بر دوام و جهان کام دوران مطیع احکام بابینی و اگر الکر ام و محسبه العظم	باز سال باقی با عزت و کمال باز سال باقی با عزت و کمال

کلمه چهارم در دعوات اختتامیه منظومه متعل بر چهار حرف حروف اول در انچه مناسبت طبقه اسماء بود

[illegible]

حرف دوم در دعوات مناسب طبقه اشرف حرف سوم در دعوات الاق طبقه اوسط				
عربی	فارسیه	ابیات	فارسیه	ایضا
لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُكَ أَلْسُنُ الْغَاثِ الْغَلِيظِ	قبله که رویان حضرت حاده تو باد رافت لطف خداوندت بنیاده	دل تو باد تو این عالم زینسج فغان تو بدین عالم زینسج	همه کلمات که مستی بخت یار بارجی از هر کس که بخت یار	بخت یار که باقی باقی تو بدین عجب از هر کس که بخت یار
يَوْمَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنفُوشِ	هر کس که بخت یار تو بدین که بود تو بر هر کس که بخت یار	خارج غفوف عالم که بخت یار دل بیدار تو بدین عالم	هر کس که بخت یار تو بدین در زمان آن که بخت یار	خارج غفوف عالم که بخت یار در زمان آن که بخت یار
إِنَّمَا إِلَهُ الْكَافِرِينَ هُوَ الَّذِي يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ لَا يُدْرِكُهُ الْبَصَرُ هُوَ الَّذِي يَتَوَكَّلُ عَلَيْهِ الْمُهْتَزُونَ	دعوت خداوند در کما هست باجابت پیغمبر تو باد	سیارات بر سر کما بدین با بانی تو بدین عالم	دعوت باریال عده قرنی ازینت باریال عده قرنی	دعوت باریال عده قرنی ازینت باریال عده قرنی
وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهَتِهِمْ كَاذِبُونَ إِذْ يَدْعُوهُمْ إِلَى عِبَادَتِهِمْ وَالْكَافِرِينَ هُمْ أُولَئِكَ يَصْطَرِفُونَ	هر کس که بخت یار تو بدین باجابت پیغمبر تو باد	سیارات با سعادت باد تو کرست جا که بدین عالم	دعوت که بخت یار تو باد دعوت که بخت یار تو باد	دعوت که بخت یار تو باد دعوت که بخت یار تو باد
وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهَتِهِمْ كَاذِبُونَ إِذْ يَدْعُوهُمْ إِلَى عِبَادَتِهِمْ وَالْكَافِرِينَ هُمْ أُولَئِكَ يَصْطَرِفُونَ	دعوت که بخت یار تو بدین باجابت پیغمبر تو باد	سیارات با سعادت باد تو کرست جا که بدین عالم	دعوت که بخت یار تو باد دعوت که بخت یار تو باد	دعوت که بخت یار تو باد دعوت که بخت یار تو باد
وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهَتِهِمْ كَاذِبُونَ إِذْ يَدْعُوهُمْ إِلَى عِبَادَتِهِمْ وَالْكَافِرِينَ هُمْ أُولَئِكَ يَصْطَرِفُونَ	دعوت که بخت یار تو بدین باجابت پیغمبر تو باد	سیارات با سعادت باد تو کرست جا که بدین عالم	دعوت که بخت یار تو باد دعوت که بخت یار تو باد	دعوت که بخت یار تو باد دعوت که بخت یار تو باد
وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهَتِهِمْ كَاذِبُونَ إِذْ يَدْعُوهُمْ إِلَى عِبَادَتِهِمْ وَالْكَافِرِينَ هُمْ أُولَئِكَ يَصْطَرِفُونَ	دعوت که بخت یار تو بدین باجابت پیغمبر تو باد	سیارات با سعادت باد تو کرست جا که بدین عالم	دعوت که بخت یار تو باد دعوت که بخت یار تو باد	دعوت که بخت یار تو باد دعوت که بخت یار تو باد
وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهَتِهِمْ كَاذِبُونَ إِذْ يَدْعُوهُمْ إِلَى عِبَادَتِهِمْ وَالْكَافِرِينَ هُمْ أُولَئِكَ يَصْطَرِفُونَ	دعوت که بخت یار تو بدین باجابت پیغمبر تو باد	سیارات با سعادت باد تو کرست جا که بدین عالم	دعوت که بخت یار تو باد دعوت که بخت یار تو باد	دعوت که بخت یار تو باد دعوت که بخت یار تو باد
وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهَتِهِمْ كَاذِبُونَ إِذْ يَدْعُوهُمْ إِلَى عِبَادَتِهِمْ وَالْكَافِرِينَ هُمْ أُولَئِكَ يَصْطَرِفُونَ	دعوت که بخت یار تو بدین باجابت پیغمبر تو باد	سیارات با سعادت باد تو کرست جا که بدین عالم	دعوت که بخت یار تو باد دعوت که بخت یار تو باد	دعوت که بخت یار تو باد دعوت که بخت یار تو باد
وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهَتِهِمْ كَاذِبُونَ إِذْ يَدْعُوهُمْ إِلَى عِبَادَتِهِمْ وَالْكَافِرِينَ هُمْ أُولَئِكَ يَصْطَرِفُونَ	دعوت که بخت یار تو بدین باجابت پیغمبر تو باد	سیارات با سعادت باد تو کرست جا که بدین عالم	دعوت که بخت یار تو باد دعوت که بخت یار تو باد	دعوت که بخت یار تو باد دعوت که بخت یار تو باد

حرف چهارم در دعوات منظومه مناسب اخوانیات

عربی	فارسیه	ابیات	ابیات	ایضا
وَالْفَضْلُ لِلَّهِ وَكَانَ أَكْثَرُ الْعِلْمِ	مادر نیست این تو در این عالم خداوند که علم است جهانست	همیشه دولت و نصرت تو باد هر وقت که تو را در این عالم	دولت نصرت تو باد چون که تو را در این عالم	بقای غمزه را که بنده باجم خویشاقتی تو می در این عالم
وَقَالَ اللَّهُ لَئِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ الْوَلَائِقَ	خداوند تو را که دوست دارد هر وقت که تو را در این عالم	همیشه خداوند تو باد هر وقت که تو را در این عالم	هر آن وقت که تو را دوست دارد هر وقت که تو را در این عالم	هم تو را با بند تو در این عالم خویشاقتی تو می در این عالم
فَأُولَئِكَ يَكُونُ الْأُولَى	همیشه تو را که دوست دارد هر وقت که تو را در این عالم	همیشه تو را که دوست دارد هر وقت که تو را در این عالم	همیشه تو را که دوست دارد هر وقت که تو را در این عالم	همیشه تو را که دوست دارد هر وقت که تو را در این عالم
لَا يَخْلُفُ عَهْدُ اللَّهِ لَهُمْ	همیشه تو را که دوست دارد هر وقت که تو را در این عالم	همیشه تو را که دوست دارد هر وقت که تو را در این عالم	همیشه تو را که دوست دارد هر وقت که تو را در این عالم	همیشه تو را که دوست دارد هر وقت که تو را در این عالم
وَأُولَئِكَ يَكُونُ الْأُولَى	همیشه تو را که دوست دارد هر وقت که تو را در این عالم	همیشه تو را که دوست دارد هر وقت که تو را در این عالم	همیشه تو را که دوست دارد هر وقت که تو را در این عالم	همیشه تو را که دوست دارد هر وقت که تو را در این عالم
وَأُولَئِكَ يَكُونُ الْأُولَى	همیشه تو را که دوست دارد هر وقت که تو را در این عالم	همیشه تو را که دوست دارد هر وقت که تو را در این عالم	همیشه تو را که دوست دارد هر وقت که تو را در این عالم	همیشه تو را که دوست دارد هر وقت که تو را در این عالم
وَأُولَئِكَ يَكُونُ الْأُولَى	همیشه تو را که دوست دارد هر وقت که تو را در این عالم	همیشه تو را که دوست دارد هر وقت که تو را در این عالم	همیشه تو را که دوست دارد هر وقت که تو را در این عالم	همیشه تو را که دوست دارد هر وقت که تو را در این عالم
وَأُولَئِكَ يَكُونُ الْأُولَى	همیشه تو را که دوست دارد هر وقت که تو را در این عالم	همیشه تو را که دوست دارد هر وقت که تو را در این عالم	همیشه تو را که دوست دارد هر وقت که تو را در این عالم	همیشه تو را که دوست دارد هر وقت که تو را در این عالم
وَأُولَئِكَ يَكُونُ الْأُولَى	همیشه تو را که دوست دارد هر وقت که تو را در این عالم	همیشه تو را که دوست دارد هر وقت که تو را در این عالم	همیشه تو را که دوست دارد هر وقت که تو را در این عالم	همیشه تو را که دوست دارد هر وقت که تو را در این عالم
وَأُولَئِكَ يَكُونُ الْأُولَى	همیشه تو را که دوست دارد هر وقت که تو را در این عالم	همیشه تو را که دوست دارد هر وقت که تو را در این عالم	همیشه تو را که دوست دارد هر وقت که تو را در این عالم	همیشه تو را که دوست دارد هر وقت که تو را در این عالم

[illegible]

سطر و از دهم در عنوان مکاتیب طریق قدما در باب عنوان تنوع بوده بعضی تعریف توصیف مکتوب الیه بیک لقب اسم را بر وجهی می نوشته اند چنانچه ملازمان عالیجناب فلان فتح فرموده بعضی رسا شد بعضی بلقب اکتفا نموده اند و این با دوا قرب بوده و بی متعرض نام لقب ناشده بعضی شتمل بر عجز و انکسار و عبودیت و افتقار در طبقات یا بر محبت و اخلاص و مودت و تقصا در اخوانیات ایراد میگردد و این شهرست درین زمان در مکاتیب جبار از اعلی با شرف نام یا لقب مکتوب الیه بیک کناره بر جای عنوان می نویسد بر وجه عاچا شیخ طلال قبال عالیجناب نقابت پناهی شرفاً علیاً و علی هذا القیاس السعادی و مطلق ذکر فتح و عرض و مثال ان نمیکند و دیده شده که در اخوانیات بتبی یا تشریح عربی یا فارسی که از ان را نحو خصوصیت استثنایم توان نمود نوشته اند و درین سطر انهر و نفع مشوره و منظومه شمره ثبت گردیم تا بواسطه برین قیاس کنند و الله المتوفی و الهجادی

تقرات مشوره

نوع منه	ایضاً	ایضاً	الفقرات	نقطه آخر منه	طریق آخر
حجاب با نگاه جهان پنا	ندام عقبه سیچر شام	بفر لاخط و شرف مقام	شرف از مطالعه خداوند	العبودیه من	فیه انار الایقار
بموقف عرض رساند	ملحوظ بطول عاطفت	محفوظ بطول باد	یابد بالخیر الحسنى	محض خلوص	و آیات الانکسار
ملازمان حضرت عالی	مجاوران سده سینه	بشرف انتفات مشهور	بفر لاخط شرف	الدعاء الصادد	فیه لوازم الاخلاص
بوقت فرصت معروض	فتح فرموده بفر قبول	و محظنی	اختصاص یابد الیمن والاقبال	من همی القوا و احوا	و کرامه
گردانند	موصول گردانند	باد		الاعتقاد	الاختصاص
خدام عطیه امارت	و حضرت وزارت پنا	بفر قبول مشمول	به پر تو مطالعه مشهور	الدعاء من نور	فیه عرض الخالصه
پناهی بموقف عرض	بشرف عرض معزز	باد	و مکرم باد بالسعاد والسلامه	المحبته و خلوص	و بیان المصادقه
رسانند	رسانند	✽		المودة	
مجاوران عقبه عزو	سکنه سده سینه	بعین عطف	نظم محبت راسته	الدعاء من محض	فیه انوار الطاعة
جلال معروض	و عقبه علیه شرف	منظور	بالعز و الکرامه	الخلوص و عین	و اشار الصراعه
سازند	انتفات مشرف گردانند	باد		المختص	

للملوك والاولاد

[illegible]

تتمه الوزراء و اهل القلم		لسائر السلازمین	
فارسیه	تیناسات	ابیات	فارسیه
بابون که در غروب سیر از خیابان است عاشقش	عاشقش که در غروب سیر از خیابان است عاشقش	خواجه جبار که در غروب سیر از خیابان است عاشقش	خواجه جبار که در غروب سیر از خیابان است عاشقش
کاتبان خط و درق طو فرستادن کو خواره نجات	نجات خط و درق طو فرستادن کو خواره نجات	کاتبان خط و درق طو فرستادن کو خواره نجات	کاتبان خط و درق طو فرستادن کو خواره نجات
مثال علی در لب ناله بید و فرستادن کو خواره نجات	مثال علی در لب ناله بید و فرستادن کو خواره نجات	مثال علی در لب ناله بید و فرستادن کو خواره نجات	مثال علی در لب ناله بید و فرستادن کو خواره نجات

للقباء و السادات

عربی	فارسیه	ابیات	عربی	فارسیه
عاشقش که در غروب سیر از خیابان است عاشقش	عاشقش که در غروب سیر از خیابان است عاشقش	عاشقش که در غروب سیر از خیابان است عاشقش	عاشقش که در غروب سیر از خیابان است عاشقش	عاشقش که در غروب سیر از خیابان است عاشقش
کاتبان خط و درق طو فرستادن کو خواره نجات	کاتبان خط و درق طو فرستادن کو خواره نجات	کاتبان خط و درق طو فرستادن کو خواره نجات	کاتبان خط و درق طو فرستادن کو خواره نجات	کاتبان خط و درق طو فرستادن کو خواره نجات
مثال علی در لب ناله بید و فرستادن کو خواره نجات	مثال علی در لب ناله بید و فرستادن کو خواره نجات	مثال علی در لب ناله بید و فرستادن کو خواره نجات	مثال علی در لب ناله بید و فرستادن کو خواره نجات	مثال علی در لب ناله بید و فرستادن کو خواره نجات

تمت الساعات

بقية الامت والقضاة

[illegible]

المساح والمداد

[illegible]

لاریاب المناصب لشعیه

عربیہ ابیات	فارسیہ	ثنائیات
کتاباتی من تمامہ البرائۃ المن قامہ یأخر الصلۃ	بہشتی شاد من تمامہ البرائۃ نیرایا عیال کہم کہم	بہشتی شاد من تمامہ البرائۃ نیرایا عیال کہم کہم
لانی کتابا دہمور کا قدر کا جاء روح اللہ لیکو الحدیث	لانی کتابا دہمور کا قدر کا جاء روح اللہ لیکو الحدیث	لانی کتابا دہمور کا قدر کا جاء روح اللہ لیکو الحدیث
انانی منادیا فکرا کا کتابہ لفظہ کمثل اللہ	انانی منادیا فکرا کا کتابہ لفظہ کمثل اللہ	انانی منادیا فکرا کا کتابہ لفظہ کمثل اللہ

للحکماء والفضلاء

عربیہ	فارسیہ	ثنائیات
وصل الیقین فرج یوم وعدہ سر یحیٰ صلا	وصل الیقین فرج یوم وعدہ سر یحیٰ صلا	وصل الیقین فرج یوم وعدہ سر یحیٰ صلا
ورد علیہ حقیقۃ من والفضل فاق افاضل الا کا	ورد علیہ حقیقۃ من والفضل فاق افاضل الا کا	ورد علیہ حقیقۃ من والفضل فاق افاضل الا کا
اهل و سہلابا الکتاب وآقا کا یا و الشبکات	اهل و سہلابا الکتاب وآقا کا یا و الشبکات	اهل و سہلابا الکتاب وآقا کا یا و الشبکات
ایمانی فیما بینہ و للعلین واللہم افرسہم و اللہم کذا	ایمانی فیما بینہ و للعلین واللہم افرسہم و اللہم کذا	ایمانی فیما بینہ و للعلین واللہم افرسہم و اللہم کذا

کلمه دوم در آیات لائقه باخوانیات از شنایات و فردیات عربیه و فارسیه

[illegible]

ثمة آيات لا ترقى

[illegible]

شایات	فارسیه	عربی	لمعات
ای که خیمه تنی آن کج بود بابا اندر پیشین عالمی رسید دشمنش هم که ندانم اگر رفت دشمنش هم که ندانم اگر رفت	کرار خستل میگردان کرار خستل میگردان	کرار خستل میگردان کرار خستل میگردان	کرار خستل میگردان کرار خستل میگردان
بابا اندر صد که سپیدار دارد گلایه زدی که گل شکست گلایه زدی که گل شکست	بابا اندر صد که سپیدار دارد گلایه زدی که گل شکست	بابا اندر صد که سپیدار دارد گلایه زدی که گل شکست	بابا اندر صد که سپیدار دارد گلایه زدی که گل شکست
ای که خیمه تنی آن کج بود زبانم که استیلا زانم زبانم که استیلا زانم	ای که خیمه تنی آن کج بود زبانم که استیلا زانم	ای که خیمه تنی آن کج بود زبانم که استیلا زانم	ای که خیمه تنی آن کج بود زبانم که استیلا زانم
ای که خیمه تنی آن کج بود ازان که استیلا زانم ازان که استیلا زانم	ای که خیمه تنی آن کج بود ازان که استیلا زانم	ای که خیمه تنی آن کج بود ازان که استیلا زانم	ای که خیمه تنی آن کج بود ازان که استیلا زانم
ای که خیمه تنی آن کج بود ازان که استیلا زانم ازان که استیلا زانم	ای که خیمه تنی آن کج بود ازان که استیلا زانم	ای که خیمه تنی آن کج بود ازان که استیلا زانم	ای که خیمه تنی آن کج بود ازان که استیلا زانم
ای که خیمه تنی آن کج بود ازان که استیلا زانم ازان که استیلا زانم	ای که خیمه تنی آن کج بود ازان که استیلا زانم	ای که خیمه تنی آن کج بود ازان که استیلا زانم	ای که خیمه تنی آن کج بود ازان که استیلا زانم
ای که خیمه تنی آن کج بود ازان که استیلا زانم ازان که استیلا زانم	ای که خیمه تنی آن کج بود ازان که استیلا زانم	ای که خیمه تنی آن کج بود ازان که استیلا زانم	ای که خیمه تنی آن کج بود ازان که استیلا زانم

الامراء والصدرا المقربین			الوزراء وارباب الدوائف		
مفتوح	وصف	تمت	مفتوح	وصف	تمت
نفسه و دولت ابروی و طغرائی سعادت سرمد	توقیر باطنان حاکم	پدید آمدن و بزرگوار شدن	تا شش صبح دولت	با شش صبح دولت	تا شش صبح دولت
اغنی خطاب عالی و	توقیر باطنان حاکم	پدید آمدن و بزرگوار شدن	اغنی خطاب عالی و	توقیر باطنان حاکم	پدید آمدن و بزرگوار شدن
طرحه نشسته دل آرا و غره	توقیر باطنان حاکم	پدید آمدن و بزرگوار شدن	طرحه نشسته دل آرا و غره	توقیر باطنان حاکم	پدید آمدن و بزرگوار شدن
توقیر باطنان حاکم	توقیر باطنان حاکم	پدید آمدن و بزرگوار شدن	توقیر باطنان حاکم	توقیر باطنان حاکم	پدید آمدن و بزرگوار شدن
تشریف بنده نواز و	توقیر باطنان حاکم	پدید آمدن و بزرگوار شدن	تشریف بنده نواز و	توقیر باطنان حاکم	پدید آمدن و بزرگوار شدن
لازم الاجبال و الاغراض	توقیر باطنان حاکم	پدید آمدن و بزرگوار شدن	لازم الاجبال و الاغراض	توقیر باطنان حاکم	پدید آمدن و بزرگوار شدن
عالمی نجاب و	توقیر باطنان حاکم	پدید آمدن و بزرگوار شدن	عالمی نجاب و	توقیر باطنان حاکم	پدید آمدن و بزرگوار شدن
لسائل المارین			النسب لحد الطبقه		
مفتوح	وصف	تمت	مفتوح	وصف	تمت
طریق خود رسیده و آسمانی	توقیر باطنان حاکم	پدید آمدن و بزرگوار شدن	طریق خود رسیده و آسمانی	توقیر باطنان حاکم	پدید آمدن و بزرگوار شدن
فرد و رفیع و مصلح و	توقیر باطنان حاکم	پدید آمدن و بزرگوار شدن	فرد و رفیع و مصلح و	توقیر باطنان حاکم	پدید آمدن و بزرگوار شدن
ملوکه و درجه و	توقیر باطنان حاکم	پدید آمدن و بزرگوار شدن	ملوکه و درجه و	توقیر باطنان حاکم	پدید آمدن و بزرگوار شدن
عنوان محقق و جلال	توقیر باطنان حاکم	پدید آمدن و بزرگوار شدن	عنوان محقق و جلال	توقیر باطنان حاکم	پدید آمدن و بزرگوار شدن
و دیباچه و آید و	توقیر باطنان حاکم	پدید آمدن و بزرگوار شدن	و دیباچه و آید و	توقیر باطنان حاکم	پدید آمدن و بزرگوار شدن
اقبال اغنی خطاب و	توقیر باطنان حاکم	پدید آمدن و بزرگوار شدن	اقبال اغنی خطاب و	توقیر باطنان حاکم	پدید آمدن و بزرگوار شدن
انبار قاطر و قلام و	توقیر باطنان حاکم	پدید آمدن و بزرگوار شدن	انبار قاطر و قلام و	توقیر باطنان حاکم	پدید آمدن و بزرگوار شدن
و انوار و بیان و	توقیر باطنان حاکم	پدید آمدن و بزرگوار شدن	و انوار و بیان و	توقیر باطنان حاکم	پدید آمدن و بزرگوار شدن
و نثار و	توقیر باطنان حاکم	پدید آمدن و بزرگوار شدن	و نثار و	توقیر باطنان حاکم	پدید آمدن و بزرگوار شدن

للحكماء والفضلاء		لسائر ارباب الفضل	
مفتوح	وصف	مفتوح	وصف
جواب خواص حقائق مسما وقلائد فرد سادات جاودانی عینی خطاب	کرامت اکبر عظم بلبل برکت عجاز عیسی بن مریم داشت	مجموعه نوادر اقبال و جلیله کمال و اكمال کتابه بی همال و خطاب به مثال و	مربع جوهر زوهر عبارات و شرح فقر در استعارات
برکات الفاس حکمت شماره شجاعت قلام الاسام اشارتی طالع	که سیر سفر در راه لطیفه جوهر زوهر مسافر شریفه مشکون و تفرود بود	نفاخ نساع خاطر خفیه و در انواع بدائع صمیمه ن	آرامه بکلیه عالی و فضائل و پیراسته به بلیزه حقائق و افاضل
کنوز رموز خطاب شرف و ظروفت حروف کتابت بیاض	که سیر حصول سادات و خیر از موصول سیر مزن کراوات بود	مخفی لطافت معانی جوهر زوهر و حقایق مشترک و	برج و صفت ارباب و عدد اسماء اشرف و عدد اسماء اشرف
للأصول والاعیان		لأوساط الناس	
مفتوح	وصف	مفتوح	وصف
کتابه فائده العبارات و جملة لا یحذف الاشارات که از جناب و صادر شده بود	مجموعه بر انواع کلام و منظوم و سراسر شادمانی	کتاب نامی و خطاب گرامی ن	روان سخن چون آب زندگانی و دل آوین چون لذت کلامی
سطلالی و عفت حواس متلاسم که از کمال شام و مستخرج بود	مشعر لغزب لطافت و مخبر از رعایت طرائف	ملاطفت مغرب و بغاضه مطلوب ن	چون هوای بوستان و گلشنای و مانند جمال و دستان طلب افزا
مفاوذه غریز کریم و ملاطفه لازم الاعراض و التکریم	مینی بر اساس اوج و مینی از مویات سربلندی	نامه نامه و کتاب گرامی ن	در شوی چون تابشیر سحی و در نارگی چون گلبرگ تن

الحرف الثالث المقدمات الاثنية بالآخر انيات

مفتوح	متمم	مفتوح	وصف	متمم
مظهر مواد سرور و کامرانی و مورد ورود آمال و آمانی یعنی مخاطبه ثانی	در ساعتی که بسیار منظر اسعد و مقرون و متصل بود از جمله دو جلوه نمود	لطائف عواطف محبت انگیز و سر اسیم مرآة صد اوقات آمیز یعنی کتاب	کفایت السبایب و شاد و کوه و صیل الاحباب و عیب	نظم و زبانه و جملات و زوایا و اشعار حسن بود
مجموعه توافیق اسباب کامرانی و دنیا و آخرت و آثار بهجت و شادمانی یعنی مفاوید گرامی و	فی احسن الاوقات نزول اکرام و احسان از نانی داشت	لطائف عواطف محبت انگیز و سر اسیم مرآة صد اوقات آمیز یعنی کتاب	کفایت السبایب و شاد و کوه و صیل الاحباب و عیب	نظم و زبانه و جملات و زوایا و اشعار حسن بود
مقتضی و مقاصد و مطالب و طرز کسوت امانی و آداب اسعی ملاطفه	در اعیان اوقات و اشرف ساعات منور خلوت و ریحوران و بانی سلو و نهجوران شده	در اعیان اوقات و اشرف ساعات منور خلوت و ریحوران و بانی سلو و نهجوران شده	در اعیان اوقات و اشرف ساعات منور خلوت و ریحوران و بانی سلو و نهجوران شده	در اعیان اوقات و اشرف ساعات منور خلوت و ریحوران و بانی سلو و نهجوران شده
نظام و توفیق اسباب کامرانی و دنیا و آخرت و آثار بهجت و شادمانی یعنی مفاوید گرامی و	فی احسن الاوقات نزول اکرام و احسان از نانی داشت	لطائف عواطف محبت انگیز و سر اسیم مرآة صد اوقات آمیز یعنی کتاب	کفایت السبایب و شاد و کوه و صیل الاحباب و عیب	نظم و زبانه و جملات و زوایا و اشعار حسن بود
مقتضی و مقاصد و مطالب و طرز کسوت امانی و آداب اسعی ملاطفه	در اعیان اوقات و اشرف ساعات منور خلوت و ریحوران و بانی سلو و نهجوران شده	در اعیان اوقات و اشرف ساعات منور خلوت و ریحوران و بانی سلو و نهجوران شده	در اعیان اوقات و اشرف ساعات منور خلوت و ریحوران و بانی سلو و نهجوران شده	در اعیان اوقات و اشرف ساعات منور خلوت و ریحوران و بانی سلو و نهجوران شده
نظام و توفیق اسباب کامرانی و دنیا و آخرت و آثار بهجت و شادمانی یعنی مفاوید گرامی و	فی احسن الاوقات نزول اکرام و احسان از نانی داشت	لطائف عواطف محبت انگیز و سر اسیم مرآة صد اوقات آمیز یعنی کتاب	کفایت السبایب و شاد و کوه و صیل الاحباب و عیب	نظم و زبانه و جملات و زوایا و اشعار حسن بود
مقتضی و مقاصد و مطالب و طرز کسوت امانی و آداب اسعی ملاطفه	در اعیان اوقات و اشرف ساعات منور خلوت و ریحوران و بانی سلو و نهجوران شده	در اعیان اوقات و اشرف ساعات منور خلوت و ریحوران و بانی سلو و نهجوران شده	در اعیان اوقات و اشرف ساعات منور خلوت و ریحوران و بانی سلو و نهجوران شده	در اعیان اوقات و اشرف ساعات منور خلوت و ریحوران و بانی سلو و نهجوران شده
نظام و توفیق اسباب کامرانی و دنیا و آخرت و آثار بهجت و شادمانی یعنی مفاوید گرامی و	فی احسن الاوقات نزول اکرام و احسان از نانی داشت	لطائف عواطف محبت انگیز و سر اسیم مرآة صد اوقات آمیز یعنی کتاب	کفایت السبایب و شاد و کوه و صیل الاحباب و عیب	نظم و زبانه و جملات و زوایا و اشعار حسن بود
مقتضی و مقاصد و مطالب و طرز کسوت امانی و آداب اسعی ملاطفه	در اعیان اوقات و اشرف ساعات منور خلوت و ریحوران و بانی سلو و نهجوران شده	در اعیان اوقات و اشرف ساعات منور خلوت و ریحوران و بانی سلو و نهجوران شده	در اعیان اوقات و اشرف ساعات منور خلوت و ریحوران و بانی سلو و نهجوران شده	در اعیان اوقات و اشرف ساعات منور خلوت و ریحوران و بانی سلو و نهجوران شده

مفتوح	وصف	مقتبس	متمم	وصف	مفتوح
خطاب مستطاب ثنیه و بانواری مقنس از مشکله ذلک الکتاب لا یریب فیہ	خطاب مستطاب ثنیه و بانواری مقنس از مشکله ذلک الکتاب لا یریب فیہ	مبارک ترین طالع از نقوش سعادت جلوه یافت	طرا کسوت و لنواری وزیر خلعت بهایات و منیر از یعنی خطاب	سمت ظهور یافته در صمیم و جان مقرر مکان ساخته	
شخصه شعبه بارتات کتاب و مقول بعد بیل هوایات سیکات	شخصه شعبه بارتات کتاب و مقول بعد بیل هوایات سیکات	از بارگاه علی خلد گاه لاری و اندام سوسیل مین کامرا اغنی کتاب	از بارگاه علی خلد گاه لاری و اندام سوسیل مین کامرا اغنی کتاب	منیر و شریف وسیله تہنای و خطا سرور و دیار تہنای خواطر و خطا	
کلمات طیبات که ارتقا مدین کرامت و رحمت و مسدور یافته	کلمات طیبات که ارتقا مدین کرامت و رحمت و مسدور یافته	در فضل زبان کجوش هوش خلصا رسید	در فضل زبان کجوش هوش خلصا رسید	وزرمانی خجسته غفور و درود مفاخرت میا سیکات یافت	
ہای خجسته نقاسی دلت کز استبان کلمت و بجای خور و خجاطیران نموده بود	ہای خجسته نقاسی دلت کز استبان کلمت و بجای خور و خجاطیران نموده بود	کتاب عطریہ الرقوم و خطا مسکتہ الرقوم و خطا و تافز و خطا ساخته بود	کتاب عطریہ الرقوم و خطا مسکتہ الرقوم و خطا و تافز و خطا ساخته بود	دوین قات و اکرم ساعیات و خطا و مفہوم و خطا و خطا و خطا	
مطرح شود علی نور و نظریات و شفاء فی الصمد اغنی خطاب معطر و کتاب	مطرح شود علی نور و نظریات و شفاء فی الصمد اغنی خطاب معطر و کتاب	برکت درود و قانون و درود و خراج حقان و مول با مانی صحیفہ شریفہ	برکت درود و قانون و درود و خراج حقان و مول با مانی صحیفہ شریفہ	درود و خطا و خطا و خطا و خطا و خطا	
منشویات ابد و مثال سعادت ملحق نقاس معانی کار و معانی	منشویات ابد و مثال سعادت ملحق نقاس معانی کار و معانی	برجیم طالع این بطالعہ جواب رسید	برجیم طالع این بطالعہ جواب رسید	دوق عشق و کسوف و خطا بکامل مشتاقان صادق رسانید	
جام مطالب عرفان کراز و خطا و خطا و خطا و خطا و خطا و خطا	جام مطالب عرفان کراز و خطا و خطا و خطا و خطا و خطا و خطا	منیر و خطا و خطا و خطا و خطا و خطا	منیر و خطا و خطا و خطا و خطا و خطا	برجیم طالع و خطا و خطا و خطا و خطا	

سطر سوم در تعریف مکتوب و اثبات آن بعد از تمهید انساب است و منتهی تصرف بجای وصف جزئی مکتوب آن در
 و منتهی نیست که تعریف مکتوب بجهت تعریف کاتب است پس هر چه در آن مبالغه بود از تعظیم طاهر تر شود و تعریف
 یا نسبت بخط مکتوب باشد چون جودت حر و لطافت ترکیب و صورت آن یا سلامت الفاظ و رعایت فصاحت
 و بلاغت در آن لی نیست که همین بجز وصف در آید مگر وقتی که خط کاتب درجه تعریف قطعا باشد و غیر خط و بلاغت و کاتب
 و لیک لائق نیست چنان تعریف را بجمعیم منشی و کاتب اشیا است نه بدینسان که به مقدار کسر سطر سابق از صفت جزئی خصیصه
 کافیست و کاتب و روزگار که کاتب است فرموده باشد ایراد تو آن کرد و کاتب سائر ملازمان را بر زیادتی تعریف حاجت
 نیست و در جواب طبقه شریف تیمار تعریف لائق مناسبت و واسطه حکم سائر دارد و اما زینت و اجزایات تعریف نیست
 و درین سطر تعریف مکاتیب دو کلمه سطر میگردد کلمه اولی تعریف مکاتیب طبقه علمی و در سطر ششم کلمه سطر

الفقرات	ایضا	ایضا	ایضا	ایضا
بخش چون طره او بفرقه غزل شمشیر لک و شمشیر آب حیات در سواد طلمت روشن و جانفرا	بهر طبعی از آن چون زمان صبح صبحین طلوع انساب معانی هم چون این غزل قوافی راحت و کامرانی	نقشاتی در زینت گویا از گویای آن نایب و گویا دولت و کامرانی در اشتهار سطور آن عادی و رایج	شعاع آتش و دینا شک طغیان و سیلاب و دینا کلامش در گنجی غیر گوهر سیراب	عقود معانی در سلک آن الفاظ و عبارات منتظم در قلم معالی در طحا آن کلمات مترجم
در هر فقره از آن تو قیج رقیع عالی از حقائق موع و در هر کلمه از آن خطاب نایج جانی از دقایق مستوح	سوادش کل الجواهر دید خروید بین و مدائن قره العین با صره و حور العین	غره بیاضش چون خورشید از درج کرمت تا بانی شعاع الفاطش چون درخشان از برج بلاغت نورشان	در دامن خط سیاه پوش منز شرب قند و ریحانه و از گریبان معانی و غنیش روز عید انلیخته	بهر طبعی متضمن سحر از سطر شکوت آب مکتوب بهر حرفی بسین حلی از حجاب آن و القادری مکتوب طوفان
بدین الفاظش چون روان مسائل حکمت دیده کشا اصل طلب حقائقش چون ظاهر ارباب حجت جلوه نمای بر اصحاب ادب	سراشارتی مثل بر و شانه غیبی و پیر سطر سب منطوقی بر سطر از حقا لاریت	رقم الفاظش ازین متبع کنواریت و دهنانی و نور سطور از این معانی زمن سعادت جاودانی	زبان کلکی که رقم آن محقق کشد فقر بر بلاغت و غایت خامه نقشش آن نامزد و حقیقت نوی بلب طش نهات	غزل الفاظش خلک و فصاحت از انجم جلوه نما و هر نما چمن معانی را گلها تازه و دلکش
دیده دل و دیر علی اصلی از همول حقایق مشا به نمود و بر دین و دیر بر دین کنش از کنش معانی و کنش	هر حرفی از آن نامشروع طرفی از طرف طرافت بهر طبعی از آن محقق جان کنش از کنش معانی و کنش	از آثار فصاحت کامل از مطالع الفاظش طالع انوار بلاغت شامل از مقاطع کلماتش لایع	غرض بلاغت از طوا آن متضمن لطافت و عبت بانی وی آن مترجم و فقرن	الفاظش با سلامت آن روان ازیم و معانی را لطافت جان و روان مصاحب و ملازم

عربی	فارسی	ابیات	شعریات
فوقانی و غیره کافی و کافی کافی و کافی	کافی و کافی کافی و کافی کافی و کافی	کافی و کافی کافی و کافی کافی و کافی	عبدالله فی لفظ التذکره عزیز تصادف القول بدائع فهم الجناد اعلى قلايد ومن الجناد المعاني حلايد
عبدالله و غیره کافی و کافی کافی و کافی	کافی و کافی کافی و کافی کافی و کافی	کافی و کافی کافی و کافی کافی و کافی	این نامه است که چون دل عشاق کنداره و تر نقش لفظی از رفته زیر کمره و از دانه و مشکند
کافی و کافی کافی و کافی کافی و کافی	کافی و کافی کافی و کافی کافی و کافی	کافی و کافی کافی و کافی کافی و کافی	سقاين الفاظ البحر المسکات موج معانيه خلال سطوره کدام معانيه خلال سطوره کدام معانيه خلال سطوره
کافی و کافی کافی و کافی کافی و کافی	کافی و کافی کافی و کافی کافی و کافی	کافی و کافی کافی و کافی کافی و کافی	ترجمان قائل می ست در احوال غیب خاتم معانی حکمت پرورش نغمه رخسار عرش سکه چرخ اسرار از مرمر کس وستان سارافه رخسار
کافی و کافی کافی و کافی کافی و کافی	کافی و کافی کافی و کافی کافی و کافی	کافی و کافی کافی و کافی کافی و کافی	صالح کالجور الباهرات لطائف کالجور الباهرات بالطاف لطائف مخبرات و ابیات عذایب زاهرات
کافی و کافی کافی و کافی کافی و کافی	کافی و کافی کافی و کافی کافی و کافی	کافی و کافی کافی و کافی کافی و کافی	از صفا و صفا و صفا شیرم خور عین معانی نور دید رضایت از خط زیبا شال یافت
کافی و کافی کافی و کافی کافی و کافی	کافی و کافی کافی و کافی کافی و کافی	کافی و کافی کافی و کافی کافی و کافی	کدام معانيه خلال سطوره تأملت فی ترکیب اشکال رایت طامانی ضیاء صبا

کبر و دوم در تعریف مکاتیب انبیاء از منظومات و منشورات

[illegible]

المنظومات في تعريف مكاتيب الاخوانية

[illegible]

کلمه دوم در تعظیم مکاتیب که در اخانیات من الفقرات والمنطومات

الفقرات	ایضاً	ایضاً	ایضاً
در دشت نفیشتی رام اسم اعزاز و تکریم و موحب جلال و تعظیم از سر و افلاص قدیم به قدیم رسانید	قدوم غنیش را و طائف اکرام و در و انتاب خرام مرتب در ظرف داشت بلای بقیل ساخت	آن خلاصه اوقات زندگانی در نقاوه ایام و کام آرا بر فرق افتخار زنده تیره بار و افتد اگر زنده	سواد نامه هایون را چون کل الجواهر سید نبی با صر و جان ساخت بسیار مانند مهر جان تاب باید روشنی روان دانست
منور می چون آن خطایون را بر ام اجلال او تحویل و لودم اغوا و تقبیل و کان من هذا القبیل لقی فی	سور و آنرا که سبب سیم و الح امان توسیم یا حین قبال است از و اغوا ز بقدم نیاز استقبال نمود	موقع کریم و مورد لازم التکلیف صحنه جلال و جریده اقبال را با قدم اگر اقم تلقی نموده بلبشای بقیل ساخت	سور آن اردو غیبی در و آن داند لاریبی از روی صدق نیست و خاص طوبی با قدم اعتقاد و ادا مستقبل نکات
تعظیمش با نوع اکرام و تعظیم تلقی یافت مقدم شریعت با صانف احترام کریم اختصاص پذیرفت	در مورد آن کتاب کریم و خطاب عظیم فقیه بار و فائق تکریم و طیفیه از و طائف تعظیم نامرعی نکند	مواقع قلام معا اعلام کز بد و آفتاب خلاصه ایام بهایون بود بهیاسیم هر هم تعظیم و تکریم مقبل و معلوم شد	سور دشت نفیشتی را عنوان قنات دنیوی فهرست صحائف سعادت آخری دانست
با اقدام تعظیم استقبال آن کتاب کریم نمود و بدست نیاز گرفته بر فرق اغوا ز نهاد	سواد و بیاض آن منتهای بر سواد و بیاض دیده مالیده و قدم کریش را برویت تکریم اختصاص	ورد و بهایونش با اقدام اکرام مشتقی شده از تجلیل تقبیل آن خطاب جلیل لازم شمرد	مخطوطات اکرام و اقدام اعظام تلقی تمام یافته انیس جان و انبیاء ال بر بیان شد
این کتاب را در پیش لب بروم لبی برو نهادهم ز غایت تعظیم	مباری قلش را چو پیش لب بروم لبی برو نهادهم ز غایت تعظیم	مباری قلش را چو پیش لب بروم لبی برو نهادهم ز غایت تعظیم	مباری قلش را چو پیش لب بروم لبی برو نهادهم ز غایت تعظیم
عشاق هر یک از قلم کلام آن نگار هر یک از گرفته خرفی از اینجا بیا و کا	عشاق هر یک از قلم کلام آن نگار هر یک از گرفته خرفی از اینجا بیا و کا	عشاق هر یک از قلم کلام آن نگار هر یک از گرفته خرفی از اینجا بیا و کا	عشاق هر یک از قلم کلام آن نگار هر یک از گرفته خرفی از اینجا بیا و کا
از این نامه نازنین بسی دلشادوم از هر لفظی جلوه و دیگر دیدم	از این نامه نازنین بسی دلشادوم از هر لفظی جلوه و دیگر دیدم	از این نامه نازنین بسی دلشادوم از هر لفظی جلوه و دیگر دیدم	از این نامه نازنین بسی دلشادوم از هر لفظی جلوه و دیگر دیدم

سطر پنجم در بیان تیره و آن عبارتست از ذکر فوائد صوری و معنوی که برورد و مطالعه مکاتیب متفرع باشد و ابراز این
تعریف و تقطیع دیگرست مرکب و او اختصاص با شرافت طبقتین اعلی و اشرف نظام است در اخانیات نزل لائق باشند و
بنظم و نثر او میتوان نمود و درین سطر و کلام آورده شد که اول در اینجاست که تیره اعلی و اشرف از و منقسم بدو حرف
حرف اول در اینجاست که تیره اعلی و اشرف از و منقسم بدو حرف

الایات	الفقرات	الایات	الفقرات
از شریف خطاب که و شال متعال سر منی کلام الملک ملک الکلام برابر باب بصیرت استکار گشت	میهن بویان نفی و دولت گزارد اما و آمال تازه بطریق آن نشسته است رسم قبول اقبال بجز انداز گشت	از مطالع توفیق و طغری رفیع بر معنی و آد آدایت که کایت نیمه و مملکت گزید اطلاق یافت	از شاهده آن شال میمون خطاب بیا یون اسرار آن و آفت که و مکاتیب طغری و نبطه و پرست
بورو و شال عالی ذیل فخر بر قبه افلاک شیده شد قدم مبات بر فرد و سهاوات نهاده آمد	بورو و آسمانیه سعادت پر اقبال دولت و رایات مستطاد عالم انوار انتخاب بود از آن بجز برین اعلی ارتفاع یافت	مقاله حصول انتمیت عظمی و وصول برین نزلت کبری آیات مبات بندگان با وجو نیرین فرق فریقین رسید	مقاله حصول مراد و رفعت کنیز سعادت از و د آن طغری عالم را کف امید و قفیه آرزو کرد

حرف دوم در آنچه مناسب کماتیب عظیم طبقه انشرف تواند بود نظماً و نثرأ

نقرات	ابیات	فقرات	ابیات
از رشحات سحاب خطاب نما که در مصیبت پلیمه مبتلا فاصیبا نموده بپند نهال آمال باوراق معاد واقبال آراسته گشت	از رشحات سحاب خطاب نما که در مصیبت پلیمه مبتلا فاصیبا نموده بپند نهال آمال باوراق معاد واقبال آراسته گشت	از فحوائی آنلاطفه سنا و مخاطبه گرامی آیت انزل من السماء ماء فاطیبا یده الکاذب بر زمین دل خاک نشینان عنت به ارادت رسید	ابیات بر لطفی از انبیاات عجاای ارادت بر ارادت حق فرای
لوامع انوار خطاب سحاب که جبت اضاءت طریق اهل توفیق حواله فرموده بود نذر شیشه نور علی نور یوسف دل رنجور را نمود از نظره بیت المعبر که در اندیشه	لوامع انوار خطاب سحاب که جبت اضاءت طریق اهل توفیق حواله فرموده بود نذر شیشه نور علی نور یوسف دل رنجور را نمود از نظره بیت المعبر که در اندیشه	از مضمون آن نامه قدسی سہات و فحوائی از صحیفه قدوسی برکات پرست نوید آیت که بیا سوس من فوج الله بکوشان جال هذا من فضل الله علیکنا بریدل جلال	ابیات و کائنات خبیات کمال و کائنات خبیات کمال
از رشام عولف بیکران که در مطا و کمال عالیشان باشما فرح و در بیان اندر دشت شام دل جان استنشاق روایح دولت و فوج سعادت نمود	از رشام عولف بیکران که در مطا و کمال عالیشان باشما فرح و در بیان اندر دشت شام دل جان استنشاق روایح دولت و فوج سعادت نمود	فاطمه زهرا و تالفا فاطمه آینه ای الفی الی کمال کمال که کمال و عذوبت کلمات شهور انکنا انخطا عظم کلام جلال جلال عیننا انشرب کمال عیننا کمال جلال	ابیات و کائنات خبیات کمال و کائنات خبیات کمال
بطولع لوامع نتایج انفس تبرکه انوار اشارات هدا این فضل حق و آثار بشارت کتاب انزل کماله الیک مت بهره رسید	بطولع لوامع نتایج انفس تبرکه انوار اشارات هدا این فضل حق و آثار بشارت کتاب انزل کماله الیک مت بهره رسید	زبان طمعه جان از غایت اعتدال خطاب عالی مضمون این کتاب که برادر این کمال در دایره حشا و بلوغ صفا و جلال در اطلال ان فحوائی الهوانات بلیات صبح شام کمال	ابیات و کائنات خبیات کمال و کائنات خبیات کمال
در و دامنه بیا یون که در فوج کمال الاولو المکنون بر پایه ایام و سہایه و مرام بود فرق سہایه مخلصان را بدر و سہاک بل اقبه نکل الافلاک سہایه	در و دامنه بیا یون که در فوج کمال الاولو المکنون بر پایه ایام و سہایه و مرام بود فرق سہایه مخلصان را بدر و سہاک بل اقبه نکل الافلاک سہایه	حقا که بعد از مطالعہ آن کتابش زلف خطاب متجا و از حد تعریف و اتم الله شاک کمال و فوج فرح و جلال و جلاله التعلیم مجلس جلال و محفل جلاله عطر ساخت	ابیات و کائنات خبیات کمال و کائنات خبیات کمال
بصدر آن بلطفه رشحات از منبج و ما الامین عن الله کام متعظان بود و عا کوی سید و نوحا عطف الکاشف بر این روح سید بر سنان او و سہایه	بصدر آن بلطفه رشحات از منبج و ما الامین عن الله کام متعظان بود و عا کوی سید و نوحا عطف الکاشف بر این روح سید بر سنان او و سہایه	از و روان شریف لطافت و نسیم و طفت و رافت و رافت و رافت و رافت دھیر کمر نجات بشام جان متعوضان نسبات صدق انکنا صید	ابیات و کائنات خبیات کمال و کائنات خبیات کمال
بصقل ظهور خط انشرف صفایه کشمکش فوج کماله صبح و دشت نظام و اوقات ایام و صادرات شہو و عوالم و مرآت فاطمہ مستقام دوده	بصقل ظهور خط انشرف صفایه کشمکش فوج کماله صبح و دشت نظام و اوقات ایام و صادرات شہو و عوالم و مرآت فاطمہ مستقام دوده	روایح نسیمات این کماله نفس انشرف از فحوائی مطا و آن نامه نامت مستام جان خلوت نشینان هوامع قدس و عوالم کونینان مجامع انس رسید	ابیات و کائنات خبیات کمال و کائنات خبیات کمال

کلمه دوم نتائج مرتبه بر مکاتیب انبیات

فقرات	ابیات	فقرات	ابیات
از بعد از انصارت شقایق خالق که در نام تو دو دلبوسا طر رحمت غامضین شما میوه مرغ فرموده بودند تو که معانی تو اعد محبت و تشبیه عابد مشاهدت نمود و در	از بعد از انصارت شقایق خالق که در نام تو دو دلبوسا طر رحمت غامضین شما میوه مرغ فرموده بودند تو که معانی تو اعد محبت و تشبیه عابد مشاهدت نمود و در	حق علم است که وصول آن مطلقه لطیف نزول آن مشرف شریف نقیض ابواب نجات مرادات و مصباح مشکوٰۃ ایصال مبرادات بود	حق علم است که وصول آن مطلقه لطیف نزول آن مشرف شریف نقیض ابواب نجات مرادات و مصباح مشکوٰۃ ایصال مبرادات بود
فجای کتاب کتابی که بکشد مناجح نتایج ارادت و احلاص سبب تجدید مبانی معانی مودت و اختصاص گشت	از بعد از انصارت شقایق خالق که در نام تو دو دلبوسا طر رحمت غامضین شما میوه مرغ فرموده بودند تو که معانی تو اعد محبت و تشبیه عابد مشاهدت نمود و در	قسمت اعزّٰة الله که بایر آن مواد استنباط تواریفات و بایصال آن اعداد استظهار تواریف و پذیرفت	قسمت اعزّٰة الله که بایر آن مواد استنباط تواریفات و بایصال آن اعداد استظهار تواریف و پذیرفت
مضمون کتاب است و منطوق خطاب که امی نشان آن را بوی شوق و امید آن کا شانه اشتیاق را مروح روح و فتح ابواب فوق شد	از بعد از انصارت شقایق خالق که در نام تو دو دلبوسا طر رحمت غامضین شما میوه مرغ فرموده بودند تو که معانی تو اعد محبت و تشبیه عابد مشاهدت نمود و در	یعلم الله که از تجرّع زلال سلسال الفاظ حیات پرسن و تاویل در کمال بحال معانی جان افراشته مواد غبطه و سرور و امداد مسرت و حضور گشت	یعلم الله که از تجرّع زلال سلسال الفاظ حیات پرسن و تاویل در کمال بحال معانی جان افراشته مواد غبطه و سرور و امداد مسرت و حضور گشت
نهال آمال که از باد خزان بجران رو بذبول و نقصان نهاده بود بوی اسطی بهیوب آن نسیم غیر نسیم سرسبز و شاد	از بعد از انصارت شقایق خالق که در نام تو دو دلبوسا طر رحمت غامضین شما میوه مرغ فرموده بودند تو که معانی تو اعد محبت و تشبیه عابد مشاهدت نمود و در	علم الله که در مانع عقل بنفاج آن روح افضل مطر و دیده روح بلوایع آن جامع قبول واقبال منور شد	علم الله که در مانع عقل بنفاج آن روح افضل مطر و دیده روح بلوایع آن جامع قبول واقبال منور شد
شجره کامر آو نهال زندگانی از نسیم هموم بچرخ شک پرده شده بود از رشتهای خامه خضر خالصیت دیگر باره طراوت و تازگی یافت	از بعد از انصارت شقایق خالق که در نام تو دو دلبوسا طر رحمت غامضین شما میوه مرغ فرموده بودند تو که معانی تو اعد محبت و تشبیه عابد مشاهدت نمود و در	کفی بالبعد شهید که لای اضمنا اعطاف و جواهر انواع صطناع که در آن روح معانی فرموده بودند جمال اخلاص و عاگو یا نرازی می تمام در زینتی لا کلام داد	کفی بالبعد شهید که لای اضمنا اعطاف و جواهر انواع صطناع که در آن روح معانی فرموده بودند جمال اخلاص و عاگو یا نرازی می تمام در زینتی لا کلام داد
نور سبائی که از دریا نام جدائی در دره ظلمات بعضیها فوق بعضیها قرار بود از بر تو شعاع کنایه رانی که صفت بکاد سستار برقیله بکاد بشارت نور عنه نور یافت	از بعد از انصارت شقایق خالق که در نام تو دو دلبوسا طر رحمت غامضین شما میوه مرغ فرموده بودند تو که معانی تو اعد محبت و تشبیه عابد مشاهدت نمود و در	اقتدیم بالله که بطولع آن نامی تراکم ظلمات بهوم مخلی و بلعان اشتراقا تسویم غیاب است غمایات اخرا نغموم مشکف گشت	اقتدیم بالله که بطولع آن نامی تراکم ظلمات بهوم مخلی و بلعان اشتراقا تسویم غیاب است غمایات اخرا نغموم مشکف گشت
طرائف لطاف طراوت سحر در آستان آتشک طافه روح مندرج بود در سوره بهجت کامرانی و پیرایه عرائس مسرت و شادمانی گشت	از بعد از انصارت شقایق خالق که در نام تو دو دلبوسا طر رحمت غامضین شما میوه مرغ فرموده بودند تو که معانی تو اعد محبت و تشبیه عابد مشاهدت نمود و در	حقا و یقینا که سمیت سطلان آن نور با صره امید و از برکت مشاهده آن اکیس عبادت جاودیه تبج الله و منشور بعد در گشت بل ارض انجاء و مرتفع القدر شد	حقا و یقینا که سمیت سطلان آن نور با صره امید و از برکت مشاهده آن اکیس عبادت جاودیه تبج الله و منشور بعد در گشت بل ارض انجاء و مرتفع القدر شد

ایضاً لایحوائیات

فقرات	ابیات	فقرات	ابیات
از کمال تقدر بهال بود که آنجناب در آن خطاب بطلب ج فرموده بود و در دامن غر و شرف بر فرق فرقد میکشتم	از این مطلق آن کتاب انبی سوات و ذوق شاهده آن خطاطی صفا بشگفت دلم چو غیبه از باد صبا +	از فنون لطیف صنوت تعطف که در آن ادراج جواهر معانی و کمال ادراج نمود بود ع سبب مغفرت از ادراج خرج میکشتم	خفا که بوصول آنما طیفه بر جواهر صفا حقائق و مشکو بر زوایا و فیه دقایق ع در تن آمد بتازگی جاسنه +
از مشاهده انواع و اقسام و ملاحظه کار سازیه که بقلیم که بر بار رقم یافته بود ع رایت اقبال بر بالاکرد و در آن	از شرفات آینه صفا و لعل انوار جهان نما اشارت بعبادت و مستعارات مکتوب غوغی و محقق حقایق نباهت نور از روزن اقبال در افتاد و مرا +	با تفهیم که از کمال صفا و نور و رفعت فرموده بود و در تقصد حال کسر نشد نموده ع امروز بر زمین زمان غار میکشتم	شماره ششم محبت در ادراج تقاطع نمود که از مطلق آنما می مشغول می بود صفت ورود یافت ع در و در دل غنی مقصود و شگفت +
بشریف دست نواز لازم الاغ از که در تفقد و استقام از آن مورد و حسان صدور یا فیه بود ع از باغ بخت سیوه اقبال پیشورم +	چون ششم لطف که در حسن تنبیه در دل دیده خاصیت پیشی الکافی و نور آن که دارد رسید مصرع گلشن جان این بیم راحت فراماده شد	صدور خطاطی بهجت افرا و در و طلا دل را که در شکل بر کمال اشتقاق و محقق بر حسن فاء و صدق و فاق بود ع ز کلام و فاء هر کل مقصود می بینم +	از لطافت آن جسمه کتاب خنده خط که بصدا و عیون نصارت شجر جان و خباست ع دیده روشنگر است دل بشگفت و جان آرام یافت
بواسطه رفعت درجات شرف که بطلان خطاب شرف ملاحظه کتاب که بر من آن یوسف بمصون انجامید مصرع با روح جریح لاف مساوات بنیرم +	مضمون خطاب گرامی مستطرا آن ارادت و اطاعت امیدواران کاشانه بود و اختصاص امر و روح و روح ابواب فتوح شد	بواسطه رفعت درجات شرف که بطلان خطاب شرف ملاحظه کتاب که بر من آن یوسف بمصون انجامید مصرع با روح جریح لاف مساوات بنیرم +	مضمون خطاب گرامی مستطرا آن ارادت و اطاعت امیدواران کاشانه بود و اختصاص امر و روح و روح ابواب فتوح شد

تمتہ الاخوانیات

شنائیات	ایات	شنائیات
<p>کَلَّمَكَ بِوَسْوَءٍ مُّخْتَلِفٍ فَلَمَّا كَلَّمَكَ بِقَوْلٍ مُّخْتَلِفٍ فَلَمَّا كَلَّمَكَ بِقَوْلٍ مُّخْتَلِفٍ فَلَمَّا كَلَّمَكَ بِقَوْلٍ مُّخْتَلِفٍ</p>	<p>شکر کن که از روی این شکر خوشا آنکی که از روی این شکر خوشا آنکی که از روی این شکر</p>	<p>ز گلش یافت جان بخش خوشا آنکی که از روی این شکر خوشا آنکی که از روی این شکر</p>
<p>فَلَمَّا كَلَّمَكَ بِقَوْلٍ مُّخْتَلِفٍ فَلَمَّا كَلَّمَكَ بِقَوْلٍ مُّخْتَلِفٍ فَلَمَّا كَلَّمَكَ بِقَوْلٍ مُّخْتَلِفٍ فَلَمَّا كَلَّمَكَ بِقَوْلٍ مُّخْتَلِفٍ</p>	<p>بهر آنکس که آری بخاطر درش ریح برین بگذرانی سرش و اگر خود بنام بری نام آرد بجسته شود بخت فرجام او</p>	<p>بهر آنکس که آری بخاطر درش ریح برین بگذرانی سرش و اگر خود بنام بری نام آرد بجسته شود بخت فرجام او</p>
<p>ساقم چون رسید نامه تو ای دل و جان بیاد تو خرم چشم مجروح را بران روشن دل مجروح را از ان مرهم</p>	<p>ز دست فادیه را گدازه حال بودی دل اگر چه تو بر من نثار کردی مرا میدیدی با نظر تمام امور اگر چه بطی تو طی کلام آوردی</p>	<p>ز دست فادیه را گدازه حال بودی دل اگر چه تو بر من نثار کردی مرا میدیدی با نظر تمام امور اگر چه بطی تو طی کلام آوردی</p>
<p>سفرای کنده چو سر و چین دل من از فراقش فکمش بکشای چو گل بجنده وین جان من از میامن سرش</p>	<p>محم که عشق بیک دودم باز آورد در غدی دم از دم باز آورد از عین خط مسکلت کف تفصا ز بیکر کشافش ز دم باز آورد</p>	<p>محم که عشق بیک دودم باز آورد در غدی دم از دم باز آورد از عین خط مسکلت کف تفصا ز بیکر کشافش ز دم باز آورد</p>
<p>مشام جان دل من ز نام نامه تو چو زلف و خال خط اهل حسن شد گشت خاطر و لبشکان ز نامت مگر تا رسیدن سی جان نمکین شد</p>	<p>نقطه معنی و نظم و شعر ترا باطافت ندیدم اندازه شد از ان چشم و جان طبع و دهر روشن و شاد و خرم و تازه</p>	<p>نقطه معنی و نظم و شعر ترا باطافت ندیدم اندازه شد از ان چشم و جان طبع و دهر روشن و شاد و خرم و تازه</p>
<p>بجزای که هست در ملکش آسمان کشته سینه ابوابه کز تماشای تائمه تو مرا و تن آمد تبارگی جانے</p>	<p>دیدم بر حرفهایش مایلیم خالی از طغی آب او شد خط مشکین او فرو خواندم دیدم جان از تو نور شد</p>	<p>دیدم بر حرفهایش مایلیم خالی از طغی آب او شد خط مشکین او فرو خواندم دیدم جان از تو نور شد</p>
<p>تعالی اندک چه نام است اینک ز لال نقش بر این سبب نهال طغی ز شمشیر گشت زانک ز طغی گشت دل تازه دیدم سرور</p>	<p>چون در آینه نام عالی نیست بهر کرد ویت که از تانکامی همه را خط میرفت به فکر و بدل</p>	<p>چون در آینه نام عالی نیست بهر کرد ویت که از تانکامی همه را خط میرفت به فکر و بدل</p>

سطر ششم در مقابل محل ایراد آن بعد از تنقیح تواند بود و مقابلہ و نوشتگی یکی آنکه بازاری نتایج که بر خطا علم آن
مکتوب منفرع بود و یادگیر ابرو اطاعت و مراحمیکه مضمون کتاب بران اشتغال داشته و سئو کلمه از خدمت خود و دست
باسلام و تحت بر اختلاف مراتب آورده میشود دوم آنکه طریق اعتقاد سرخی داشته متعین ارسال خدمات و تحیات
نشدند و انصاف بر ادب اقرسبت و هر یک ازین نوعین در دو کلمه مذکور شد و کلمه اولی در ایراد خدمت و تحیات
و چون سطر نانی از صحیفه اولی تحیات متقاویہ را جهت طبقات و اخوانیات منکفل است کاتب صاحب رتبه
میتواند که تحیات مناسبه از آن محل بدینجا نقل کند جهت دستور العمل فقہ و چند اینجا قسم ثبت می یابد مناسبت طبقات
و اخوانیات و من الله التوفیق و الاستیعان فی الامامات

طبقة اعلى	طبقة اشراف	اخوانیات
صنوف غنایت دوره پردی را که در ضمن آن مندرج بود با سایر رتبه نوانی فهم دان از وظائف دعای دوم دولت افزود و عیندی دعا و عینکی و بیه اجاب	در مقابلہ بحر حریفی از عروق آن طریقت کم و در برابر نفسی از تقو شش آن دفتر علم حکم و بالقاع دعا و شاعرانه اعتد	الطاف و اکرام که متداول اقلان خیمه از تمام گشته بود و مبتدیان بی منتها و دعا بی انتها مقابلہ نمود
بازای مرهم خسروانه و عواطف با دشمنان مجدد داعی و دام عود سلطنت نظام خود غفلت قامت یکسری از رتبه دعا و خداوند	با انصاف آن عطف اطاعت که در صحیفه شرعیانه در برابر خدمت خدا شای از شوی و ریا و عالی بر نیت صدق و وفایه بسیار	در ازای آن مرجم محاکم که فرموده بودند و خلاص خواهی بر نیت که نقش بند از آنجا قدر بر طریق خاطر که به بوجوه گاه ظهور اند
اصناف لطافت و انواع عطف را که فخوای آن نواز شانه منسوب آن بود نخبیات خالص معارض میدارد	در ازای آن در عرعر عواطف و تحف لفظ خوارت که بر صفت عین و عینیت انتشار فرموده بودند و جو اشراف سر منج و مال مسکین	چون آن مفاد و شریفه متعین منافع نظام بویضه و فامضا عقده مرا اوعیه خلد خانه و از انشیه متخصصان و عینیت
بازای عواطف چاکر نوازی و طاعت اطاعت در مقابلہ عواطف در پردی و دلو نوازی لوازم ضراحت تقدیم میسازند	هر حرفی را بهر خدمت هر عا در هر کلمه را صدق و نواز دست و نانی اصباح و اسامع قابل و معارض میگرداند	در مقابلہ هر حرفی از آن خطری از اوج هر صفا و بیجا و بی هر متری از آن خطری از آئینه فاکحه معروف می سازد
فنون تقیر پردی و صنوف هر جماعت را با دیر عیش و فرس و انشیه افاق چای مقابلہ می نماید	هر لحن از آن لوازم فضا و نفخ از آن نفاخ اقبال جمال خلوص و شهادت بر نیت انحصار و اتحاد جلوه میدارد	مسیب و با بازاری آن عوارف و عدا آن عواطف جزو طائف دعا و راتب و شاعر خدمت و اجازت نداند

در مقابلہ

کلمه دوم در اعتقاد روان ذکر جمال ایادی و مکارم است که به نسبت کتب الیه صادر شده و اظهار سخن از ارباب و دعا و ثواب و ثمره آن و اعتقاد مناسب طبقه علمی و مشهور است و در اخوانیات نیز می باشد و از هر باب فقره چند مذکور می شود

فقرات طبقه اعلی	ابیات آن	فقرات طبقه اشرف	ابیات آن
عزیز و اعلی سلطان و مکارم و کرم و کینه قدی را بدان سر و سر از نمروده بودن از این فقره خارج و از سر حد تحریر می باشد و دست	عزیز و اعلی سلطان و مکارم و کرم و کینه قدی را بدان سر و سر از نمروده بودن از این فقره خارج و از سر حد تحریر می باشد و دست	عزیز و اعلی سلطان و مکارم و کرم و کینه قدی را بدان سر و سر از نمروده بودن از این فقره خارج و از سر حد تحریر می باشد و دست	عزیز و اعلی سلطان و مکارم و کرم و کینه قدی را بدان سر و سر از نمروده بودن از این فقره خارج و از سر حد تحریر می باشد و دست
زبان قلم از ذکر شکرنده نواز کینه بود و در قاصد است و قلم زبان در شکر ذکر چاکر بر روی که فرموده بود	زبان قلم از ذکر شکرنده نواز کینه بود و در قاصد است و قلم زبان در شکر ذکر چاکر بر روی که فرموده بود	زبان قلم از ذکر شکرنده نواز کینه بود و در قاصد است و قلم زبان در شکر ذکر چاکر بر روی که فرموده بود	زبان قلم از ذکر شکرنده نواز کینه بود و در قاصد است و قلم زبان در شکر ذکر چاکر بر روی که فرموده بود
عزیز و اعلی سلطان و مکارم و کرم و کینه قدی را بدان سر و سر از نمروده بودن از این فقره خارج و از سر حد تحریر می باشد و دست	عزیز و اعلی سلطان و مکارم و کرم و کینه قدی را بدان سر و سر از نمروده بودن از این فقره خارج و از سر حد تحریر می باشد و دست	عزیز و اعلی سلطان و مکارم و کرم و کینه قدی را بدان سر و سر از نمروده بودن از این فقره خارج و از سر حد تحریر می باشد و دست	عزیز و اعلی سلطان و مکارم و کرم و کینه قدی را بدان سر و سر از نمروده بودن از این فقره خارج و از سر حد تحریر می باشد و دست
از رطاب لطف بی شماری که در حق نده و عاکری و جاکر و اوارض و احوال از زانی فرموده بود و در حق نده	از رطاب لطف بی شماری که در حق نده و عاکری و جاکر و اوارض و احوال از زانی فرموده بود و در حق نده	از رطاب لطف بی شماری که در حق نده و عاکری و جاکر و اوارض و احوال از زانی فرموده بود و در حق نده	از رطاب لطف بی شماری که در حق نده و عاکری و جاکر و اوارض و احوال از زانی فرموده بود و در حق نده

الاخوانیات

فقرات	ابیات	فقرات	ابیات
تقدیر حال در خوانان قدیم و تکرار احوال و مخلصان بر جاده فقرات مستقیم از کرم اخلاق آن گانه افاق بیبید و بیدار نمی نماید	تقدیر حال در خوانان قدیم و تکرار احوال و مخلصان بر جاده فقرات مستقیم از کرم اخلاق آن گانه افاق بیبید و بیدار نمی نماید	تقدیر حال در خوانان قدیم و تکرار احوال و مخلصان بر جاده فقرات مستقیم از کرم اخلاق آن گانه افاق بیبید و بیدار نمی نماید	تقدیر حال در خوانان قدیم و تکرار احوال و مخلصان بر جاده فقرات مستقیم از کرم اخلاق آن گانه افاق بیبید و بیدار نمی نماید
انواع عطاف و محرمات و احسان الطاف و مکرمت کردار و ارباب و احوال منبذول فرموده بود و در احوال و احوال نوازی عجیب نمود	انواع عطاف و محرمات و احسان الطاف و مکرمت کردار و ارباب و احوال منبذول فرموده بود و در احوال و احوال نوازی عجیب نمود	انواع عطاف و محرمات و احسان الطاف و مکرمت کردار و ارباب و احوال منبذول فرموده بود و در احوال و احوال نوازی عجیب نمود	انواع عطاف و محرمات و احسان الطاف و مکرمت کردار و ارباب و احوال منبذول فرموده بود و در احوال و احوال نوازی عجیب نمود
عزیز و اعلی سلطان و مکارم و کرم و کینه قدی را بدان سر و سر از نمروده بودن از این فقره خارج و از سر حد تحریر می باشد و دست	عزیز و اعلی سلطان و مکارم و کرم و کینه قدی را بدان سر و سر از نمروده بودن از این فقره خارج و از سر حد تحریر می باشد و دست	عزیز و اعلی سلطان و مکارم و کرم و کینه قدی را بدان سر و سر از نمروده بودن از این فقره خارج و از سر حد تحریر می باشد و دست	عزیز و اعلی سلطان و مکارم و کرم و کینه قدی را بدان سر و سر از نمروده بودن از این فقره خارج و از سر حد تحریر می باشد و دست

در بیان صحیفه ثالث از مخزن الانشا | بسی جواب تحقیق که منقسم انشا

بر رای عالم آرای فوّهین عقد کشای هر یک از ارجان مناج برعت خازانان فصاحت بلاغت که بخیل حال
نمای خدزات حقائق غیب برات عکس فی یلعات شرفات خصائص ربست منکشف و موهب اولاج خواهر بود که کل
ثبیت احوال بعد از ذکر زبان بیکان قبل از اتمام می باشد و احوال خبریه ثبت ایدان و در کاتیب تفاق می افتد از خیر صر
تمجوزیت زبان حصاه از شمای شری از عشیان قاصد و کلیاتش بطریق اغلب و شمه هر شست نوع بنظر سید اول ملّا
و در عیات باتنوع اقسام آن و و هم اعتدالات و آن نیز منقسم است بانواع سوم شگ کذاری بر اصدان رغائب
و اقسام مواهب چهارم شکایت از مکاره و آفات و مشتاق لمبیات پنجم محاورات اهل سفر و حضر با یکدیگر
ششم نوحاصبات و معاشات اهل محبت هفتم تهاون اقسام آن هشتم تعادی و شعیب آن و کاتب
از قبل از شروع در ایراد بعضی از این احوال از ثبت کلمه چند که از مقدمه العرض گویند چاره نیست و بعضی حالات
مست که اورا بی مقدمه عرض می توان کرد چون در اثبات بعضی از حالات مقدمه حتماست و در کل در آن باب
رقم تسلی می یاب و می آید و دانست که مقدمه عرض یا خطابی باشد یا جوابی یا آنچه خطابی بود بعد از اطله مار و نام
خود شکاری و در آن بردار نویسد در طبقه شریف علی بیان رسم دعا و شایسته خاص و در غایت بحسب مقتضای مقام
باشد و شاید که ابتدای آرای نماز مکتوب لهم عرض کنند اما جوابی غالباً بعد از ذکر اطلال بر مضمون مکتوب باشد و شاید که بعد از
تعریف و تعظیم مکتوب یا حصول نتیجه از آن آورده شود و در ادای مقدمه بحسب مراتب مکتوب لهم متفاوت می شود و در این راق صورتی چند
مقدّمات خطابی و جوابیه مناسب طبقات و اخوانیات آورده میشود در دو اصل و بعد آن هر یک از
نواع ثمانیه در سطر سه سمت عرض می پذیرد **وَاللّٰهُ وَلِيُّ الْهَدَايَةِ وَبَيِّنُ**

أَرْمَةِ الْكَفَايَةِ

در مقدمات عرض مکاتیب خطایمیه للطبقات والاعوانیات					
طبقة اعلى	طبقة اشرف	طبقة اوسط	اعوانیات		
فقرات	فقرات	فقرات	فقرات	فقرات	فقرات
بعد از ادای وظائف عبودیت و تقدیم شتر انطاچا کرے و طواعت	انهای رای عالم آرا سے کہ خوشید پیش روی وی از دره کاست	مورخ میباید	بعد از عرض روایت و نشر اسم درست و شایسته از شاعت محبت و داد و ستد اطوار و روش و افتخار	مورخ میباید	بعد از عرض روایت و نشر اسم درست و شایسته از شاعت محبت و داد و ستد اطوار و روش و افتخار
بعد از بسط بساط خدمت و شرح کمال انقیاد و اطاعت	براشعه رای جهان آرای که یک دره نورش آفتاب است	مورخ میباید	بعد از توقف در منازل خلک و نزول در موافقت خاص بعد از شرح اوزارم خالصت و ذکر مراسم سعادت	مورخ میباید	بعد از توقف در منازل خلک و نزول در موافقت خاص بعد از شرح اوزارم خالصت و ذکر مراسم سعادت
بعد از تقریر مراسم دعا گوئی و تقدیم وظائف دعا و رخص جوسے	بر رای انوار حضرت ولایت پناهی کلان مصباح انوار تجلیست	مورخ میباید	بعد از تاکید تعهدات و تقاضای تسلیم حقیقت انسانی از تقریر معانی فقرات انسانی	مورخ میباید	بعد از تاکید تعهدات و تقاضای تسلیم حقیقت انسانی از تقریر معانی فقرات انسانی
بعد از ادای وظائف خدمت و انتظام در سلک مجاوران قدیمه ملازمت	بر رای فیاض مخدومی کلان جام جهان نمای فضیلت	مورخ میباید	بعد از تاکید تعهدات و تقاضای تسلیم حقیقت انسانی از تقریر معانی فقرات انسانی	مورخ میباید	بعد از تاکید تعهدات و تقاضای تسلیم حقیقت انسانی از تقریر معانی فقرات انسانی
بعد از تشیدار کان دعا گوئی و تمهید بنیان شناختن	بر رای انور و خفاضی گستره العجب کلان طرح اشعه انوار حکمت است	مورخ میباید	بعد از تاکید تعهدات و تقاضای تسلیم حقیقت انسانی از تقریر معانی فقرات انسانی	مورخ میباید	بعد از تاکید تعهدات و تقاضای تسلیم حقیقت انسانی از تقریر معانی فقرات انسانی
بعد از قنوت در موافقت خدمتکار و نزول در منازل بر دباری	بر رای منیر و خاطر خوشید تاثیر کاینه سکندر و جام جهان نماست	مورخ میباید	بعد از تاکید تعهدات و تقاضای تسلیم حقیقت انسانی از تقریر معانی فقرات انسانی	مورخ میباید	بعد از تاکید تعهدات و تقاضای تسلیم حقیقت انسانی از تقریر معانی فقرات انسانی
بعد از بسط بساط خدمت و ضبط قواعد اطاعت	بر رای صواب نما سے کافق اب از شعاع ادب است	مورخ میباید	بعد از عرض شداد اشرف و احوال آلایا و احوال بعد از تشید بنیان و احوال بعد از تشید بنیان	مورخ میباید	بعد از عرض شداد اشرف و احوال آلایا و احوال بعد از تشید بنیان و احوال بعد از تشید بنیان

[illegible]

سطر اول از صیغه شاهی و ملتسمات کلیه

و آن هفت نوع است اول توقیع التفات علی المومنه آنکه مخصوص بامری باشد دوم استدعای کتاب از جانب مکتوب یا بیوم استدعای کارساری و تربیت و طلب و درنوازی و تقویت چهارم استدعای غفور و رحمت و ترک عتایب و اخلاق محم استدعای وفای و عید ششم سفارش کردن ارباب حاجات هفتم استدعای ملاقات هر یک از این انواع سبعه و کلمه آورده می شود کلمه اول در استدعای التفات بطریق عموم و این صورت در اغلب مکاتیب سمت وقوع می پذیرد نظیر او شرادین استدعای مقدمه عرض اقبالی نیست بلکه بعد از ذکر زمان و مکان یا پس از ذکر کتاب یا هر عملی که نشی صلاح دانایر او توان نمود و مختص این استماس بطریق اعلی و شرف ظاهر است خوانیات را نیز در آن دخلی تمام هست بدین جهت این کلمه محتوی بر دو حرف اول و در نیمه ثانی بطریقین دارد و مقرر است که التماس فراخور حال هر طبقه باید و مامورتی چند جهت تصور العمل آوریم و الله الموفق و المعون

اما طبقه اعلی

سلاطین	امرا و ارکان دولت	صدور و ورزا	اهل قلم و سایر ملازمان
امید میدارد که خدمت بارگاه کیتی پناه این ذره سرشته را از التفات منیر آفتاب تاثیر محروم نگردانند	امیدوار است که ملازمان آن حضرت از مناجات میامن انظار کینا آمار متعشان بواجب حد سانه بر دلال جبرمت افاضت نمایند	توقیع بملکات باطن سعادت میامن چنان دارد که این ذره خالق نشین را بر سر تو التفات آفتاب عالی سرفراز فرمائید	توقیع بملکات باطن سعادت میامن چنان دارد که این ذره خالق نشین را بر سر تو التفات آفتاب عالی سرفراز فرمائید
امیدوار است که ملازمان آن حضرت از مناجات میامن انظار کینا آمار متعشان بواجب حد سانه بر دلال جبرمت افاضت نمایند	امیدوار است که ملازمان آن حضرت از مناجات میامن انظار کینا آمار متعشان بواجب حد سانه بر دلال جبرمت افاضت نمایند	توقیع بملکات باطن سعادت میامن چنان دارد که این ذره خالق نشین را بر سر تو التفات آفتاب عالی سرفراز فرمائید	توقیع بملکات باطن سعادت میامن چنان دارد که این ذره خالق نشین را بر سر تو التفات آفتاب عالی سرفراز فرمائید
امیدوار است که ملازمان آن حضرت از مناجات میامن انظار کینا آمار متعشان بواجب حد سانه بر دلال جبرمت افاضت نمایند	امیدوار است که ملازمان آن حضرت از مناجات میامن انظار کینا آمار متعشان بواجب حد سانه بر دلال جبرمت افاضت نمایند	توقیع بملکات باطن سعادت میامن چنان دارد که این ذره خالق نشین را بر سر تو التفات آفتاب عالی سرفراز فرمائید	توقیع بملکات باطن سعادت میامن چنان دارد که این ذره خالق نشین را بر سر تو التفات آفتاب عالی سرفراز فرمائید
امیدوار است که ملازمان آن حضرت از مناجات میامن انظار کینا آمار متعشان بواجب حد سانه بر دلال جبرمت افاضت نمایند	امیدوار است که ملازمان آن حضرت از مناجات میامن انظار کینا آمار متعشان بواجب حد سانه بر دلال جبرمت افاضت نمایند	توقیع بملکات باطن سعادت میامن چنان دارد که این ذره خالق نشین را بر سر تو التفات آفتاب عالی سرفراز فرمائید	توقیع بملکات باطن سعادت میامن چنان دارد که این ذره خالق نشین را بر سر تو التفات آفتاب عالی سرفراز فرمائید

[illegible]

کلام دوم در استماعی کتابت و این سه نوع است اول در خوبست کتابی که مشتمل است بر مهمات و خدمات و دوم التماس
کنی که موجب بند مودت و رفیع توجیه گردد یا ناظر باشد یا فتنه را و استظهار یا بسبب توقف باشد بر احوال سوم تهنات
چون است و هر یک از این افعال در هر یک از این اشیاء می نماید **حروف اول** در اظهار اقبال و فرمان برداری و طلب کتابی

مشتمل بر امر ارتکاب مراسم خدمتگاری مناسب هر قسم از طبقات و خوانیات

اما طبقه اعلی

ملوک سلاطین	امرا و حکام	صدر و وزرا	اهل و یوان
در مقام اطاعت شرف ورود مناسبت علیه اشک سینه دیده نموده بر شایع انتظار دارد	اوامر علیه حکام سینه ساکنه را که ارادت بر میان چتها و با برادر بسته دارد	ترصد میورده علی تقاضای ارباب بمثال لازم الادعای خدمت و سر فرارگاه دانستند	خدمیات مستطاعه که در طی مشرتبه نامی صادر شود و منتظر است تا در انجام آن مراسم اجتماع و تقدیم کند
در منج اطاعت و در مطاعت ترصد نما عمر هم یاد شاهی و تخر احکام سلبت بنای می باشد	برسلک انقیاد از خلوص عقدا غور و در مناسبت مطاعت و مشله لازم الاطاعت را ترصد است	یا اشاره واجب الاطاعت که کفایت نمات مستطاعه شرف مستطاعه و عهدت را از زانی نو میزند	با صدا را و امر شرفی بدل و جان در عدد اقبال است و مغرور نشد باد
ورود و نشو جهان کشائی را که افتخار و رسید استظهار است بر منج اقبال و منظر می باشد	در موقت اطاعت و نیاید است که صد و مثال و احب الاتصال مستطاعه و سر فرارگاه	در موقت خدمتگاری ترصد است عواطف بوده بود و نشو احکام علیه مقتضای خدمت	باشا رات غلبه و تحلیات بر سینه سبب تربیت و موجب تقویت این کینه بهاست منایات از زانی دارند

طبقه میانی

سادات	ایمیه و قضات	مشکل و هرات	ارباب مناصب شرعی
نمایات مراسم از تمام خدام اقتست کرد اکی را با و امیر علیه سینه خیط و امور سازند	از تقاضات شامل حال کینه ساخته بکفایت مهمات اشارات لازم الاخرم از زانی دارند	مخارجات و اوقاف از کفایت انک یا کتاب خدمات و اوقاف عالی اشاره شرفی و غیره	پوسته مهمات عالی و مرادات لائقه مغیر از فرمانید که منجیه ساز نمایات خواهر بود
غایت مامول از انکافات خاطر قیام انک یا اشارات عالی در مرقه خدمتگاران شرف و نظام بخشد	اول از نظر عالی همان سمت که بجایات لایق یا مورس از زانی دارند تمام آن طریق مبادرت می افتد	از شرف با رفات نظرات از مرقه مهمات متوقع است که بخیرات لایق فرار فرمایند	کینه را منظر و نظریات از سانه میسوا و عظام و عواض صام اشاره عالی در مرقه نظریات
تکفیل مراسم خدمتگاری و تهنیم وظائف جان سپاری اشاره شرف و سینه نفسد بایند	در موقت هدا اری ذات عالی رادر صد و اطاعت و فرمان بر داری می باشد	تمنای از اظهار بیامن اشارات کینه را منظر و نظریات از سانه فرمایند تا لوازم خدمتگاری بپوشد	برجوع خدمتی نوازش منجیه بوده کینه را منظر و نظریات از سانه برجوع و بعد شرفی بپوشد

تکفیل

مایل بقبالاخوانیات			
فقرات	فقرات	فقرات	فقرات
از کرم عظیم مخلص قدیم را متذکر مسیحی ام و با صیقلی ناکام فوقش دل و اشک و محنت و غم	همگی هست و تمامی هست بر تن او را طریقی انقضا و حکام نیست سهر وقت و تو نیست	از مشرب سبب تنالی افاضه الطاف متوالی از خودت بسواج امور التفات از زانی دارند	همواره دلیله انظار بر راه است باب و زوایا و امور و نواهی که در حق و صباهی قیوان بود مشرف سازند
باش از تنی که تفتن ایتام در تمام مرا باشد شرف انعام و اعلام از زانی دارن و بهر چه کنی در دست تو	بر جوع خدایت مکن که مواره در طلب آن تو بر بر صدمه و شرف و نظر ست مباحی تو و خیر گردانند	بر جود اطاعت صید و تفتن و درود مکتبه به گری هموار و مشرف و مشرب ایتام تمام و باره من و پیوسته تمام بند فرموده با و امر مطالعه مباحی سازند	تا اندران تمام تمام بجا نایل ایتام همان چون سبیل این خزان گردانند بجای هم از زانی دارن و بهر چه کنی در دست تو پای تو کنی تا خاک شود
فنا طبعی است بر حکام و مفا و عفا منطوی بر کفایت تمام از انی فرایند ع تا بقدر وسع و طاقت حد و سبب بجا	همگی دو ای ضمیر نیست که در تمام آن هم که از ضنون خطاب طلبان منه و کرد و تقصیری واقع نشود	علی الدوام بر جوع خدایت مکن که مواره در طلب اختصاص بهیت من و پیوسته تمام بند کنم که پیشند بجا	همواره دلیله انظار بر راه است باب و زوایا و امور و نواهی که در حق و صباهی قیوان بود مشرف سازند

المتفرقات من هذا الباب

فقرات	علی نظم آخر	بهرین آخسر
مطرح هست و مسرع هست آنکه در تمام کیشال شریف بران منطوی است و طاقت خودت ظهور رسد	انچه رای مبارک را از مصالح روی نماید فراتر از تار و جیب فرموده بتقدیم رساند کز دست یک اشاره دارا بسرد و برین	خدا را ست لائقه مخلصان را تو از شرف و مانی مرا هم خلاص ظهور رسد هست ز روی صدمه و صفایا که کم خودت بجا بجا بجا بجا
کفایت تمام را انتظار میرود و در آنچه قضای اشاره باشد بهمدی تمام قیام خواهد نمود	در سواج مطالب و خواص تا به آخر ساج و عارف گرد و اعلام تجسده تا حسب التقید و در بتقدیم رسید که دوست مر باشد و انچه مخلصان	خداست که این کینه رسد اتمام آن تواند بود تبر افتخار از زانی فرایند بهیت پابند و اسم و هر چه تو کوئی چنان کنی از طریق نیده طبع اطاعت
برود و اسلالت علیه که مشتمل بر او امر کلید باشد بر سر سازند تا شرف و طاف و انچه بجای آورد	چشم رضا و گوش قبول بر صدمه و امر مطاع نهاد که مثال آنرا موی شل الی و نور و طاف و جهان میلد و انچه بجا بجا بجا بجا	اشارت عالی در با سبب ایتام خدایت دفع نذر بهیت من آن بجا بجا بجا بجا بجا هر چه تو کوئی چنان کنی از طریق نیده طبع اطاعت
خدای مطلق را نشانی راقت و عافیت ست و نهاده ام شریف بر خط فرمان	بشارت اشارات را بدست بقبول است تمام مخلص لائقه بجا بجا بجا بجا بجا که فرمانی بجا بجا بجا بجا بجا	کینه را در بر جوع خدایت خاص شرف تمام بجای بجا بجا بجا بجا بجا کینه را در بر جوع خدایت خاص شرف تمام

کلمه سوم در استعاضای کارساز و تربیت طلب لایزال و تقویت دین صورت لبه نوع مودی میشود اول آنکه ابتدا سه
تقریب التفات و هم سازی داشته باشد و بعد دوم آنکه متوسل بذیل التفات مکتوب الیه گردد و تربیت مشیت خود را بر
منحصر سازد سوم آنکه بعد از توکل مکتوب الیه یکار سازی و التماس اهتمام و تمام هم غماز و هر یک از این انواع در حریز مذکور
میشود حرف اول و طلب التفات و توبه بیاختن محاسن نظار و شرا و من الله التوفیق و تحلیله الشکاک و السلام تسلیفاً
والله الموفق

ایات	فقرات	تانیات
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلاة والسلام على سيدنا محمد والآله الطيبين الطاهرين الطاهرين	بوسیله خلوص عقیدت یقین است که غنان التفات بصورت کفایت محاسن کینه سمت العطاوت یابد	ای از سر ریخته دوات خضری تو هر روز نگار دوات و دین ستقیم تر تقدیم یکایک مکن چون ندیده ام آنکه از زبان ذات شریفیت که هم تر عجز تو ای تو که مکتوبی بر من و دلا بر من منبر پاک تو خود دیده است آن اسرار چه حاجت است که بخت هم بفرستد
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلاة والسلام على سيدنا محمد والآله الطيبين الطاهرين الطاهرين	استفلاح ابواب آمال از میاسن الطاف انتخاب یقین است استفلاح مقدمات کفایت مطالب بهمت عالی متحقق و متعین	بجز آنکه از سر ریخته دوات خضری تو هر روز نگار دوات و دین ستقیم تر تقدیم یکایک مکن چون ندیده ام آنکه از زبان ذات شریفیت که هم تر عجز تو ای تو که مکتوبی بر من و دلا بر من منبر پاک تو خود دیده است آن اسرار چه حاجت است که بخت هم بفرستد
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلاة والسلام على سيدنا محمد والآله الطيبين الطاهرين الطاهرين	کینه در دستار بجانب فالقن المومنین انتخاب و مقدمات از هر آید بهر انواران معانف ابی بقی صاف و امید و آرزو	بجز آنکه از سر ریخته دوات خضری تو هر روز نگار دوات و دین ستقیم تر تقدیم یکایک مکن چون ندیده ام آنکه از زبان ذات شریفیت که هم تر عجز تو ای تو که مکتوبی بر من و دلا بر من منبر پاک تو خود دیده است آن اسرار چه حاجت است که بخت هم بفرستد
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلاة والسلام على سيدنا محمد والآله الطيبين الطاهرين الطاهرين	از الطاف شمیم و محارفات کرم مخدومی سرور کینه از نظر قبول که حصول آمال و ظهور اقبال بران مرتب است محرم نگردد	بجز آنکه از سر ریخته دوات خضری تو هر روز نگار دوات و دین ستقیم تر تقدیم یکایک مکن چون ندیده ام آنکه از زبان ذات شریفیت که هم تر عجز تو ای تو که مکتوبی بر من و دلا بر من منبر پاک تو خود دیده است آن اسرار چه حاجت است که بخت هم بفرستد
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلاة والسلام على سيدنا محمد والآله الطيبين الطاهرين الطاهرين	ماحول آنست که محفیه اقصر را برهم معاف مقرون گردانید مطاولی استدعا بایستون قبول منشر سارند	بجز آنکه از سر ریخته دوات خضری تو هر روز نگار دوات و دین ستقیم تر تقدیم یکایک مکن چون ندیده ام آنکه از زبان ذات شریفیت که هم تر عجز تو ای تو که مکتوبی بر من و دلا بر من منبر پاک تو خود دیده است آن اسرار چه حاجت است که بخت هم بفرستد
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلاة والسلام على سيدنا محمد والآله الطيبين الطاهرين الطاهرين	متوجه گردا معاف مطالب و انجاء آرب این فقیه کسیر غایت اتهام و نهایت التفات بتقدیم رسانند	بجز آنکه از سر ریخته دوات خضری تو هر روز نگار دوات و دین ستقیم تر تقدیم یکایک مکن چون ندیده ام آنکه از زبان ذات شریفیت که هم تر عجز تو ای تو که مکتوبی بر من و دلا بر من منبر پاک تو خود دیده است آن اسرار چه حاجت است که بخت هم بفرستد
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلاة والسلام على سيدنا محمد والآله الطيبين الطاهرين الطاهرين	انواع اصطلاح و تقویت و انعام اعطاف و تربیت از کرم کامل لطیف شامل آن جناب امید و آری دارد	بجز آنکه از سر ریخته دوات خضری تو هر روز نگار دوات و دین ستقیم تر تقدیم یکایک مکن چون ندیده ام آنکه از زبان ذات شریفیت که هم تر عجز تو ای تو که مکتوبی بر من و دلا بر من منبر پاک تو خود دیده است آن اسرار چه حاجت است که بخت هم بفرستد
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلاة والسلام على سيدنا محمد والآله الطيبين الطاهرين الطاهرين	استیلاج افلی را از برای مشکل کشای استعداده آورده و استقامت مقاصد از غنایت شامل التماس سه می نماید	بجز آنکه از سر ریخته دوات خضری تو هر روز نگار دوات و دین ستقیم تر تقدیم یکایک مکن چون ندیده ام آنکه از زبان ذات شریفیت که هم تر عجز تو ای تو که مکتوبی بر من و دلا بر من منبر پاک تو خود دیده است آن اسرار چه حاجت است که بخت هم بفرستد

حرف دوم در تسک بکسل غنایت کتب الیه والتجاری وحسن تقویت خود بر وی و درین نوع نیز کلمه خیر منشوره و منظومه
نوشته میشود و آنکه موقوف و منزه الممد و بابت التوفیق والیه التکلمان

ابیات	فقرات	شعریات
حق علم است که کینه بر این استان دولت آشیان که بچاره کار و اوصاف و ملاذ ارباب معالی و منافع پناهی و گزیر گاهی نیست	روی دل سو تو دارم چونکه غمخوارم توئی چاره ساری کن مرا چون چاره کارم توئی گرچه صد خوانی رسد بهر دم ز دست دل مرا من چه غم دارم و غم نازم چه غم توئی	دردم میسر است که در طریقه دردم میسر است که در طریقه
فقره حقیر را که جز خداست آنحضرت فریاد رس و در شکر نذر اگر چه در محبت و ظل عاطفت تربیت دهنده است رفیع غریب و بدیع نخواهد بود	مهر کس درین جهان کسی التماس کند باراهمین بسایه لطف تو التماس است گیتی بجای من زلفا که در آن کفر کز لطف تو در هر حال عالم کند دوست	دردم میسر است که در طریقه دردم میسر است که در طریقه
کینه دست امید و در آن کرم آنحضرت زده و روی نیاز آستانه عالی آورده توقع میدارد که عارف مسعدت و طریقه معاضدت رعایت فرمایند	ازان سو تو دارم رخ امید که تو بیکر قمره توانی که کار ما سازد کشادگان اغوش تفت گشت چرا بچاره بچارگان زبرد از سر	دردم میسر است که در طریقه دردم میسر است که در طریقه
تقریر کسیر در گرداب حوادث افتاده تسک بغایت طلاح التفات آنچنان است اگر دستگیری نموده مامل فاطر ترا مبدول دارند حاکمند	سر در محفل ایام باد فین این در و در شبانی ترا هر کس می رود درین عالم کسی من خدا دارم و باقی ترا	دردم میسر است که در طریقه دردم میسر است که در طریقه
این قیاده صدقات نوایب و گشته بودی حوادث التجاری بقیه علم نموده امید میدارد که ز کرم تمام مرام و لطافت تمام فاکر گردد	بر کاتبی نوایب که نظیر گامی کار من و چون صدان یک نظر بر آید ما خاک استانت دارم و پس که ما کاری اگر بایزین ره گذر بر آید	دردم میسر است که در طریقه دردم میسر است که در طریقه
چون این کینه را بر استان رفیع پناهی و غم ز راه شیخ گزیر گاهی نیست لاجرم نظر غنایت و خودی مستطهر و کمال کرم و اشتقاق خداوند مستبشر	چون غم من که غم توئی چون غم من که غم توئی	دردم میسر است که در طریقه دردم میسر است که در طریقه
این بچاره در اشکاف رحمت و مستفاد لیات بکسل النتین التفات محبت است که غم ازان دست او نیز نار و مستطهر شده امیدوار است که طریقه اشتقاق مسلک دارند	دردم میسر است که در طریقه دردم میسر است که در طریقه	دردم میسر است که در طریقه دردم میسر است که در طریقه
چون التجاری دایمی بخیاب رفیع منرات و مستان مرتب از روی خلوص و خصوص واقع شده لاجرم التفات فاطر خیر و اهتمام همی منیر اعتضای تمام سطرها را کلام آدم	دردم میسر است که در طریقه دردم میسر است که در طریقه	دردم میسر است که در طریقه دردم میسر است که در طریقه

حرف سوم در استدعای اهتمام در اتمام مهمام و درین باب کلمه چند بشرط نظم مودی میگوید و یا الله

[illegible]

بقیه الابیات المتفرقة المناسبة للانواع الثلاثة			
عربی	فارسی	ابیات	شایات
اذا تاملت خلق الله فانك ان الالهة فانك ان الالهة	نظری کن بر خلق خدا و ببینان تنهایی تو و بسبب آنکه تو را خداوندی است که در عالمی که تو را آفریده است	در عالمی که تو را آفریده است و ببینان تنهایی تو و بسبب آنکه تو را خداوندی است که در عالمی که تو را آفریده است	ای خشک سال جو در تو دیدن در باب این زهره و انستد ام که جو در تو از طالع داشت که تو را آفریده است
فانك ان الالهة فانك ان الالهة	نظری کن بر خلق خدا و ببینان تنهایی تو و بسبب آنکه تو را خداوندی است که در عالمی که تو را آفریده است	نظری کن بر خلق خدا و ببینان تنهایی تو و بسبب آنکه تو را خداوندی است که در عالمی که تو را آفریده است	اگر ترا نظری بر من و ببینان تنهایی تو و بسبب آنکه تو را خداوندی است که در عالمی که تو را آفریده است
فانك ان الالهة فانك ان الالهة	نظری کن بر خلق خدا و ببینان تنهایی تو و بسبب آنکه تو را خداوندی است که در عالمی که تو را آفریده است	نظری کن بر خلق خدا و ببینان تنهایی تو و بسبب آنکه تو را خداوندی است که در عالمی که تو را آفریده است	علی رغم دشمن چنان سازگرتو مرومل دوستداران برآید نظر در احوال یاران چنان کن که بی رحمت انتظار برآید
فانك ان الالهة فانك ان الالهة	نظری کن بر خلق خدا و ببینان تنهایی تو و بسبب آنکه تو را خداوندی است که در عالمی که تو را آفریده است	نظری کن بر خلق خدا و ببینان تنهایی تو و بسبب آنکه تو را خداوندی است که در عالمی که تو را آفریده است	چون مخفی رسم از جفای مرغ مگون چون جستی بودم از بازی عالم پیسر بگو که تو هم انقباضا کا نامم در بجای پلور تو رو او هم که دو هم گهر
فانك ان الالهة فانك ان الالهة	نظری کن بر خلق خدا و ببینان تنهایی تو و بسبب آنکه تو را خداوندی است که در عالمی که تو را آفریده است	نظری کن بر خلق خدا و ببینان تنهایی تو و بسبب آنکه تو را خداوندی است که در عالمی که تو را آفریده است	همه بسازد ز کرم امر و زینت گهر هر چند که سازد زنجیر و زنجار نیست و انی که در جهان بخت حساب و نام نیک و انی که در جهان بخت حساب و نام نیک
فانك ان الالهة فانك ان الالهة	نظری کن بر خلق خدا و ببینان تنهایی تو و بسبب آنکه تو را خداوندی است که در عالمی که تو را آفریده است	نظری کن بر خلق خدا و ببینان تنهایی تو و بسبب آنکه تو را خداوندی است که در عالمی که تو را آفریده است	کرم اگر تو می بینی و ببینان تنهایی تو و بسبب آنکه تو را خداوندی است که در عالمی که تو را آفریده است
فانك ان الالهة فانك ان الالهة	نظری کن بر خلق خدا و ببینان تنهایی تو و بسبب آنکه تو را خداوندی است که در عالمی که تو را آفریده است	نظری کن بر خلق خدا و ببینان تنهایی تو و بسبب آنکه تو را خداوندی است که در عالمی که تو را آفریده است	نظری کن بر خلق خدا و ببینان تنهایی تو و بسبب آنکه تو را خداوندی است که در عالمی که تو را آفریده است

حروف اول در طلب عفو از جانب کاتب نسبت با گناه او خطا با

فارسیه	عربی	فقراست	ابیات
کرمی در دوزخ اندر نیندازم کرمی در دوزخ اندر نیندازم	کرمی در دوزخ اندر نیندازم کرمی در دوزخ اندر نیندازم	اگر چراغی واقع شده بر لال غفودا غماض ناسره از ایزد نماند و غماض غماض این سهام را بر تو آفتاب لطف عظیم شعاعی ارزانی فرماید	کرمی در دوزخ اندر نیندازم کرمی در دوزخ اندر نیندازم
کرمی در دوزخ اندر نیندازم کرمی در دوزخ اندر نیندازم	کرمی در دوزخ اندر نیندازم کرمی در دوزخ اندر نیندازم	باده جو در کرم خرم خداوندی حرمیه این بنده جهانی غلط حقیقه نماید و با وجود قیصر چشمت گناه این گنینه بیست و بیست انگ باشد	کرمی در دوزخ اندر نیندازم کرمی در دوزخ اندر نیندازم
کرمی در دوزخ اندر نیندازم کرمی در دوزخ اندر نیندازم	کرمی در دوزخ اندر نیندازم کرمی در دوزخ اندر نیندازم	ماصول ارکمال مرصع سید ریغ انکه نقوش رلات سبیل ورق و رقم تقصیر است لایحه این فقیر از لال غفودا کامل و انعام شامل از صفی خاطر عطر جو فرماید	کرمی در دوزخ اندر نیندازم کرمی در دوزخ اندر نیندازم
کرمی در دوزخ اندر نیندازم کرمی در دوزخ اندر نیندازم	کرمی در دوزخ اندر نیندازم کرمی در دوزخ اندر نیندازم	امید واری دار و در کرم بقصد فاقه صفت الصفة الجلیل رم غفور می آید خطایا و چرا بر جریم این گنینه گشت العفو عیند کرد و الناس ما صوال	کرمی در دوزخ اندر نیندازم کرمی در دوزخ اندر نیندازم
کرمی در دوزخ اندر نیندازم کرمی در دوزخ اندر نیندازم	کرمی در دوزخ اندر نیندازم کرمی در دوزخ اندر نیندازم	اگر از صورت بر نیمه دخی گنینه و خادم ویرینه غبار طالع کرم بر آینه صمیم بر نیمه شسته باشد استین کرم عظیم عظیم جو سوزند خاک کند	کرمی در دوزخ اندر نیندازم کرمی در دوزخ اندر نیندازم
کرمی در دوزخ اندر نیندازم کرمی در دوزخ اندر نیندازم	کرمی در دوزخ اندر نیندازم کرمی در دوزخ اندر نیندازم	باده جو در دوزخ کرم خداوندی اشال چراغی آینه وقعی بخوابد داشت و چراغی اشال با چنان در حساب خوابد و در گناه از بنده و غفودا خداوند	کرمی در دوزخ اندر نیندازم کرمی در دوزخ اندر نیندازم
کرمی در دوزخ اندر نیندازم کرمی در دوزخ اندر نیندازم	کرمی در دوزخ اندر نیندازم کرمی در دوزخ اندر نیندازم	اگر چه بر این بنده شاهی نه بدان حدست که بر من ملایم جناب است نیای رسانیده اند را چون خاطر خطی بر من این رایت و صد در این غفودا بر اثر لایحه عظیم ستغفار از دوزخ غفودا عظیم و در این کرم بر اثر غفودا	کرمی در دوزخ اندر نیندازم کرمی در دوزخ اندر نیندازم

<p>جوابیات که مکتوب الیه بکاتب نویسد و انعامی جبران او</p>	
<p>حرف دوم در شفاعت نمودن رکنه دیگری در خواست کردن و یا منع نمودن و صورت دارد جوابی و خطابی و برای هر یک که در خواست است</p>	
<p>فقرات</p>	<p>ملکات</p>
<p>بعد از اطلاع بر مضمون کتابت و مستطاب استغفار و انابت جبران آن عزیز باب عفو و صغیر و بزرگ و شریف و نامر و غضب نیز لال عفو و انعام مستطاب گشت</p>	<p>اشخاص خلیل در باب فاسامع علیه ساینده از برتران تحقق و کذب بر حقیقت و اگر بی مثل حکم عفو ای که بر و عفو و کمال خداوندی است خطای واقع شده باشد عفو و عافیت مستطاب</p>
<p>موقوف میگردد که در وقت مرگ است که تسبیحات اشخاص اعراض و توسعات از باب اعراض از شرفستان بی محروم مانده اگر حکم و عفو و انعام خطای می شمارد الیه بار عفو و انعام فرماید چنانکه</p>	<p>ذیل تجاویز و عفو آن عزیز مستطاب شبه الیه بار عفو و انعام بخت و در رابط موت مستطاب و مستطاب باشد</p>
<p>در واسطه عفو و انعام که از وقت مرگ است که تسبیحات اشخاص اعراض و توسعات از باب اعراض از شرفستان بی محروم مانده اگر حکم و عفو و انعام خطای می شمارد الیه بار عفو و انعام فرماید چنانکه</p>	<p>تواضع بعد از پیش قدم تمهید یافت خاطر من کل الوجه ازین صغیر فرایند</p>
<p>ازین که در باب عفو و انعام که از وقت مرگ است که تسبیحات اشخاص اعراض و توسعات از باب اعراض از شرفستان بی محروم مانده اگر حکم و عفو و انعام خطای می شمارد الیه بار عفو و انعام فرماید چنانکه</p>	<p>تقصیری که واقع شده و در یک صادر گشته بود بیکل رقم عفو یافته من بعد از عفو مواظقت و محاببت و حسن امان خواهد بود</p>
<p>چون عفو و انعام از انعام از باب انعام و عزالت اقدام اشخاص عفو و عفو و انعام از باب عفو و انعام باشد اگر عفو و انعام از باب عفو و انعام را عفو و انعام از باب عفو و انعام باشد اگر عفو و انعام از باب عفو و انعام</p>	<p>بعد از آنکه انعام تو اعدت عافی شمسو تمهید نموده بود و انعام تو اعدت عافی شمسو داده جبران آن را که یک کون فرض کردیم</p>
<p>چون عفو و انعام از انعام از باب انعام و عزالت اقدام اشخاص عفو و عفو و انعام از باب عفو و انعام باشد اگر عفو و انعام از باب عفو و انعام را عفو و انعام از باب عفو و انعام باشد اگر عفو و انعام از باب عفو و انعام</p>	<p>چون با شکست احوال آن عفو و انعام بود و عفو و انعام از باب عفو و انعام باشد اگر عفو و انعام از باب عفو و انعام وجود داشت و عفو و انعام از باب عفو و انعام باشد اگر عفو و انعام از باب عفو و انعام</p>
<p>برای عالی تر شدن است که از انعام از باب انعام و عزالت اقدام اشخاص عفو و عفو و انعام از باب عفو و انعام باشد اگر عفو و انعام از باب عفو و انعام را عفو و انعام از باب عفو و انعام باشد اگر عفو و انعام از باب عفو و انعام</p>	<p>اگر یک کون جواد کون و یک کون جواد نموده از یک عفو و انعام واقع شده چون عفو و انعام افتد از یک کون گشته از آن تجاویز نموده</p>

فردیات	نقرات	ایہات	نہایات
--------	-------	-------	--------

[illegible]

کلمه پنجم در طلب وفا بمواعید لطف و کرم و این غیر عده و وفائیت که میان جباب باشد و شمه از آن در سطر مشهور
ازین صحیفه سمت ذکر خواهد یافت و اینجا فقره چند و بی مناسبت بحث در دو حرف رقم تحریری باید و بسم الله
التوفیق والیه الحمد

حرف اول در قدرات خطاب

در انشای ملاطفت مشتمل بر ملاطفت و عده فرموده بود و در
ایجاز آن ایفا بدان تاکیدات نموده اگر بموجب قضیه انحراف
ما و عده در وفای آن بحسن سیرت و جمال سیرت قیام نمایند
موجب مزید آثار محبت خواهد بود و بدین دارم امید که تاملی
وفا شود و هر عده که از کرم خویش کرده

بنسب مخدومی و عده لطاف فرموده بود و نمیدانم بدان صورت تو
بیکران نموده دیده ترصد در شایع انتظار است که بتأثیر صبح انجاء
از اتفاق آن عده ساطع شود و گوشت از مطلق موعود طالع و
لامع گردد و در دل محبت آن حضرت از ثروت خلف الوعد یکنگی باید
ببیند آن الوفاء علی الکرامه و فی فیضه + و اللّٰهُ مَعْرُوفٌ
بدین الاختلاف

چون داعیه لطاف خداوندی مستدعی مواعید عطا شده
امیدوار است که هم جایز بنحایت مخدومی مقتضی انجاء آن کرده
و ترصد آن باشد که ناوی طلب به تقاضای او قوا یمنه که قاله
مسئول سمیع اشرف باید رسانید بدین رعایت دل آن
که در طریق وفا به عده که نموده امید دارم

آیات المناسبه هذه الكلمة

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي جعل في هذه الكلمة مناجاة العبد لربه	الحمد لله الذي جعل في هذه الكلمة مناجاة العبد لربه	الحمد لله الذي جعل في هذه الكلمة مناجاة العبد لربه	الحمد لله الذي جعل في هذه الكلمة مناجاة العبد لربه	الحمد لله الذي جعل في هذه الكلمة مناجاة العبد لربه
الحمد لله الذي جعل في هذه الكلمة مناجاة العبد لربه	الحمد لله الذي جعل في هذه الكلمة مناجاة العبد لربه	الحمد لله الذي جعل في هذه الكلمة مناجاة العبد لربه	الحمد لله الذي جعل في هذه الكلمة مناجاة العبد لربه	الحمد لله الذي جعل في هذه الكلمة مناجاة العبد لربه
الحمد لله الذي جعل في هذه الكلمة مناجاة العبد لربه	الحمد لله الذي جعل في هذه الكلمة مناجاة العبد لربه	الحمد لله الذي جعل في هذه الكلمة مناجاة العبد لربه	الحمد لله الذي جعل في هذه الكلمة مناجاة العبد لربه	الحمد لله الذي جعل في هذه الكلمة مناجاة العبد لربه

بواقی ابیات و فقرات جواب جانب مکتوب الیه و قبول سفارش و مثال امر کاتب

ابیات	فقرات	ابیات	فقرات
هر چه نتوان کرد از این مردت میبکشی چون توفی را هیچ حاجت نیست لطف او که از هر چه	و نه که روی ارادت بقدر علییه آورده و بوجه توجیه سینه کشیده و تحصیل مال تزیین احوال تعلق با شقاق و لطافت ملازمان دارد مصراع وَمِثْلُكَ لَا يَجِبُ مَنْ رَجَاءُ	فره را که هر چه در اختیار گیرد درین راه در راه انقضاء نمودن خود را بیافت راه	عیایت مرهم عنایت با و کار خجسته و عاگویی آن خجاست سبب تزیین اظهار تضاافت و خفتاد سازگار آن مخلص و مباداران مستخض خود بود و مصراع وَمِثْلُكَ لَا يَزِيدُ عَلَى الصَّوَابِ
طریق نیست بابرگشتان لطف که از طریق کرم بر زمین خشنک بار	چو سحابا فاضات مخدومی دارد امید هست که نهال حال و را بر کنار چو سیار لطف پرورش فراموشی از قبول فقر و فاقه خلاصی یافته شهرت مرا بار در گردوغ یکسان بر سر خویش از دخت بخت خویش	پیشرو شمشیر تابان و در شریف نور نزدیک محروم ماندند دور	درین ولایت حجت تعمیر مسجد فلان عازم آنصوب شد مشطرم عنایت کار سازمی و بشیر و عده و لنوازیست ملازمانی باشد اگر در باب آن عمارت اشعاراتی فرمایند خیر است بموقع است
چه حاجت سفارش با سمان کردون که سیه بر سر سکان برچ مسکون داد	چون کجاست بقوا الخیرات مسارت در تشدید بیانی خسان سبب و یاد دولت و جهانی است اتماس میرود که تو اندامید و بالتفات ملازمان سمت تمهید یابد مصراع امید که این ملت من افتد مقبول	چه حاجت که احیب بعینی امور که او بیک نفس مرده را کند زنده	چون مستوفی لطف مخدومی جزا کرد و حکام بنام حاجتمندان پرداخته و از تو عواطف و مراحم صحت نامزدان ساخته اگر غبار فاقه با ستین جهان جنین احوال و که مستحق آن دارد محو نمائند جا کنند
بافت بنگر کسی که از نور بخش چو که خصلت او غیر از نجی نیست	مرحوم جلایل لطافت و دقایق عطا خداوندی نسبت کفر با التفات خاطر خطی و افانیات میسر منوط و خط و طریقه ناز میامن آن مقاصد کلی و مطالب او ساخته و پرداخته گردد و مصراع اینها تو آید و چنین ملاکنی	چه حاجت سفارش یافت باین که رنجی کن و از خلق خود باز گیر	چون مهمت و بران معرفت که اضلالت مصباح معاش و اشارت سراج شمعش ختناس نانوای کرم انتخاب نماید شک نیست که کارش از لوازم عواطف مخدومی سمت نور نور پروردگار کس از نور یان نکرد و او هم ننگند

جواب از جانب مکتوب الیه در قبول سفارش و امثال

ابیات	فقرات	ابیات	فقرات
فانکم یجوزون انما یجوزون قلنا یطیعونکم فی ما یحکم الله و فی ما یحکم الله	ارشاد حق که در باب مساعدت و تسهیل اصدار یافته بود مقدار مقدور وقت موسوع زمان تقدیم یافت بوقایع خدمات را متعقب ست ع با چون ترا عظیم فرما سرانجام خواهد	تو از راه اگر از هر زمان و بی من از روی انعام و فرمان بر من	بنابر مکرر الذلالت ریاحلک فانکم یجوزون انما یجوزون فرموده بود در قبول سفارش خدمات میسر و مدیبت فرما اشارتی که که نزد هر کس فرمان توانا نیست و حکمت قبول
فانکم یجوزون انما یجوزون قلنا یطیعونکم فی ما یحکم الله و فی ما یحکم الله	چون از خواست کتاب عالی بر حقیقت استحقاق فت و توفیق تمام حاصل شد تمام جهات او توفیق الهی سلخا که یافت باقی بهر امر فرمایند چنانکه ع فلك لا کم و ان عامور	فانکم یجوزون انما یجوزون قلنا یطیعونکم فی ما یحکم الله و فی ما یحکم الله	چون اهتمام عالی در باب انتظام مهمات و قبول تمام شست بگیری کامل و جدیدی والی اساس اهتمام را تمهیدی و تالیفی بر قاعده و در ادواتی بهر چه فرمایند چنانکه ع تر است حکم که جمله جانها حکم
فانکم یجوزون انما یجوزون قلنا یطیعونکم فی ما یحکم الله و فی ما یحکم الله	اتماس رعایتی که نسبت فرموده بود بر زحمتهای لازم دانسته بودی که طاقت تو بدان فامور و سرانجام نموده باقی مملکت را منظرست ع اکمل و اکمل و اکمل	فانکم یجوزون انما یجوزون قلنا یطیعونکم فی ما یحکم الله و فی ما یحکم الله	صفت توفیق و واقف واضح شد بنابر قاعده و احسنوا ان الله یحب الحسین رعایتی که تحقیق و وقت دور باره او تقدیم رسید بکلیه اشارات عالی را تمهید است فحکمک مقبول و امرک کاف و ان
فانکم یجوزون انما یجوزون قلنا یطیعونکم فی ما یحکم الله و فی ما یحکم الله	چون از حضور خطاب عالی صفت مطلق مستفاد شد با عنایت الهی ظاهر او را معلوم و مطلق و مقدور و مکتوب و مکتوب با ختم باقی امر فرمایند ع از سر غایت بیان فرمان برد	فانکم یجوزون انما یجوزون قلنا یطیعونکم فی ما یحکم الله و فی ما یحکم الله	تبعیه مسیوق که از فرموده بودن فی الحال ششغال نموده میسرست که نزدی سمت تمام باید چنانکه با اعلام مثل این مهم ممنون و ششست امثال این او امر را ترصد فانت مطاع و انی مطیع

کلیه تقسیم در استغای ملاقات و آن در نوعیست یکی استدعای تقای کسی که در سفر باشد بر جوع او و بطن این در سطح خرم ازین
صغیره هم ذکر شود و این است دوم داعیه ملاقات محضی که در حضور بود این نیز دو قسم است اول آنکه استدعای حضور مکتوب الیه نماید
منزل خود و این اغلب اخوانیات و جود می گیرند دیگر آنکه مستدعی ملاقات مکتوب الیه بود و در منزل وی و این قسم را
فراستاد و در طبعین اعلی و اشرف و قوع می پذیرد و محل بیان هر یک ازین تسعین حرسه می خواهد بود

ابیات	فقرات	ایات	تثنایات
<p>بهر خرد اقبال روحانی و مشابهه طلب در دارالملک اصلی مکرر وقاعده مهندست ملت ولکن للعین لطیف <small>بذلک السائل الشاهد</small> کلیم</p> <p>متوقع آنکه زبانی تشریف شریف باز زانی فرما تا از لواعج حضور موفور اسرور برزوری بر صفحات قلوب حاضران تریاید بصیرت اسانی چمن جان رانی روی تو رنگ نیست شمشاد چمن برمان کون تریایغ بنیاد رانی</p> <p>اسد دارد که بر خیزد ز در زاین مجلس را بر حضور گلشن دیده از نظار خلعتان را بر حضور و از نور روشن سازند شمع سخن و کلام طالع اهله و دانت کنابد کبر محفل انت طالع</p> <p>قصای همت محباب جوامع نهت حیات را مقصود مبر نیست که کوب اتفاق خداوندی طرفه فیه را بر تو جمال کفایت نیست ساز تا کوب مراد بمنعمه غم در حق روشن کند گد گد شانه تارک را</p> <p>لوعج شوق با علی در جرم کمال سیده حضور مبارک عظیم غیب طوبی است که غم غم غم غم غم غم بودی شوق در کمال خیال سلیمان کمال حال بنیت مدنی شد که غم در راه بود و غم غم غم</p> <p>اسباب غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم مضافت اما تمام سرور و کمال دوق حضور و استیقه تشریف قدم شریف است بیتا مبرین شارمال هست خبر حضور تو در غم غم غم غم غم</p> <p>دعای خالصان متعصب نیست که زبانی که ملازمت برستیم تو نگاری خدام قیام نمایند بصیرت چرخش بود که نیست سنده وار در غم غم غم کمر بستیم و تو خواجده وار بنشین</p>	<p>بهر خرد اقبال روحانی و مشابهه طلب در دارالملک اصلی مکرر وقاعده مهندست ملت ولکن للعین لطیف <small>بذلک السائل الشاهد</small> کلیم</p> <p>متوقع آنکه زبانی تشریف شریف باز زانی فرما تا از لواعج حضور موفور اسرور برزوری بر صفحات قلوب حاضران تریاید بصیرت اسانی چمن جان رانی روی تو رنگ نیست شمشاد چمن برمان کون تریایغ بنیاد رانی</p> <p>اسد دارد که بر خیزد ز در زاین مجلس را بر حضور گلشن دیده از نظار خلعتان را بر حضور و از نور روشن سازند شمع سخن و کلام طالع اهله و دانت کنابد کبر محفل انت طالع</p> <p>قصای همت محباب جوامع نهت حیات را مقصود مبر نیست که کوب اتفاق خداوندی طرفه فیه را بر تو جمال کفایت نیست ساز تا کوب مراد بمنعمه غم در حق روشن کند گد گد شانه تارک را</p> <p>لوعج شوق با علی در جرم کمال سیده حضور مبارک عظیم غیب طوبی است که غم غم غم غم غم غم بودی شوق در کمال خیال سلیمان کمال حال بنیت مدنی شد که غم در راه بود و غم غم غم</p> <p>اسباب غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم مضافت اما تمام سرور و کمال دوق حضور و استیقه تشریف قدم شریف است بیتا مبرین شارمال هست خبر حضور تو در غم غم غم غم غم</p> <p>دعای خالصان متعصب نیست که زبانی که ملازمت برستیم تو نگاری خدام قیام نمایند بصیرت چرخش بود که نیست سنده وار در غم غم غم کمر بستیم و تو خواجده وار بنشین</p>	<p>بهر خرد اقبال روحانی و مشابهه طلب در دارالملک اصلی مکرر وقاعده مهندست ملت ولکن للعین لطیف <small>بذلک السائل الشاهد</small> کلیم</p> <p>متوقع آنکه زبانی تشریف شریف باز زانی فرما تا از لواعج حضور موفور اسرور برزوری بر صفحات قلوب حاضران تریاید بصیرت اسانی چمن جان رانی روی تو رنگ نیست شمشاد چمن برمان کون تریایغ بنیاد رانی</p> <p>اسد دارد که بر خیزد ز در زاین مجلس را بر حضور گلشن دیده از نظار خلعتان را بر حضور و از نور روشن سازند شمع سخن و کلام طالع اهله و دانت کنابد کبر محفل انت طالع</p> <p>قصای همت محباب جوامع نهت حیات را مقصود مبر نیست که کوب اتفاق خداوندی طرفه فیه را بر تو جمال کفایت نیست ساز تا کوب مراد بمنعمه غم در حق روشن کند گد گد شانه تارک را</p> <p>لوعج شوق با علی در جرم کمال سیده حضور مبارک عظیم غیب طوبی است که غم غم غم غم غم غم بودی شوق در کمال خیال سلیمان کمال حال بنیت مدنی شد که غم در راه بود و غم غم غم</p> <p>اسباب غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم مضافت اما تمام سرور و کمال دوق حضور و استیقه تشریف قدم شریف است بیتا مبرین شارمال هست خبر حضور تو در غم غم غم غم غم</p> <p>دعای خالصان متعصب نیست که زبانی که ملازمت برستیم تو نگاری خدام قیام نمایند بصیرت چرخش بود که نیست سنده وار در غم غم غم کمر بستیم و تو خواجده وار بنشین</p>	<p>بهر خرد اقبال روحانی و مشابهه طلب در دارالملک اصلی مکرر وقاعده مهندست ملت ولکن للعین لطیف <small>بذلک السائل الشاهد</small> کلیم</p> <p>متوقع آنکه زبانی تشریف شریف باز زانی فرما تا از لواعج حضور موفور اسرور برزوری بر صفحات قلوب حاضران تریاید بصیرت اسانی چمن جان رانی روی تو رنگ نیست شمشاد چمن برمان کون تریایغ بنیاد رانی</p> <p>اسد دارد که بر خیزد ز در زاین مجلس را بر حضور گلشن دیده از نظار خلعتان را بر حضور و از نور روشن سازند شمع سخن و کلام طالع اهله و دانت کنابد کبر محفل انت طالع</p> <p>قصای همت محباب جوامع نهت حیات را مقصود مبر نیست که کوب اتفاق خداوندی طرفه فیه را بر تو جمال کفایت نیست ساز تا کوب مراد بمنعمه غم در حق روشن کند گد گد شانه تارک را</p> <p>لوعج شوق با علی در جرم کمال سیده حضور مبارک عظیم غیب طوبی است که غم غم غم غم غم غم بودی شوق در کمال خیال سلیمان کمال حال بنیت مدنی شد که غم در راه بود و غم غم غم</p> <p>اسباب غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم مضافت اما تمام سرور و کمال دوق حضور و استیقه تشریف قدم شریف است بیتا مبرین شارمال هست خبر حضور تو در غم غم غم غم غم</p> <p>دعای خالصان متعصب نیست که زبانی که ملازمت برستیم تو نگاری خدام قیام نمایند بصیرت چرخش بود که نیست سنده وار در غم غم غم کمر بستیم و تو خواجده وار بنشین</p>

حرف دوم در استندان و مقرست که این صورت نسبت با اکابر و اشراف واقع میشود و بنیای حرف سابق که مناسب
 اخوانیت است بر غایت مباسط و نهایت مخالفت نمی تواند بود و اصل این حرف مبتنی بر بر اسم خدمت و لوازم ملازمت
 که لا محقق و شکایت حرمان از ملاقات کسی که بدرگاه او رفته باشند و جواب آن از روی اعتذار در سطر چهارم مسطور و در
 و اَللّٰهُ تَعَالٰی اَعْلَمُ

ابیات	مقررات	ابیات	مثنایات
ایمروم روزی که در این عالم جان بر لب آید بگذرد و در این عالم جان بر لب آید	دایمی خدمتگاه از تاب حوادث آفتاب روزگار بظلال طهت جناب کتاب بظلال میجوید و بر غایت منتظر احوال ملازمت یا خدمت سزا است غم گریزی می توانی در بختی حاکم	و اَقْبَلْ عَلٰی بَابِكَ وَقَفْ وَ اَقْبَلْ عَلٰی بَابِكَ وَقَفْ وَ اَقْبَلْ عَلٰی بَابِكَ وَقَفْ	عَلَى الْبَابِ مَنْ عِبَادَكَ شَاكَ يَجُودُ مَعَهُ دِينُكَ مَا مَعَهُ زُفْ اَيْدِيْ خَلْ كَالْاَقْبَالِ اَيْدِيْ مُقْبِلِ مَدَى الدَّهْرِ اَوْ مِثْلَ الْحَاوِيْ شَيْخِ
ایمروم روزی که در این عالم جان بر لب آید بگذرد و در این عالم جان بر لب آید	چاکر کند و در این عالم جان بر لب آید در بختی حاکم در این عالم جان بر لب آید ملازم آستان کت ایشان است و از روی انتظام سبک خدمت دارد باقی حاکم	عَلَى الْبَابِ مَنْ عِبَادَكَ شَاكَ يَجُودُ مَعَهُ دِينُكَ مَا مَعَهُ زُفْ اَيْدِيْ خَلْ كَالْاَقْبَالِ اَيْدِيْ مُقْبِلِ	نیده چرخ خدمت پیش درگاه دوست تا به فرمان که فرمانی مدار و طاعت رای عالی اندرین نمی خیزد نیست باز گردیدار باید یا شنید سلسله
ایمروم روزی که در این عالم جان بر لب آید بگذرد و در این عالم جان بر لب آید	فخاص متخصص ملازمت سینه خیزد متصد است که یا نسیم قبول از عیب غیبت خواهد و در این عالم جان بر لب آید و الا مَرَّ عَيْنُكَ يَا سُوْلِيْ وَيَا اَمَلِيْ	عَلَى الْبَابِ مَنْ عِبَادَكَ شَاكَ يَجُودُ مَعَهُ دِينُكَ مَا مَعَهُ زُفْ اَيْدِيْ خَلْ كَالْاَقْبَالِ اَيْدِيْ مُقْبِلِ	دَاعِيكَ عَلَى خِيَابِ اَلْمَالِ فَاجَاءَ بِخَدَمِكَ الْجَنَابِ اَلْحَالِ هَلْ يَصْرِفُ كَالْحَدِثِ عَنْ خَفَرِكَ اَمْ يَدْخُلُ كَالدَّوْلَةِ وَالْاَقْبَالِ
ایمروم روزی که در این عالم جان بر لب آید بگذرد و در این عالم جان بر لب آید	بعضی میسر اند که جمعی از ملازمان محرم در خدمت قبول شده منتظر نظرات عنایات شما گشته و فرقه دیگر در بادی نامرادی سرگردان شده و بجای حرم خاص دارند بیست من سکین ندانم تا چه نام و نه مردمان و نه دین	عَلَى الْبَابِ مَنْ عِبَادَكَ شَاكَ يَجُودُ مَعَهُ دِينُكَ مَا مَعَهُ زُفْ اَيْدِيْ خَلْ كَالْاَقْبَالِ اَيْدِيْ مُقْبِلِ	بر درگاه عالی تو است نام و روی دل ز روز فاسدینه آرکینه گر لایق تست نزد خود خوان و شنیت آن بکر اجازت رجوعش بدست
ایمروم روزی که در این عالم جان بر لب آید بگذرد و در این عالم جان بر لب آید	دایمی در توجوه بدرگاه سعادت پناه مسترد و مست یا نادیده شش بجز خاص خواستار انداز از جوش از چرخگاه نیر خوار اند و در میان حال میگویند اگر بوییم مشارقی باید کرد و در دست نیم احاطه نماید	عَلَى الْبَابِ مَنْ عِبَادَكَ شَاكَ يَجُودُ مَعَهُ دِينُكَ مَا مَعَهُ زُفْ اَيْدِيْ خَلْ كَالْاَقْبَالِ اَيْدِيْ مُقْبِلِ	دَاعِيكَ عَلَى الْبَابِ كَالْبَقَابِ فَوَالْبَكَ لَيْسَ لِقَاقِ الْاَنْبِيَا هَلْ يَرْجِعُ كَالْكَبَةِ مِنْ سُلَيْمِ اَمْ يَدْخُلُ كَالدَّوْلَةِ مِنْ سُلَيْمِ

مثنایات

سفرنامه از صحیفه شاه و رعایا

واقسام آن بسیارست از کلیاتش یکی اعتدال باشد برای الطاف و مرهم مکتوب الیه دوم غرض تقصیر ازست و تقاعد از خدمت
سوم اعتدال از جزیه که یکجا است استاده کرده باشد و موجب دغدغه خاطر مکتوب الیه باشد چهارم اعتدال ارسال هدایا و تحفه و تحقیق آن
و التماس قبول و این چهار قسم در چهار کلمه می شود و اعتدال ترک انقباض در افتتاح مقبول و اعتدال ارسال نامه سطر سطر است
صحیفه ثانیه سبب ذکر یافته و اعتدال که در باب تقصیر کتابت و تراجم و بازانی سکایت از جرمان ملاقات و رسیدن شمس کلمات مذکور خواهد شد
و اعتدال توقف در سفر سطر پنجم مسطور خواهد گشت و سر کلمه اعتدالات خبریه مجتبی خواهد بود چون اندک تقدالی کلمه اولی در اعتدال
که بازای تلمظ و عطف مکتوب الیه نویسد و جواب آن مشتمل بر چهار حرف اول در معذرت مکتوب الیه باین
الهیته او مرعد و در کلام راز و نهاسب ابیات کلامیه ششم از سطر اول نیز عبارت است از الموفق

[illegible]

حرف دوم در بیان عجز از ادای معذرت بجهت لطف و حرمت کتب الیه

ابیات	فقرات	ابیات
	عذر شمول الطاف و وفور عطا و کبر خباب خدوی نیست این طلیح تقدیر نموده قوت بیان از تقریر این قاصدست و شوکت بیان از تحریر آن عاجز و مقصر بیتیست شرح آن در بیان نمی گنجد + وصف آن در زبان نمی گنجد	
	اعتذار آن لوح و لونی و معذرت آن گونه کارساری که مجاوران سده عالی پناه برایه این را نمی دوخواه مرموده غیر قیادت بیان توان کرد و یکدام قوت از عجزه ادای آن تقنی توان نمود بیتیست بنا بر طاعت تحریر آن نیست پناه آن قوت تقریر آن نیست	
	کدام زبان از عجزه شکر گزاری بکارم و عذر خواهی ادای درم که خداوندی علی سرور الدیور و الاصدار و راقون و الماد و ابرسون تواند بیتیست عذر گری که کرده در حق ما + تقدیر به توفیق نتوان کرد +	
	در تکیه ربانی اعتذار الطاف و بکارم و تمهید قوا اعتذار عطا و بکارم خود را در مقام مجتهد میان ادای آن کمالیق می بینی تواند زیر که بیرون از سر حد امکان و افرون از حد شرح و بیانست بیتیست چنانچه عذر خواهم کم ترک عذرش + بحساب در تکیه بشمار دنیا بد	

المنظومات والآفة بهذا النوع

فرویات	ابیات	تشیائات	انفای
	اولی که با جود الله تعالی فکلف عذره لطف لا ینهاه و در حق کلام نه خدای عذری که بگوید	زادنا فاضنا حقاً علی العیسا و در حق کلام نه خدای عذری که بگوید	من در جزیره هست بیرون لطف و کرم بر حد گذشتار بهر حق عذر خواهی آن آن که بگوید عجزا مستدار
	عجزت عذراً انی جنت فان کافرتی لا یجوز لک و در حق کلام نه خدای عذری که بگوید	اللطیف العفو عن کفر فلا یامولای اعافی اکثر و در حق کلام نه خدای عذری که بگوید	بر دست الطاف تو از حساب افرونت عطا تو از عجز کسی کی تو اندر در عجز خویش لند عذر خواهی بی راز قصد
	ز تو سی کرم و لطف معصرا بخیز عازما و غیره بخیز نیاز و در حق کلام نه خدای عذری که بگوید	عذر زای ان هیچ درویشی تر تقنیه بر هیچ عذر خواهی و در حق کلام نه خدای عذری که بگوید	از ادای آن مجتهد تقا معذرت تو تقیم کرد ابا کرم ادای حال در حق عذر ما که کام آید بند
	بسیار عذری که نموده تو با من پس من به طرق عذر ساز و در حق کلام نه خدای عذری که بگوید	بعدی و نهایی ندارد برای خیال چون نگارد و در حق کلام نه خدای عذری که بگوید	

حرف سوم و حواله اخذ از کرم مکتوب الیه این طریقی مقبول است		
ایات	تقررات	فارسی
<p>است ایستادم از طریقی کرم کرست عذرخواه و دناش</p>	<p>کنیده باز ای لطف تو غفلت آنجناب که از لحاظ انصاف و انظار برترست و ادراک افهام و ادراک ارفع و اکبر زبان اعذار و یاری اعتذار نیست لاجرم با الطاف ایشان سمت تفویض می یابد عذر گزمت بهم تو کردیم حواله</p>	<p>ایستادم از طریقی کرم کرست عذرخواه و دناش</p>
<p>این کرم که از طریقی کرم کرست عذرخواه و دناش</p>	<p>این غفلت را بحال تفهیم از عذر و معذرت شمول عواطف و دود و نور و عوارف خداوند نیست مگر هم لطف فطری و کرم جلی ایشان تمیذا عذار و اکید است از خود تو اندر من مودع يَسْتَجِئُكَ الْكَافِرُ وَتَعْتَذِرُ مِنْهُ</p>	<p>ایستادم از طریقی کرم کرست عذرخواه و دناش</p>
<p>این کرم که از طریقی کرم کرست عذرخواه و دناش</p>	<p>چون خود را نهی و فقه عقده کشای از تو غفلت میکارم و توصیف آباد در اجم آنجناب عافیه و قاصد معیت زانکه آن برتر از بیان باشد هر چه گویند پیش آنان باشد پس معذرت آن نیز بکرم ایشان حواله را حقن النسب و بطریق صواب از دست</p>	<p>ایستادم از طریقی کرم کرست عذرخواه و دناش</p>
	<p>چون عواطف و عوارف آنجناب که یو آفرید باره خالصان قدیم شرف طور می باید از حیر حساب بیرون دازا حاطه افهام افزونست عذرخواهی هم بکرم آشنایی آن مظهر الطاف الهی میرود عَنْكَ أَنْتَ مُنْتَدِئًا يَا مُنْظِرًا الْكَافِرَ</p>	<p>ایستادم از طریقی کرم کرست عذرخواه و دناش</p>

حرف چهارم در جواب اعتذار کلام و ایراد آن بطریق مختلفه مقصودست و اینجا جهت توفیق برپیت خند ثبت شد

ابیات	فقرات	ششایات
<p>اعتذار کلامی و قائلان عظایا قلبی و اعتذار</p>	<p>اعتذار آنحضرت یا و چه تقصیری که این فقیر بدان متعسفست محل است عجب و موجب شعراب تواند بود چه بر طوافت چه بر و توفیق در موافقت خدمتگاه رسد آن خلاصه اعصار و دهور لازم و واجبست و اگر تقصیری واقع شود تهیید و معذرت و وظیفه مقصود خواهد بود</p>	<p>ششایات ملا بکند و خدای خود بنده است و ملا بکند و ملا بکند و ملا بکند تقصیر کرده و ملا بکند و ملا بکند خداوندی خدای تو بنده است</p>
<p>این نیز از نفس لطف بهیئت اعتذار کلامی و قائلان</p>	<p>بیت پس عذر از آن ماست که در خدمت تقصیر کرده ایم و لایق نیست مقصود</p>	<p>سین آنکه در خدمت افعال عام حاکمست و عذر خدای تو بنده است توانی که از روی لطف و مروت مرا با چنین حالها عذر خواهی</p>
<p>فالعذر منی لانی کیف یجوز اعتذار کلامی و قائلان</p>	<p>بر صورتی که داعی کمین و خادم دیرینه را از کتاب قیام بدان شرعاً و عرفاً امری لازم و در قیام مست و معذرت نمودن و محو کردن از ملازمان آنجا بخریب بنمایید چنان صورت در خیالت تقصیر کثیر التقصیری از او بید</p>	<p>اگر عذر از آن سال بیا بکند و عذر عذر از آن سال بیا بکند و عذر بوجود آن تو خدای تو بنده است قوت این عذر را از آنجا بکند</p>
<p>این هم عذر نیز در عذر اعتذار کلامی و قائلان</p>	<p>اگر زهر نشت تو جان برافشایم هنوز از تو بسی منتست جابجایم توفیق تمهید عذر از کرم ربانی مسکول است بیت آن قدر میخواهم از کرم گرامی صلتی که اعتذار ششم از لطف آنحضرت کنم</p>	<p>بسیار که در حق ما فاضل و مروت توفیق تمهید عذر از کرم ربانی باین هم عذر نیز در عذر</p>
<p>چند کلامی و قائلان اعتذار کلامی و قائلان</p>	<p>ترادن و تنواری و تولی و اتهام و کار سازی از لطف بکلیان خطای بی پایان خداوندی بجای رسیده که لطف و توفیق شروع در توضیح عذر از تو بنده است نیست که اتهام همی که خدمت باین تمام جمیع مودود بود و قیام نمود چه جا عذر خواهی آنجا که هنوز خلص و توفیق خود را مقصود از لطف آنحضرت بکلیان خطای بی پایان هنوز نیست تو از روی لطف در پیش است</p>	<p>مکاتب تو در حد و حد و حد و حد اعتذار کلامی و قائلان اعتذار کلامی و قائلان</p>

ابیات	بقیۃ الجواب عن الاعتذار	ابیات
<p>من غدر کردم با تو تو غدر نمی خواهی مرا بدی آن تو غدر کن می خواهی</p>	<p>مورت غدر می که از دو تن خواه سمت وقوع یافته بابت استحقاق آن داشتی که یادش را نماند فکیف که بران محبت و از آن معذرت نمایند صفت که این صورت سبب خجالت شرمندگی و این ستم موجب انفعال و لرزندگی این فقیر</p>	<p>غدر خواست از آن ماست و ما تو نمی لطف و غدر خواست ما</p>
<p>چوب ترا که مرا با خود این تقصیر تو هم غدر بجای آوردی از روی کرم</p>	<p>بیت من پیش تو شرمندم ام از خدمت خویش با این همه اقدار من و منراست الابیاق المناسبت لهذا الاعتذار</p>	<p>من اندران میگردم چه معذرت تو با سواد حق لطافت غدر می خواهی</p>
نموداریات	شنائیات	ابیات
<p>از وفا کرمیت خود تو غدر می خواهی مقصرم تقصیر غدر خواست و ایم</p>	<p>چون معذرت لطف تو در ذمت ماست از با چه روی غدر می باید خواست</p>	<p>مَنْ عَذَرَ غَدْرَهُ فَقَدْ غَدَرَ بِالْغَدْرِ غَدْرًا وَبِالْغَدْرِ غَدْرًا الْغَدْرُ غَدْرٌ وَغَدْرٌ غَدْرٌ</p>
<p>تو معذرت کنی من مقصرم بسیار چو سان بعد از من معذرت نیامم</p>	<p>بالطف عظیم غدر هم می خواهی وین نیست عجب ز انتقامی که ترا هست</p>	<p>فَلَا تَعَذِّرْ غَدْرِي فَإِنَّ مُقَصِّرًا وَغَدْرِي غَدْرٌ تَقْصِيرُ الْغَدْرِ الْغَدْرُ</p>
<p>ما غدر التفات تو ناخواسته نمود لطف تو میکند کرم اقدار ما</p>	<p>ما غدر التفات تو ناخواسته نمود لطف تو میکند کرم اقدار ما</p>	<p>فَكَيْفَ تَعَذِّرُ غَدْرِي فَإِنَّ رَجُلًا يَجْعَلُ الْغَدْرَ غَدْرًا الْغَدْرُ غَدْرٌ وَغَدْرٌ غَدْرٌ</p>
<p>مقصرم من تو معذرت کنی اظهار درین قضیه مناسبت بسیارست غفر غدر</p>		<p>إِن كَانَ وَجْهُ الْعَذْرِ لِلْغَدْرِ تَبَيَّنَ لَهَا تَرْكُ الْعَذْرِ خَيْرٌ مِنَ الْعَذْرِ</p>

کلمه دوم در عنذر تقصیر نیست و اتفاقاً در ملازمت و این صورت در محققین و اخبار انبیاء و قریح می یابید و تصرف در کلیات تعلق نیز این
در کلیات تعلق بدین منتهی دارد و این کلمه مشتمل بر دو حرف است

[illegible]

کلمه سوم در افتد از جرم و آن بر دو نوعست یکی آنکه بحسب واقع مرتکب جرمی شده باشد و هم آنکه ذیل احوالش از ثوب جرمیه که موجب دخل و غافل باشد یا که باو ذفا یا بطریق غیر و همت و تنبیه بدو است و اگر ده باشند و این در دو صورت در دو حرف مذکور می شود حرف اول در افتد از جرمیه و طلب عفو و این معنی بر سهیل استیفا در کلمه چهارم از سطر اول سبقت ذکر یافته و اینجا فقره چند دیگر آورده و من الله الا فحانه و بوالله التوفیق و السلام

عربی	فقرات	ابیات	فارسیه
إِنِّي خَلَقْتُ لَكُنْ حَدَّثْتُ بِالسَّادَةِ فَأَنْظُرْ بِدَرْجِي يَا مَنِعُ الْكَوْ	حال این مجرم که چون لیالی مظلّمه سیهات ظلمات بعضها لایق ببعض مروصفت اگر بشارت تابشیر مناشیر صبح و صفا و غفاه بدو رسد فی ط بصفا نوری نور علی نور موسوم میگردد و نقشه حق اظلامین صبحی نشانی حالی به من ایضاً اطلایک تو نور بانی	من بخود صندرت جزو نمازم بسکن چشم دارم مرا غفلت نوداد و غفود	مجموعه اشعار را که در کتاب بنیایات صفا و دانم است
أَقْلَعْتُ دُونَكَ يَكْفُرُ أَفْكَارًا مَعْرِفَةً يَذْنِبُهُ وَكُلَّ الذَّنْبِ مَعْرِفَةً	چون کرم غم مخدونی همواره متعشّان بودی بدگر داری ساز لال نوال می پشاند و متفشان نوادی گندگاری را لباس مرحمت می پوشاند اگر این خجلت زده را نیز مرده غفور رساند بدیع و غریب نیست نیست چو هر مجرمی را توئی دستگیر و زرو کرم عذر ما در پذیر	تقصیر می کنی از عذر شش دانم خجالت را شایسته تو نیست دانم	بدگر که در زنجار ناخجل کج حکم کز از سوا ملویم نافع آید کجی
أَسَأْتُ وَصَالًا عَمَّا يَأْكُلُ مَقْفَرَةً لِقَبْلِ مَعَادٍ يَرِيحُ لَوْ أَسَاعَ	در توقف انفعال زبان عذر این پیچیده الاست اگر شمیم عاطفت بی غایت و شمیم شمال غنایت بی نهایت نهال عذر را زانیشو نمای قبول طراوتی و دو قطره مذرت را اندر آن روح مکرمت تفادری از زاده ها کند بیست بوی زانیه غفور و کرم که جان ما به مشتاق نفوذ زربان رضای است	ندم می کنی اگر عذر ده جور در دست کمال عفو تو را کرم دارد دم در دوز	لطافت تو عذر تو را به هم خجلی است جور خجالی می شکست و نیست
أَسَأْتُ وَأَقْصَرْتُ وَأَجُودُ أَكْثَرًا وَأَكْتُبُ الَّذِي هُوَ فِي الْجَنَّةِ وَكَثِيرًا	اگر بنا بر ضعف جلی نشیری که و حَقِّقَ الْإِنْسَانُ صَنِيعًا جریب صادر شده امیدوار است که مرا هم و غفایات مخدونی مایه جبر اکرم و بنیایات نیکوکان گردد بدست از جرم و گناهایی که دلم ترسانست بدگر رحم کنی بر کرمیت آسانست	زبان من در تمام دلی بنده در دست امید خود که تو تو هست عذر تو نیز بد	چهره تو برضاه نیست تست هر چه عذری از خواهی دارا عذود

تمتة حرف اول در اعتذار جریمه و طلب عفو در جو ابیات

ابیات	نقرات	ابیات
ابیات	نقرات	ابیات
ابیات	نقرات	ابیات
ابیات	نقرات	ابیات

الابیات لمناسبة هذه الكلمة

ابیات	فارسیه	ثنائیات	ایضا
ابیات	فارسیه	ثنائیات	ایضا
ابیات	فارسیه	ثنائیات	ایضا
ابیات	فارسیه	ثنائیات	ایضا

حرف دوم

عرب	تورات	تنبیحات
<p>لَقَدْ قَطَعَ الْوُشَاةَ جِبَالًا خِطَابًا يَقْطَعُ رَبُّ الْعَرْشِ مَقُولَ مَنْ يَوْشَاةَ</p>	<p>چنین معلوم شد که زمره از صحاب غرض از جاده توهم انصاف انجرات هم فرموده بخلاف راستی حکایتی بیجا اصل و روایتی بلاطامل بعض رسائیده اند حقا که راحت احوال بنده از مثال این خبیات میرا و مراست</p> <p>مصراع و اندرین معنی گواه من ضمیر پاک نت</p>	<p>مُرِيدَ أَنْ يَقُولَ الْوُشَاةَ كَذِبًا وَمِنْ ظُهُورِهَا هُنَّ يَطْوُونَ فَلَا تَقْبَلُوا مَا قِيلَ مِنْهُ نَذِيرًا لَكُمْ فَإِنَّ تَخَالُطَ الْوُشَاةِ مُسَوِّغٌ</p>
<p>وَعِنْدَ الْفَقِيرِ بَيْتٌ كَفَرٌ فِي الْعِظَامِ سَمِعْتُ مَقَالَ الرَّبِّ ابْنِ السَّعَابِ</p>	<p>خبر رسید که از سعایت اصحاب ضمیر غبار مالی برخاطر خداوندی نشسته و گین که خبر بقیل ایمان غلطی مرتفع نگردد و بینا بقطر الله تعالی و موعود علی ذلک شهید که هرگز نامل حکمت نرم این حال متعال بر فخر خیال این کینه کشیده و مثل این صورتی بخاطر فائز رسید مع وقد خاب مَنْ يَسْتَشْهَدُ اللَّهَ كَاذِبًا</p>	<p>بِهِ بَابُ الْوُشَاةِ فَارْتَضَى وَمِنْ ظُهُورِهَا هُنَّ يَطْوُونَ فَلَا تَقْبَلُوا مَا قِيلَ مِنْهُ نَذِيرًا لَكُمْ فَإِنَّ تَخَالُطَ الْوُشَاةِ مُسَوِّغٌ</p>
<p>لَقَدْ أَصْغَيْتُ لِلْوُشَاةِ بَيْنَ حَسَنٍ لَكُنْتُ إِلَيْكُمْ بَعْضُ الْوُشَاةِ كَذِبًا</p>	<p>درین وقت مفهوم شد که جمعی از ارباب غرض الذین فی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ روایات و ایهیه حکایات لاغیه که هرگز نبوده و کسی نشنوده بموقف عالی تقدر کرده اند از کمال و راست آن جناب غریب نموده سخن دشمنان میافق در باره دوستان موافق استماع میفرمایند حقیقت حال هر یک را فحش میمانند ع تا سیر روی شود هر که در عیش باشد</p>	<p>نُصِّحَ إِلَى قَوْلِ الْوُشَاةِ فَارْتَضَى وَمِنْ ظُهُورِهَا هُنَّ يَطْوُونَ فَلَا تَقْبَلُوا مَا قِيلَ مِنْهُ نَذِيرًا لَكُمْ فَإِنَّ تَخَالُطَ الْوُشَاةِ مُسَوِّغٌ</p>
<p>لَقَدْ أَصْغَيْتُ لِلْوُشَاةِ بَيْنَ حَسَنٍ لَكُنْتُ إِلَيْكُمْ بَعْضُ الْوُشَاةِ كَذِبًا</p>	<p>تحقق و قورست که سماعی و تمام حسد ابنی عند النفس کسب جوهر شایسته سیات نظام میدهند و صورتی جمیل را در کسوفی قبیح با نماند شعر کفر از الحسناء قتل و جیحها حسد او بغیا الله لندا میله پس خبرات ایشان اتفاق نمودن و مقالات محالات ایشان شنون طریق مودت بغایت محسنت که بوی از آنچه گفته اند نمره و میرست ع والله یعلمه ابني لصد و ق</p>	<p>نُصِّحَ إِلَى قَوْلِ الْوُشَاةِ فَارْتَضَى وَمِنْ ظُهُورِهَا هُنَّ يَطْوُونَ فَلَا تَقْبَلُوا مَا قِيلَ مِنْهُ نَذِيرًا لَكُمْ فَإِنَّ تَخَالُطَ الْوُشَاةِ مُسَوِّغٌ</p>

تمه الابیات المناسبه

ابیات	تمایات	ابیات
وَمَا يَجْتَبِ أَنْ يَنْصِبُوْنَ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُمْ حُجُبًا فَإِنْ كُنْتَ قَدْ أَمْلَأْتَ عَيْنِيْ جَنَائِدًا فَتَسْلُكُ الْوَأْسَى أَعْمَشُ وَأَكْذَبُ	وَلَكِنْ ائْتَعَاذُ الْكَافِرِ بِالْجَبِّ فَتَسْلُكُ الْوَأْسَى أَعْمَشُ وَأَكْذَبُ	وَمَا يَجْتَبِ أَنْ يَنْصِبُوْنَ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُمْ حُجُبًا فَإِنْ كُنْتَ قَدْ أَمْلَأْتَ عَيْنِيْ جَنَائِدًا فَتَسْلُكُ الْوَأْسَى أَعْمَشُ وَأَكْذَبُ
خدا ای جهان که میسرانده کامیاب گفتند حاسدان مغرور انچه پیا و انچه نه پسان است همه کذب صریح و پنهان است	خدا ای جهان که میسرانده کامیاب گفتند حاسدان مغرور انچه پیا و انچه نه پسان است همه کذب صریح و پنهان است	خدا ای جهان که میسرانده کامیاب گفتند حاسدان مغرور انچه پیا و انچه نه پسان است همه کذب صریح و پنهان است
ضمیر پاک تو از بنده خدشه دارد خاطر عاشق صادق ز غرضها صافست بتهتی که مرا اندران خیانت نیست در حق او سخن کذب و غرض را مشنود	ضمیر پاک تو از بنده خدشه دارد خاطر عاشق صادق ز غرضها صافست بتهتی که مرا اندران خیانت نیست در حق او سخن کذب و غرض را مشنود	ضمیر پاک تو از بنده خدشه دارد خاطر عاشق صادق ز غرضها صافست بتهتی که مرا اندران خیانت نیست در حق او سخن کذب و غرض را مشنود

بقیه حرف دوم در جوابیات

ابیات	فقرات	ابیات
از انواه و نه یعنی سخنان که موجب بغیر غم خاطر تواند بود استماع افتاده حکم من یکنهم و یجمل توزع ضمیری روی نمود و چون در کتاب شریف نهطوی برای بی بی بیت اجمال بود موضح شد که آن کلمات نه با اغراض گفته اند ع انچه را باب غرض گویند بی شک باطل است	از انواه و نه یعنی سخنان که موجب بغیر غم خاطر تواند بود استماع افتاده حکم من یکنهم و یجمل توزع ضمیری روی نمود و چون در کتاب شریف نهطوی برای بی بی بیت اجمال بود موضح شد که آن کلمات نه با اغراض گفته اند ع انچه را باب غرض گویند بی شک باطل است	از انواه و نه یعنی سخنان که موجب بغیر غم خاطر تواند بود استماع افتاده حکم من یکنهم و یجمل توزع ضمیری روی نمود و چون در کتاب شریف نهطوی برای بی بی بیت اجمال بود موضح شد که آن کلمات نه با اغراض گفته اند ع انچه را باب غرض گویند بی شک باطل است
از سخن جمعی که صورت حقیقت فیکو ای اظهار میکردند برای غرضی متشامم گفت حکم ان الظن لا یغنی عن الشک کلمات ایشان اسبق قبول قول نیافت خاطر از ان هم جمع فرمایند که روی هر و محبت و صدق و مودت بدیت هر که که خوشی از ان می شد قسم بدنا گفته و ناشنیده انکاشته ایم	از سخن جمعی که صورت حقیقت فیکو ای اظهار میکردند برای غرضی متشامم گفت حکم ان الظن لا یغنی عن الشک کلمات ایشان اسبق قبول قول نیافت خاطر از ان هم جمع فرمایند که روی هر و محبت و صدق و مودت بدیت هر که که خوشی از ان می شد قسم بدنا گفته و ناشنیده انکاشته ایم	از سخن جمعی که صورت حقیقت فیکو ای اظهار میکردند برای غرضی متشامم گفت حکم ان الظن لا یغنی عن الشک کلمات ایشان اسبق قبول قول نیافت خاطر از ان هم جمع فرمایند که روی هر و محبت و صدق و مودت بدیت هر که که خوشی از ان می شد قسم بدنا گفته و ناشنیده انکاشته ایم
از استماع کلام بعضی که برایشان اعتماد گویند بود اندک خدشیده روی نمود اما چون آن خواب در محکم محبت مدعای برایت دمت را بایمان غلاط و شداد و استشهاد حضرت رب العباد انبات می فرمایند ما نیز مسلم و شیم ع گذشتیم از هر چه بود و نبود	از استماع کلام بعضی که برایشان اعتماد گویند بود اندک خدشیده روی نمود اما چون آن خواب در محکم محبت مدعای برایت دمت را بایمان غلاط و شداد و استشهاد حضرت رب العباد انبات می فرمایند ما نیز مسلم و شیم ع گذشتیم از هر چه بود و نبود	از استماع کلام بعضی که برایشان اعتماد گویند بود اندک خدشیده روی نمود اما چون آن خواب در محکم محبت مدعای برایت دمت را بایمان غلاط و شداد و استشهاد حضرت رب العباد انبات می فرمایند ما نیز مسلم و شیم ع گذشتیم از هر چه بود و نبود
جمعی که در اغراض و نهفته بودند غایب سخنان القای نمودند اما ایشان را حرات آنکه بجهت این مخلص کلمه گویند نیست و نخواهد بود و نهفته یعنی سبک و نهفته بعباس خاطر فایز است و نمون ان جله و کثر فاسق و بیک ضمیر که بر بیت میان است بریاری طریقه که در ان چهل فعل نباشد مسود و مکرر را	جمعی که در اغراض و نهفته بودند غایب سخنان القای نمودند اما ایشان را حرات آنکه بجهت این مخلص کلمه گویند نیست و نخواهد بود و نهفته یعنی سبک و نهفته بعباس خاطر فایز است و نمون ان جله و کثر فاسق و بیک ضمیر که بر بیت میان است بریاری طریقه که در ان چهل فعل نباشد مسود و مکرر را	جمعی که در اغراض و نهفته بودند غایب سخنان القای نمودند اما ایشان را حرات آنکه بجهت این مخلص کلمه گویند نیست و نخواهد بود و نهفته یعنی سبک و نهفته بعباس خاطر فایز است و نمون ان جله و کثر فاسق و بیک ضمیر که بر بیت میان است بریاری طریقه که در ان چهل فعل نباشد مسود و مکرر را

مجموعه

کلمه چهارم در اعتذار رسالت تحفه و هدایا تحفیر آن و التماس قبول و جواب این اعتذار مشتمل بر سه حرف اول کلمه
 هدیه مالی و از جنس نقد و متعه و احقر آن از روی تواضع کاتب و ترغیب مکتوب الیه **وَاللّٰهُ الْمُسْتَعَانُ وَبِاللّٰهِ التَّوَكُّلُ**
وَالِیْهِ الْمَرْکَدُ

ابیات	نقرات	ابیات	ابیات
وَلَا یُطِیْقُ یَکُوْنُ اَهْدَا مِثْ کَلْبِیْنِ اَهْدٰی عَقْلًا فَاَوْسَا اَهْدٰی اَلْاِیْنِ	نبار بر رسم قدیم و عادت معهود که اصناف محقرات انبساط می نموده اند و الاکابر بجکم لطف و تعطف قبول میفرموده منهای این جسارت بقدم انبساط میپوده شد و با وجود حقارت شرف قبول مامول است بعبیت بهر خند که بر حقیر است بند بر که تحفه فقیر است	اگر گشت از تو خدایم که تو ام تحفه زیبا که گشتی ای تو که تو ام خدمت لایق	وَلَا یُطِیْقُ یَکُوْنُ اَهْدَا مِثْ کَلْبِیْنِ اَهْدٰی عَقْلًا فَاَوْسَا اَهْدٰی اَلْاِیْنِ
وَحَمَّارِیْلُ رَشِیْقُ اَبْرَدِ اَلْاَلِیْمِیْنِ اَهْدٰی سُبْحَتِیْنِ عِزِّیْ اَلْاَلِیْمِیْنِ	چون کرم سلیمانی با وجود جهان بینی که تحفه و حقیر را بنظر قبول منظور گردانیده امیدوار است که جناب دولت پناست نیز بهر حقیر خادمان را بعین رضای خود سازد بعبیت عجب نبوذ رطفت بیکرانه به قبول تحفه مالی بجهانه	اگر تحفه جان هزار جان آرم محبت است شایسته که بیکر جان آرم	وَحَمَّارِیْلُ رَشِیْقُ اَبْرَدِ اَلْاَلِیْمِیْنِ اَهْدٰی سُبْحَتِیْنِ عِزِّیْ اَلْاَلِیْمِیْنِ
وَلَا یُطِیْقُ اَشْحَاقُ اَلْفِیْضِیْنِ حَقِّیْ یَضَاقُ اَلْمُکْرَمُ حَاسِبًا لِّکَلْبِیْ اَلْاَلِیْمِیْنِ	هر حقیر درویشان و تحفه مختصر ایشان استحقاق نظر قبول آن حضرت ندارد اما از تاثیر اخلاق رضیه و میامن او صاف مرضیه ملازمان میسر که آنرا در محل رضا و موقع اشتراک جای بخشند بعبیت تحفه بر حقیر است ناقابل به نزد اهل کرم بود قبول	تحفه مختصر این آن حضرت نیست بهمه مستثنی در خدایان قدرت نیست	وَلَا یُطِیْقُ اَشْحَاقُ اَلْفِیْضِیْنِ حَقِّیْ یَضَاقُ اَلْمُکْرَمُ حَاسِبًا لِّکَلْبِیْ اَلْاَلِیْمِیْنِ
لَا کُلَّ اَمْرٍ اَوْسَدَ اَلْاَلِیْمِیْنِ اَوْسَا لَا کُلَّ اَمْرٍ اَوْسَدَ اَلْاَلِیْمِیْنِ اَوْسَا	بهر حقیر تحفه و مختصر بریه حرات کرده و جسارت نموده مصدع خدام شده و امید که با لطف سلیمانی از گشتی موری ضعیف در گذرد و در غرض خدایان بمرض قبول گذارد بعبیت بنده چون موسی و اوهام دست برین پایان تو سلیمانی بعبیت لطف فرما در زیر پر	بیکر جان آرم که تو ام تحفه زیبا بیکر جان آرم که تو ام خدمت لایق	لَا کُلَّ اَمْرٍ اَوْسَدَ اَلْاَلِیْمِیْنِ اَوْسَا لَا کُلَّ اَمْرٍ اَوْسَدَ اَلْاَلِیْمِیْنِ اَوْسَا

حرف دوم در آنکه تحفه علمی باشد چون کتب مصنفه و قواعد مدحیه و ارسال دغوات درین حروف داخل است

ابیات	نقراست	ابیات	ابیات
معمود من انگر منی در خونه درس بهایون با استفاده و استفاده مشغول بود و حال از الفاظ مجلس شریف دوسه کلمه پیترالیف در آورده ارسال نمود مشهوره فی الزمان فی حدیثه بدیهه ایچ به بدیهه خدمت من در فضیله الشفا امید که شریف اصلاح معزز گردد	کلمه خدی که هم از مجلس ساهی استفاده نموده بر قانون اخذ تا حسن البجیر و کشش تا علی که خود را زوره و بار بر اندازد و هر آثار مخدوم و جلد میبرد و زبان نیاز میگوید بیست تحفه از لطافت خود دادی من در ویشگاه لطف فرما و نیز بر این تحفه های خویش را	بفصاحت زجات فقر الاق صدر کبر نیست اما چون اینجا به ظاهر لطف و کرامت است اگر دعای درویشان را بخیل قبول رسانند عالم کند بیست بیست برابر آورم دست و در دست همین دعاست ما را	دو کلمه از شیوه و فریاده و طبیعیه جابده که تقابل اخلاص بر لوح ختم خاص نظم پذیر شده تحفه مجلس شریف و بدیهه موقوفه بیست میگردد غزلی سعاد و اقبال اگر تندرست قبول

الآيات المناسبة لأحد النوعين

آیات	تثنایات	تثنایات	آیات
مورچون بای لم نزد سلیمان آورد خود را نشور و روان و در افغان پس بر آورد و سر گفت خبر دیک ملک پس آن سکر بزرگ و حق با نازده خویش	هَدَيْتَنِي نَقْصَ رُوحِي هَمِيَّةً وَهَمِيَّةً تَعْلُو اَعْوَالِي فَاَهْلُ الْوَدِّ وَنَقْصُ النِّفَا اَتَحْمِلُ الْهَدْيَاكَ مَسَالِي	اَهْدِنِي بِجَلِيهِ الْاَكْبَرِ وَاقْطَاعِ اَهْدِنِي لِمَا حَوْرِي نَعْلَانِي كَالْبَحْرِ لِمَا السَّحَابِ وَمَا لَكَ مَنْ عَلَيْهِ قَاتِلَةٌ مَسَالِي	نَفْسِ بَشَرِ شَدِيدِ تَرَدِيدِ مُرُورِ بَرِ بَرِ تَرَدِيدِ مُرُورِ بَرِ بَرِ تَرَدِيدِ
غزیر صحرایم توئی و دین ایام بدین ایضا غیبی حاجات ما نظر فرما اگر حقیقتی هست ازین فکر کسر قبول کن که بیای قبول هر دوسر	کُنْ بِنِي تَحْفِي خَدَاوند مَشْرِد وَرَعْدَانِ زَبَرِه بَرِ بَرِ شهر بود یار و پیمان کاتب سستی و حبله همان بر	اَرْسَلِ الْاَقْلَ مِنْ اَوْصِي دَادِ بَشَلِيْمَانِ نَحْوِ جَلِ جَرَادِ قَالَ اِذَا كُنْتَ مِنْهُيْ مُحَمَّدِي وَالْهَدْيَا يَقْدِرُ مِنْ هَدْيِ	نَفْسِ بَشَرِ شَدِيدِ تَرَدِيدِ مُرُورِ بَرِ بَرِ تَرَدِيدِ مُرُورِ بَرِ بَرِ تَرَدِيدِ

ایات	ثنائیات	ایات	ثنائیات
<p>سَلَامٌ عَلَيْكَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ وَعَلَيْكَ بِمَا نَزَلَ مِنْ رَبِّكَ وَعَلَيْكَ بِمَا نَزَلَ مِنْ رَبِّكَ</p>	<p>وَلَقَدْ نَظَرْتُ فَمَا وَجَدْتُ هَدْيَةً أَهْدَى إِلَيْكَ سُبُلًا عَزَّ الصَّالِحِينَ فَفَعَلْتُهُ وَعَلَى الْإِلَهِ وَبُؤْلُهُ وَقُرْبِيَّةُ الْكَافِ بِالشَّاءِ الْفَاسِخِ</p>	<p>وَمَا كُنْتُ بِمَنْزِلِ رُسُلِكَ وَمَا كُنْتُ بِمَنْزِلِ رُسُلِكَ</p>	<p>خبر مورق بران را نشاید نسخه نزل سلیمان را نشاید ولی باید که هر جامه در درویش فرستد تحفه بر اندازد و خویش</p>
<p>قُلْتُ لَا يَهْدِي إِلَيْكَ إِلَّا الْمَكِيدُ فَلَمْ يَكُنْ إِلَّا الْمَكِيدُ</p>	<p>يَسْأَلُنِي الْمُرْجَاءُ مُؤَلَّى مَا قَبْلَن فَأَنْتَ غَيْرُ الْمُرْجَاءِ إِلَّا الْعَصِيرُ وَأَوْفٍ لَنَا كَيْلُ لَعْنَتِهِ مَفْضَلًا يَزِدُّكَ رَبِّي بِسُطَّةِ الْحَاقِ الْقَدَرِ</p>		<p>تحفه که موری سلیمان برد لطف سلیمان چو بود جان در زنده جان نازد و در خاک را کتاب و جزئی بر افلاک را</p>
<p>أَفَاهِدِي إِلَيْكَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ وَعَلَيْكَ بِمَا نَزَلَ مِنْ رَبِّكَ</p>	<p>لَمَّا رَأَيْتُ النَّاسَ لَهْؤًا وَاجْهَادًا بِهِمْ وَعَفْيَانًا وَمِسْكَ فَاخْجَا فَفَجَّرْتُ عَنْهُمْ قَضِيَّةَ هِمَّةٍ أَهْدَيْتُ مِنْ ذَلِكَ لَعْنَةَ اللَّهِ الْحَا</p>		<p>لا اوق نبود قطره ایمان بردن خاک خوش سحر انگلستان بردن اما چون که در رم موردان باشد پای نمی نهد و سلیمان بردن</p>
<p>وَأَنْتَ سُلَيْمَانُ يَوْمَ الْعُرْضَةِ وَالْعَبْدُ يُعَذِّرُ فِي الْخَافِ مَا مَلَكًا وَلَوْ طَاقَ لَاهِدِي الْفَقِيرَيْنِ مَعًا وَالشَّمْسُ وَالْبَدْرُ وَالْعِوُوقُ وَالْفَلَكَا</p>			<p>دران بستان که گل خوری غلاد کجا قیمت بود شایع کپسار دران منزل که بر راتروی نیست چه قدر منور است باشد سهارا</p>
<p>وَأَنْتَ سُلَيْمَانُ يَوْمَ الْعُرْضَةِ وَالْعَبْدُ يُعَذِّرُ فِي الْخَافِ مَا مَلَكًا وَلَوْ طَاقَ لَاهِدِي الْفَقِيرَيْنِ مَعًا وَالشَّمْسُ وَالْبَدْرُ وَالْعِوُوقُ وَالْفَلَكَا</p>			<p>نیجانی که نیست پیش ششم خود دوست من این قدر باشد نبود لایق نشاء تو لیک تحفه سنده مختصر باشد</p>
<p>وَأَنْتَ سُلَيْمَانُ يَوْمَ الْعُرْضَةِ وَالْعَبْدُ يُعَذِّرُ فِي الْخَافِ مَا مَلَكًا وَلَوْ طَاقَ لَاهِدِي الْفَقِيرَيْنِ مَعًا وَالشَّمْسُ وَالْبَدْرُ وَالْعِوُوقُ وَالْفَلَكَا</p>	<p>عروس فکر که از جمله فقیر منیر خدیجه تو فرستاد این فقیر حقیر تو نیست رشتا طاهر که مانرا بجزو گاه قبولت نکند تصویر</p>	<p>وَأَنْتَ سُلَيْمَانُ يَوْمَ الْعُرْضَةِ وَالْعَبْدُ يُعَذِّرُ فِي الْخَافِ مَا مَلَكًا وَلَوْ طَاقَ لَاهِدِي الْفَقِيرَيْنِ مَعًا وَالشَّمْسُ وَالْبَدْرُ وَالْعِوُوقُ وَالْفَلَكَا</p>	<p>نبد که پیش حقیرت تو کشد تحفه جان بلطف خود دیند نیست بر طبع نازک نهان نکته تحفه انقیر حقیر</p>

حرف سوم در جواب اعتذار ارسال بدایه فرقی جوابی مدعی دیگر است

اما جواب از نوع اول

ابیات	مقررات	شناخت
توقی آنکس که نوازید بیا و بگفت خلعان را زار و لطف و کرم بخواست	تحت و بدایه که ارسال فرموده بود نزد مجلس و نخواه را تقصیرات خجالت بر خجالت افزوده سپید غدر خواهی این اطاعت چو تو آن نمود و بمقام مجازات بکدام قوت تو بدر صراع جزاه الله رب العرش خدیا	دائم نظری بجانب ناگفتی جان دل بری بشیرین سخنی صد تحفه دی و غدر آن بخوایی اینها ز تو آید و چنیاتو کنی
سر تحفه که از جانب یاران آید از دل سپردم و غرض از آنست بیاورد	از ابدای تحفه مثل بطون مخدومی مستغرق بچلفت معروض میگردد اندک رسم اعتذار و طیفه این فقیرست بیت همان بکه خاموش باشم ز غدر که هم نطفه از خود شود و غدر خواه	فَلَا تُغْزِلُنِي الْغَدَى إِلَيْنَا حَقِيرَةٌ عِنْدَ تَأْتِي حَلِيلُ فَمَا أَتَخَفَتِي جَعَلْتُ كَثِيرُ قَلِيلُكَ لَا يُقَالُ لَهُ قَلِيلُ
تحفه که از جانب دوست رسیده زود بخش دل بزمین بارسند	از صد و آن الطاف و ورود آن اعطاف که فرمود بودند مباد استظهار و استبانت متنباید و متفاعلت گشت سباب عفتاد و اعتماد متوالی و مترادف شدیم احسنت الینا یظن الله الیک	زان تحفه زیبا که کرم فرمود بر روی دلم در فرج بکشد و من خود ز کرمهای تو ممنون بودم مهر و کرمی بر سر مهر افزوده
این قدر نیست قدر من کرم تحفه بی و غدر هم بخواست	معالم انکارم از شریف اتحاف خباب شریف پیدا لطافت عواطف از اعزاز ابدای آن مخلص نواز واقع در بیات بیت این لطف نشینیم و ندیدیم ز کس + انجمن نبوده نوازی توئی آید بس	که تحفه مقبوله مبارک و تُعْطِيهِ إِنَّا نَأْتِيهِ حَسَابُ فَلَا تَأْتِيكَ التَّعَسُّمُ جَلِيلُ وَأَجَاهُ مِنْ هَدِيَّةِ الْأَحْبَابِ

جواب از نوح ثانی		
ابیات	فقرات	ثنایات
<p>كُنَّا لَكَ قَدْ آمَنَّا بِاللَّعَاقِبِ يَوْمَ نَسْفُكُ الْمَاءَ وَنُكَلِّدُ الْحَقَّ</p>	<p>رساله که ارسال فرموده بودند مطلع انوار حقائق و مقصدا مال ارباب ذائق بود الطاف لطیفش در جلوه گاه کمالات غریب حسن نهای ترا خجسته است و معانی تشریفش در سواد حرون چو در سیاهی شب روشنی پرورین + الله يَجْزِيكَ يَا مَوْلَايَا لَمْ يَكُنْ</p>	<p>عَبْدُكَ الْبَائِسُ الْفَقِيرُ يَعُوذُ بِكَ يَا مَوْلَايَا لَمْ يَكُنْ</p>
<p>اَرْسَلْتَ اِلَيَّ نَجْمًا كَمَا تَلَهَّ تَجْوِي جِهًا جَا مَعْدَنًا</p>	<p>بیک فکر که حجله نمینمیزد و نور خراشیده بود در غنیمت جلوه جمال نمود و خرد روحانی که چلی چلی حسن انفاط و لطیفه معانی حکلی شد از نظر که کمال تجلی فرموده بود و تو میفان آن چو توان گفت بدست سخن ز آسمان بر زمین امداد و کنونش تو بر آسمان میسانی</p>	<p>وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يَعْلَمُ الْغُيُوبَ</p>
<p>اَتَقْبَلُ بِاللَّعَاقِبِ وَاللَّعَاقِبِ قَابِلٌ بِاللَّعَاقِبِ وَاللَّعَاقِبِ</p>	<p>تحفه را در حجه مجایر بدید دعوات مستجاب که التفات فرموده بودند آنرا از جهان و قوه جهان دانسته را ظاهر رضا جوئی و مودت نجدد و قاعده موداداری و محبت مودت شد بدست تابدایای مستظهریم + تحفه دعوات زما و امیر</p>	<p>رَسُولُكَ وَرَسُولُكَ رَسُولُكَ وَرَسُولُكَ</p>
<p>اَلَا اَعْطَى الْفَقِيرَ الْكَفَّ وَالْغَنَى الْفَقْرَ الْكَفَّ</p>	<p>از بدیه کامل که شرف ارسال از دانی فرموده بودند بدید یاران بکمال الهی و محبت منور و محل شد و مرام فکر موداداران از غبار شبهت مصفا و مطلق گشت و نیز از آن از حد بیان مجا و درست هم گرم کردی جز آنکه الله خیر</p>	<p>رَسُولُكَ وَرَسُولُكَ رَسُولُكَ وَرَسُولُكَ</p>
الابیات الائمة لهذا الفتحة		
عربی	فارسیه	ابیات
<p>اَلَا اَعْطَى الْفَقِيرَ قِيَّ جَلِيلٍ فَلَيْسَ قَبِيلُهُ اِلَّا كَثِيرًا</p>	<p>اِذَا قُلْتَ قَدْ اَصْنَعْتَ شُكْرًا قَابِلًا اَيُّ شَيْءٍ اَمْ يَكُنْ لَكَ شُكْرًا</p>	<p>چو سوسن چلیکی زبان کردم که باز عده شکر تو می شوم آزاد</p>
<p>لَا يَأْتِي عِيْدَ سَابِقَةٍ اَعْدَتْهَا وَلَا اَحَدًا مِمَّا</p>	<p>وَلَا عُدَّتِي فِي تَرْكِيهِ طَلُّ الشُّكْرِ يَسْتَوِي اِنْ مِّنْ شَيْءٍ شُكْرًا</p>	<p>چونکه ز شکر تو نتوان زلفش چاره این کا منوش مست و بس</p>
<p>اَيُّ دِيَارٍ هُوَ وَدَّعَيْنَا اِلَّا هَا وَعَيْنَا الْمَصْبُورِ الْيَتَامَى</p>	<p>بَدِيَّةَ كَرِيمَانَ يَارَ نَاكَرٍ زَايِدٍ مَقَرَّ سَتِ كَرِيمًا وَنِيْزِ رَايِدٍ</p>	<p>گر چهل گوشت شایسته سفت ما شکر ناک حق شکر گفت</p>

سطر ثالث و شکر گذاری بر اصناف و علایق و انواع موجب

بر غیر نیز بر دشمنان خیر و غنای تمام و سطوی لاکلام دارد که هیچ برشته نشینها و صبر محبوب بسیارها حضرت علی انعم است و انک
 انک و ترا دقت و تحاشه چه هیچ خیر نیست الا که منم حقیقی جل ذکره رسانیده است منعم علیه یا خیر مود و ما یک که عین نصیحه
 قس الله و کثرت انای الهی و نور نعمای پادشاهی بدرجه رسید و بر تیر انجا مید که عقل هیچ کاملی و فهم هیچ فاضلی جعفر شری
 از ان و بشمار عشره ستمشاران راه نبر و انچه انچه الله لا یخصو ابیت حد شکر حق ندارند هیچکس به حیرت آور حاصل این کار
 و پس و با وجود عجز بندگان از شکر الهی امتثال فرمان پادشاهی که و اشکر و انعمه الله ان کنته آتیه نسیه کون لازم است
 و اظهار شکر نعمای خداوندی فرمودن از لوازم اما شکر را باب نعم که و ساطع اعیان نعمت بنعم علیه یا و باید کرد و منی که
 یسکر التاس که یسکر الله و شکری که در کاتبین نویسد و در نوعی یکی شکر حق سبحانه و تعالی باشد یا برای نعمتی که در اوق است نیست
 کاتب یا کتب الیه یا عامه خلق دوم شکری باشد راجع بخلق بر اگر ارام و انعام ایشان لا جرم این سطر مشتمل بر
 دو کلمه افتاد و کلمه ولی در شکر باری تعالی و این نیز دو قسم است یکی آنکه نعمتی باشد عام بر کافه نام چون این
 زمان و عدالت سلطان و دم آنکه خاص بود بکاتب یا کتب الیه و قسمی در حرم
 مذکور مشیو و التوفیق من و اهیب النعمه و تقاسم و تعظم
 قسم اول از کلمه اولی در شکر باری تعالی
 نسبتی که به خود خلق خاطر که در چون نیست و جمیع فرغت خاطر و مثال آن

ابیات	نصیرات	ابیات
و انعم الله علیک و علی عالتک و علی کل النعمه	الحمد لله که اشجار جو بار عدالت از رشحات امطار حسان و افاضت طراوت یافته و نهال گلزار نصفت از قطرات باران مکرمت زهانت پذیرفته سکنه این ولایت در محاسن امان آرامش دارند و متوطنان این دیار در ظلال حرمت باسائش میگردانند و بیت آرامش در حرمین خوش طیر و آسود گشت و بخت عدل انس و جان	
و انعم الله علیک و علی عالتک و علی کل النعمه	الحمد لله و الله که هر یک از امان و امنیت عدل و حسان را باین ولایت اقامت هر محاطات و اقامت بر این جمیع و جماعات را که سعادت و تاج و تیر سیدان و اوقفا را که سنت بوی و اتباع حکام شریفی را علی و اخصها افضل الصدقات و اکل الخبایات نور با صحر امید می شناسد و بیت زرعین تقویت شمع دیدار و نون نفیض تربیت عدل سینه ها گش	

ابیات	نقراس	ابیات
نذر نماند چشم ایام روشن زیر نماند مانی در هر چشم	شکر الحمد که از روح ریاحین فراغت را فانی نوازش شادمانی و مسرت را بهار فانی شیرین سیراب شده و سحر طبعیت به نماند لوی مشرع مرفوع و اساس محکم بیت نذر نماند مانی در هر چشم	الحمد لله الذي لا اله الا هو والحمد لله الذي لا اله الا هو
	اشکر لله تعالى که نقش العظیمه الشفاة علی خلقه الله و رضای ولایت حق کام فیه و قواعد شرع بیت زین معدلت فیض ملت بهر	الحمد لله الذي لا اله الا هو والحمد لله الذي لا اله الا هو
زین نوریت شمع دهرها روشن زین تبتیت حال سینهها گش	ادای سپاس و ستایش لازم است و رعایت معذرت عام و لوی نصفت تمام و رضای کامل و شتابش شامل بکمال بیت عالم از معدلت گرفته نسق	الحمد لله الذي لا اله الا هو والحمد لله الذي لا اله الا هو
	مرام حمد واجب است و رواتب شکر لازم ریاض قلوب نام معطرت از لعلات و عوام مشور ابالی محکمت با فاضلت عالم از حرمی نگارستان بیت عالم از حرمی نگارستان	الحمد لله الذي لا اله الا هو والحمد لله الذي لا اله الا هو

حرف دوم از کلمه اولی در شکر باری تعالی در باب شکر خدایان بر افاضت نعم الهی باشد بنسبت کاتب از طوفا نثار دولت
 و اقبال و نور تاج جلال و محبت سلامت عاقبت که در سال این و شبت این شکر و نسیه هست به الیه است که در جواب کاتب
 ایراد کند و این صورت بروی سیمیه است طبقات و اخوت و مطهر نعمت از حقیقت نایب نعم و کافیه از انوار کمالی که در کتب کبر
 الیه بکار آید آورده شده شود در نهایت مراتب طبقات و اخوت و طوفاست و تصرف در عبارتت فعلی بنیمن نوشته دارد

وَمِنَ اللَّهِ التَّوَكُّلُ وَالْيَقِينُ الْمَدَى

الحققت

لای

شکر الحمد که اعدا و تائیدات ربانی و اسوار و فیقات سبحان است خدا را که اسباب کامرانی و کامکاری لحظه فلوچه در ترمی
 ایام دولت قاهره و رفیق روزگار خلافت را بهره اسد و قضا و مست آنا و غنیمت آری و فامداری ساعده فاعده و ر
 آفتاب سعادت همایون از شارق جاه و جلال شار و تقاضا علف و ثرا نسیم دولت از حسب لاجبت درو زیان
 دلوای جلالت روز افزون در کائنات و اطراف ممالک است و شمیم سعادت از ریاض مکرست

در رسیدن

حائز
الحق الاحاط

بجز شکر که سر بر سلطنت با بهره باز و ده افلاک ابری
 و تاج خلافت را بهره از تارک مسیجر برین برتری می
 و نور عافیت پادشاهانه افاضت مرحمت با قاصی و
 بلا و اصلست و از طوفا و عدلت خنجر و نه میامن
 و انان اکابر اصاعده عجب و راحه
 سپاس خداوند بر اهل و کوره و علم بر که خیم جبه و جلال
 با و تا و شمت و اقبال شد و دست و ابواب سکاهه بقیض
 من عین که مکتب کیم الغیب بر وجود مستلقان این جانب
 مصلحت و سد و دمو رو و کت بر مقتضای مرام سافه
 و همایم مملکت بروفق مرو و مدعا پر و اخسته

لوازم شکر این موهبت عظمی که آفتاب خلافت بر
 ممالک تافه میگذارد و وظائف سیاس این منجبت
 که بنسیم عالمیت و موهبت اطراف اقالیم طرا و
 تازه و فضائی بی اندازه یافته بجای آرسیم ص
 درگاه و بیگاه فحوی آیت و من النصیر و الا
 من عین الله

فَاَحْمَدُ لِلَّهِ حَسْبُكَ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ

ایضا	ایضا	اللاخوانیات
<p>و ظائف النعمی للکسب اللکسب اللکسب که سبب کرمیت و کامرانی بر وفق برعائیس و تنظیم است و اسباب حصول آمال و امانی بر مقتضای مراسم مجتبی و ملتزم</p>	<p>شکر الوافی العطایا که ایام و ایام محفوظ حسبیت و حرمت اطاعت دئی الحاکم نیست و اوقات و ازین شمول میا عشقیت و عطایا انیز الی</p>	<p>الکسب اللکسب اللکسب اللکسب مرادات از مشارق عطایا ربانی طلیح نموده و نیز وصول به مراتب از طالع عوارفت سبحانی جلوه نمود</p>
<p>الکسب اللکسب اللکسب اللکسب فلاح از مذهب مواهب ربانی چمن احوال نازه است و بوفور نشانه عطا طاعت سبحانی محال حصول آمال جمید و اندازده</p>	<p>الکسب اللکسب اللکسب اللکسب قطرات طهارت و طهارت ربانی منبر و سیرت در ریاض ربانی از شحات منال منیس سبحانی نازده و شاد حباب</p>	<p>الکسب اللکسب اللکسب اللکسب بفرجه قیوم جلالت و جلال جابست و امور نجاتی بر سبک استقیم فصل فضال سائر و سار سکه</p>
<p>شکر الین لکسب اللکسب اللکسب که شام میزبان را کج حجاج و احابیت مروج و معطر ست و ددیله رجا از کل الجواهر صلاح و شاد محل و منور</p>	<p>الکسب اللکسب اللکسب اللکسب از صفای عالات کسب محال و محال نقشه از اسرار و منزه عادات واضح</p>	<p>شکر الین لکسب اللکسب اللکسب بفاتیح انبساط و جوده احوال کشاده است و اسباب الشرح میا من اریاح و در جود میا و اماره</p>
<p>الکسب اللکسب اللکسب اللکسب که موارد و سرور و مشارب بخت مجبور مورد و مست و فطال نوال ملک متعال بر مفارق احوال مسیوط و محدود</p>	<p>الکسب اللکسب اللکسب اللکسب حجاب تنای از پیش حال مقاصد بر انداخته است و فراش قضا است نصیبیت حقیقت و در فضای احوال بر راخته</p>	<p>الکسب اللکسب اللکسب اللکسب از مضافین لایزال طرود یا فترت یافت دول ناموست و دامن امانه ار امواج بر طیف الهی بهره گرفته جوهر اسما و شمعون</p>
<p>الکسب اللکسب اللکسب اللکسب که خیاام ایام و دولت باوقا و منافع و رقابیت مشید است و خبات اوقات بر عتبارات عطا طاعت و العطیات مورد</p>	<p>الکسب اللکسب اللکسب اللکسب حضور و حسی و حسی و حسی و حسی و جریده زندگانی قیوم سیرت و کامرانی را دایم و دوس</p>	<p>الکسب اللکسب اللکسب اللکسب بر سینه فراغت و رقابیت خوشحال و سرور و عاشق و سگالان و مفریق بخت و خدایان مکفوف و مسرور</p>
<p>شکر الین لکسب اللکسب اللکسب که از فوایح روح قبال و استمداد حجاب و شریح است و زینا تمام آملان شام است و سب و احباب و ازین بر از و اریح</p>	<p>الکسب اللکسب اللکسب اللکسب که نشو و نما و قیوم سیرت و کامرانی و اوقات الهی بطرفای از شادمانی و مفریق و احباب و ازین بر از و اریح</p>	<p>شکر الین لکسب اللکسب اللکسب یاران و در خیر حکومت و رعایات و امانت بسعادت نجات مقرون و موصول</p>

شایات	ایضا	فراوان	الهیات الهیة
الحمد لله الذي افاض الوصوف بالكرم والشكر على العرف بالقدرة ذی الطول الجود والالاء والین واللطیف الفضل الاخسان والنعیم	بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذي افاض الوصوف بالكرم والشكر على العرف بالقدرة ذی الطول الجود والالاء والین واللطیف الفضل الاخسان والنعیم	بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذي افاض الوصوف بالكرم والشكر على العرف بالقدرة ذی الطول الجود والالاء والین واللطیف الفضل الاخسان والنعیم	بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذي افاض الوصوف بالكرم والشكر على العرف بالقدرة ذی الطول الجود والالاء والین واللطیف الفضل الاخسان والنعیم
محمد مجید یعنی ایا کو دار لطف کارسانمه نیض انعام او زوری کم شدول افروز دولنوارمه	محمد مجید یعنی ایا کو دار لطف کارسانمه نیض انعام او زوری کم شدول افروز دولنوارمه	محمد مجید یعنی ایا کو دار لطف کارسانمه نیض انعام او زوری کم شدول افروز دولنوارمه	محمد مجید یعنی ایا کو دار لطف کارسانمه نیض انعام او زوری کم شدول افروز دولنوارمه
سجدت علی ایا دینه سجده ترقیه عن اعلى عوایدیه شکرت وصدی الايام اشکرت لکن تقاصه شکری عن ایا دینه	سجدت علی ایا دینه سجده ترقیه عن اعلى عوایدیه شکرت وصدی الايام اشکرت لکن تقاصه شکری عن ایا دینه	سجدت علی ایا دینه سجده ترقیه عن اعلى عوایدیه شکرت وصدی الايام اشکرت لکن تقاصه شکری عن ایا دینه	سجدت علی ایا دینه سجده ترقیه عن اعلى عوایدیه شکرت وصدی الايام اشکرت لکن تقاصه شکری عن ایا دینه
الطاف خدا که برت از چه چون فرمود خیال ما رسد بهت نزون اگر هر موی من زبانی گردد از عهده شکر حق نیاید سپردن	الطاف خدا که برت از چه چون فرمود خیال ما رسد بهت نزون اگر هر موی من زبانی گردد از عهده شکر حق نیاید سپردن	الطاف خدا که برت از چه چون فرمود خیال ما رسد بهت نزون اگر هر موی من زبانی گردد از عهده شکر حق نیاید سپردن	الطاف خدا که برت از چه چون فرمود خیال ما رسد بهت نزون اگر هر موی من زبانی گردد از عهده شکر حق نیاید سپردن
کلمه شایه در شکر گذاری اولیای نعم که وساطت ایصال آنها بکرم انعام علیهم این نیز و قسم است اول عام نیست سجده اگر کرام و اخوان و خلائ و اکف آفران درین قسم داخل اند و هم خاص بر نسبت یکی از ارباب نعم و هر قسمی در حرف ابراد کرده میشود حرف اول در شکایه از عیان زمان و مکان از اجاب و قران والله المستعان			

60

حرف دوم نیز یکی از ادبیات است که این صورتها را انواع کلماتی توان داشت و اینجا بدین آورده شد النوع الاول الفقیر المشیقة

[illegible]

نوع دوم در فقرات مشتمله بر عجز از ادای شکر

ایات	فقرات	ایات
وَلَا تُكَلِّمُ الْكَافِرِينَ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَدْعُونَ لِقَاءَ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ حَسْبُ الْعَمَلِ	ایمان که در آنجا که خداوند در راه این چهاره فرموده و می فرماید تحقیق نیست که شکر گزاری که از حیث باقی مانده صرف شکر گزاری نماید و بقیه غیر سرادقی باشد یا شکر داری موافقت کند و اگر توفیق برین نمی یابد در حق که از عهده بی اثر بر سر میرسد آن لغوی عام و ماکلام خواهد داشت بدینچه اگر شکر سپاس تو سال پیشه عمل که جایز عهده شکرت برون تو ان آمدند	وَلَا تُكَلِّمُ الْكَافِرِينَ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَدْعُونَ لِقَاءَ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ حَسْبُ الْعَمَلِ
وَلَا تُكَلِّمُ الْكَافِرِينَ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَدْعُونَ لِقَاءَ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ حَسْبُ الْعَمَلِ	پسندید که بیان از هر دو حساب آن عاقل و قاصر اندای و طائف سپاس داری چگونه میسر نیست و در رعایت مراسم شکر گزاری چه نوع وجود دیگر در حق که اگر فرموده دان با علی مدارج پندیان آن بر این میسر میسرست و اندیشه در برین هر چند با قضا صراج تعداد آن رسد یا خیر عاقل و قاصرست بدین ایادیک قد حلت وافی العاجز لعمری ما آتقی صدای العجز حقها	وَلَا تُكَلِّمُ الْكَافِرِينَ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَدْعُونَ لِقَاءَ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ حَسْبُ الْعَمَلِ
وَلَا تُكَلِّمُ الْكَافِرِينَ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَدْعُونَ لِقَاءَ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ حَسْبُ الْعَمَلِ	بوی طائف شکر نهایی و افروغ الفواید و در و اب ذکر الای تمکاترت الحوا که در جناب خودی بدین کمینه منحصرا مل شده از غیر قوت و کسنت بشری بیرونیست و از حساب اندیشه بیانی و تامل دانی افزون بدین اگر بیاسی شود علم شجره شماران توانمند تا بر زخمبار پس دامن از شرح آن باب کمال التحیل و لا ینور و در عا و شمس اشتغال میماند	وَلَا تُكَلِّمُ الْكَافِرِينَ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَدْعُونَ لِقَاءَ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ حَسْبُ الْعَمَلِ
وَلَا تُكَلِّمُ الْكَافِرِينَ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَدْعُونَ لِقَاءَ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ حَسْبُ الْعَمَلِ	منجمله که شرح شده از مواهب نعم الطائف کرم خداوندی که وظیفه شکر گزاری آن بیان را امری لازمست و از تامل در سپاس داری بر آن که از فرضی هم تعلیم اعلام منجمله خصایص منزه اندا چون از حساب و هم افزون و از قیاس هم بیرونست و اعلم که این کمال شجره حلقه و طایفه نشانی عاقل و شکر که عاجز فکیف یقی قلبی یتقدیر حق	وَلَا تُكَلِّمُ الْكَافِرِينَ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَدْعُونَ لِقَاءَ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ حَسْبُ الْعَمَلِ
وَلَا تُكَلِّمُ الْكَافِرِينَ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَدْعُونَ لِقَاءَ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ حَسْبُ الْعَمَلِ	اوی سپاس حلال نما و جزائل الای خودی اگر شکر بیعت توفیر و شکر سمیت تقدیرست اما بر سر راه تحقیق و اصحاب تصدیق این نکته مذکور و در محالک سالکان مساکین تقوی و انجمن منافع توفیق این سخن مسطورست که شعور و شعور از اقامت مراسم شکر غایت شکر تواند بود العجز عن الشکر مما الشکر تمت بعون الله	وَلَا تُكَلِّمُ الْكَافِرِينَ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَدْعُونَ لِقَاءَ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ حَسْبُ الْعَمَلِ

ک ۱۱ ص
۲۰

۸۹۱۵۴۳۶

This book is due on the date
last stamped. A fine of 1 anna
will be charged for each day the
book is kept over time.

۲۳۶۳

[illegible][illegible][illegible][illegible]